داکتر محیی الدین مهدی

رساله در زبانشناسی



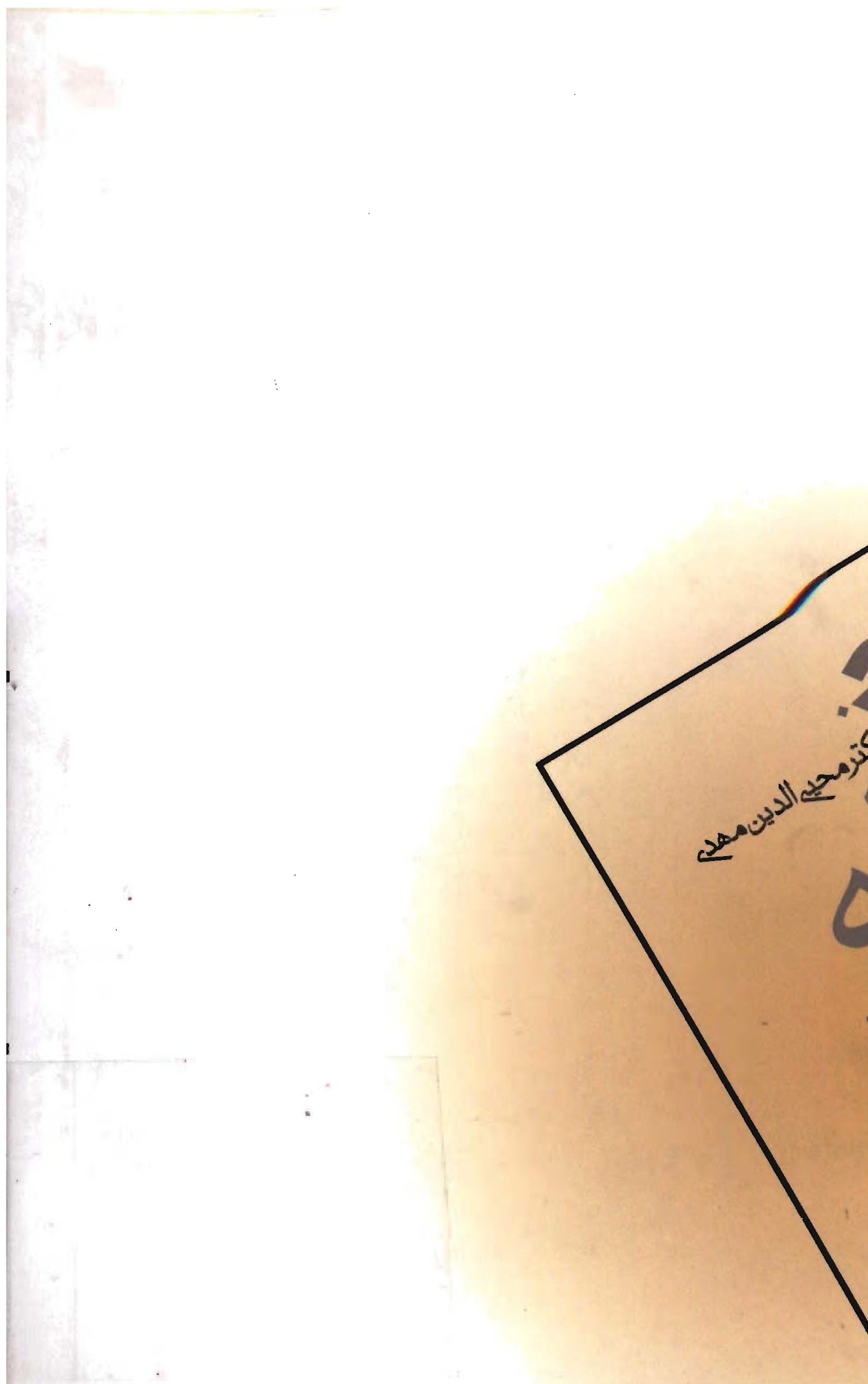
همگویی‌ها و ناهمگونی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری

لهجه‌های امروز فارسی دری

درباره‌ی املا و دستور زبان باختری (ترجمه)

تاریخ زبان عربی

تاریخ زبان عبری (ترجمه)


محيي الدين مهدي

پنج رساله

در زبان شناسی

داکتر محیی الدین مهدی

داکتر محیی الدین مهدی

سه رساله

همگویی‌ها و ناهمگونی‌های زبانهای پشتو و فارسی دری
لهجه‌های امروز فارسی دری
درباره‌ی املا و دستور زبان باختری (ترجمه)
تاریخ زبان عربی
تاریخ زبان عبری (ترجمه)

پنج رساله

داکتر محیی‌الدین مهدی

طرح جلد و برگ‌آرایی: ابراهیم خاوری

زمان چاپ: تابستان ۱۳۹۰

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

فهرست مطالب

یک
همگویی ها و ناهمگونی های زبانهای پشتو و فارسی دری

I. در مورد منشا و خاستگاههای هر دو زبان

۱.۱) در مورد منشای هردو زبان، تا حال حکم نهایی صادر نه شده است. در حالیکه خاستگاه زبان پشتو، جغرافیای افغانستان تاریخی، یعنی کوههای سلیمان و وادی های اطراف آن است؛ در مورد خاستگاه زبان فارسی دری، گفتگومیان دانشمندان –کماکان- ادامه دارد.

۱.۲) کهن ترین ماخذی که در مورد منشای زبان پشتو سخن گفته، کتاب «مخزن افغانی» است که توسط خواجه نعمت الله هروی – در حوالی سال ۱۰۲۰ق- نوشته شده است. خواجه نعمت الله که واقعه نگار دربار جهانگیر بود، پشتونها را قبیله ی سامی خوانده و از احفاد بنی اسرائیل دانسته است [دوست ۱۳۵۴، ۲۸].

قول هروی را افضل خان ختک در تاریخ مرصع، حافظ رحمت خان در خلاصة الانساب، مولف کتاب خورشید جهان، قاضی عطاالله در کتاب «د پشتنو تاریخ»، سِر ویلیام جونز، راورتی و بعضی مورخین دیگر غربی نیز ذکر کرده اند.مولف رساله ی اردو، به نام «ایک شهر کی کهانی» نیز قول هروی را به تفصیل نقل کرده است.

دوست محمد دوست بدون اشاره به مأخذ معینی، می گوید که نظریه ی دیگر در مورد قوم پشتون، از فرزندان حضرت ابراهیم دانستن آنهاست که بازهم زبان پشتو را در خانواده ی زبانهای سامی جا می دهد [دوست ۱۳۵۴، ۲۸]. او همینطور تذکر می دهد که برخی از صاحب نظران غربی، پشتونها را به البانیایی ها و گرجستانی ها نسبت می دهند [همان صفحه]. به قول دوست، سامی شمردن پشتون ها، بالاتر از افسانه، ارزشی ندارد. با اینحال ، برخی از محافل یا به دلایل سیاسی، و یا به دلایل دیگر، دست از این ادعا برنمی دارند؛ چنانکه بعضی محافل کشور اسرائیل، به طور مشخص انگشت اتهام را به سوی قبایل اپریدی و یوسفزی نشانه گرفته و مراجعی را مکلف به تحقیق در این امر ساخته اند.

البته در این مورد بنده با فاضل دانشمند جناب دوست محمد دوست هم نظر هستم؛ ولی باید گفت که معضله ی منشای زبان پشتو به اینجا ختم نمی شود؛ هرچند این بحث -لااقل در حوزه ی زبان پشتو- عاری از اهمیت است، و اینک کمتر کسی در این حقیقت شک می کند که زبان پشتو، یک زبان هندو اروپایی است؛ ولی در مورد جایگاه زبان پشتو در خانواده ی زبانهای هندو اروپایی، هنوز میان محققین بحث وجود دارد.

مطالعه ی علمی زبان پشتو، ابتدا توسط کلاپورت (claprt) در سال ۱۸۲۸م منتشر گردید. او و پس از او الفنستن، پشتو را زبان ایرانی خواندند. اما پس از او ترومپ و دسته ای از دانشمندان، پشتو را یکی از زبانهای مستقل میان شعبه‌ی ایرانی و هندی می دانستند؛ یعنی آنرا نیمه هندی، نیمه ایرانی می خواندند.

این در حالیست که ترومپ بعداً آنرا از شعبه ی هندی زبانهای هند و ایرانی دانسته بود. ارنست ترومپ (Ernest Trumpp) در کتابی زیر عنوان «دستور زبان پشتو یا زبان افغانها» Grammar of the Pasto (or) language of the Afghans با ارائه ی دلایلی، مدعی شد که پشتو یک زبان هندی است که از سنسکریت منشعب گردیده است [ترومپ ۱۸۷۳].

نظریات ترومپ دانشمندانی چون شپیگل (Spiegel) و هورنلی (Hornle) را به سوی خود جذب نمود؛ در عین حال کسانی چون مولیر (Müller) را که سرسختانه از منشای آریانی بودن پشتو طرفداری می کرد، متزلزل ساخت.

گویا اولین گام استوار در جهت اثبات منشای ایرانی زبان پشتو توسط دکتر هنری (Hanry ۱۸۸۲م) برداشته شد. او فرضیه های ترومپ و مولیر را تلفیق داده، اعلان کرد که منشای پشتو آریانی است، اما اقتباسهای صرفی و نحوی- هم از زبانهای دوره ی میانه ی هندی، و هم از دوره ی

جدید- در آن دیده می شود [بهروزیان ۱۳۷۸، ۲۰۹]. در واقع هنری فرضیه ی نیمه آریانی- نیمه هندی بودن زبان پشتو را قوت بخشید.

دارمستتر در مقاله ی سال ۱۸۸۷ خویش، پشتو را شعبه ی جداگانه میان هندی و ایرانی خوانده و به زبانهای هندی چون سنسکریت و پراکریت نزدیکتر می دانست. گویا این نوع نگرش، عقیده ی اکثریت دانشمندان آن زمان بوده است [دارمستتر ۱۳۵۶، ۲۰۷]. دارمستتر دیری به این عقیده نه پایید، او با مطالعات بیشتر در موضوع، نظریات ترومپ را بی اعتبار خواند. دلایل ترومپ برای هندی بودن منشای پشتو اینها بودند:

۱- عدم موجودیت واج /ف/ در پشتو، و اینکه به جای /ف+ر/ ،/پ+ر/ می آید؛ در حالیکه در زبانهای ایرانی /پ+ر/ قدیم به /ف+ر/ تبدیل شده است.

۲- پشتو مانند هندی دارای حروف مغزی (cerebral) است؛ در حالیکه زبانهای ایرانی فاقد این واجها می باشند.

۳- پشتو مانند هندی اسامی و صفت ها را به مذکر و مونث تقسیم می نماید، چنانکه واج واپسین کلمه هنگام تعریف، در مذکر /ā/ و در مونث /i/ می آید. علاوتاً در پشتو مانند زبانهای هندی، حالت مستقیم و حالت جر وجود دارد.

۴- پشتو و زبان هندی در تصریف فعل نیز شباهت دارند؛ در هر دو زبان معیار گردان فعل، پاسیف یا انفعالی می باشد: در هردو زبان بجای اینکه گفته شود من نامه را نوشتم، گفته می شود که نامه توسط من نوشته شد.

۵- صفت فعلی مشتق مختوم به alai، مانند صفت فعلی مشتق مختوم به ta – هندی می باشد.

۶- به قول مارکوارت، کلمه ی paxtō از parsuwā سنسکریت، و paxtūn از -pasuwāna (منسوب به parsuwā – نام قبیله ی

جنگجوی در شمال غربی) ماخوذ است. اما برخی از محققان پشتو را مأخوذ از «پشت – پکهت» می دانند که نام قبیله ای بوده که درویداها از آن نام برده شده است [رشتین ۱۳۷۰، ۱].

گفته می شود که واژه ی پشتو (paštō) بر گرفته از واژه ی اوستایی paršta- (پشت)، برابر واژه ی سنسکریت pṛṣṭá (به معنای پشته، بلندی) است. پس پشتون منسوب به «پشتو» و به معنای «پشته ای یا کوه نشین» است [بهروزیان ۱۳۷۸، ۲۰۹]. اما این قول بهروزیان که «واژه ی پتهان که در هند رواج دارد، شکل قدیمی تر واژه ی پشتو است» [ص۲۰۹] با قول فرشته اختلاف دارد: «اما آنکه هندیان آن طایفه [افغانان] را پتان می گویند وجه تسمیه معلوم نیست، الا به خاطر می رسد که در عهد سلاطین اسلام دفعه ی اول که به هند آمدند چون در بلده ی پتنه ساکن شدند اهل هند ایشان را پتان خوانند والعلم عندالله» [فرشته ۱۲۸۱، ۱۷].

تفسیر کوه نشین بودن معنای پشتون، همگویی با چنین تفسیری از کلمه ی «افغان» دارد: کوف> کوه> هوف، هوفگان به قیاس دهگان (دهنشین) به معنای کوه نشین. مرحوم استاد سرور همایون واژه ی افغان را مرکب از «اَ» نافیه و بغان جمع بغ (به معنای خدا) می داند که در مجموع به کسانی در شرق ایران اطلاق می شود که به «بغ» اعتقاد ندارند [اظهارات شفاهی استاد همایون به نویسنده]. فرشته فقه اللغه ی عامیانه ای را روایت می کند [فرشته ۱۲۸۱، ص۱۷].

دارمستتر به هر یک ازدلایل فوق جواب می دهد:

۱.۳) در زبان پشتو واج /و/ جانشین واج کهن ایرانی /ف/ شده است. در مراحل ابتدایی جدا شدن پشتو از اصل هند و ایرانی کهن، واج /ف/ وجود داشته؛ در حال حاضر گروه صامتی /پ+ر/(بجای /ف+ر/) فقط در کلمات دخیل و مأخوذ از زبانهای دیگر موجود است.

۱.۴) کلمات دارای واجهای مغزی، از زبانهای هندی وارد پشتو شده اند. به دلیل قرب جوار پشتو با زبانهای هندی، طی سالیان و قرون متمادی، از عهدویدا، سنسکریت و پراکریت، تا دوره های میانه و جدید، کلماتی با همان تلفظ هندی شان وارد زبان پشتو گردیده است. طوریکه به قول گیورگ مورگنستیرنه «نظام آوایی پشتو، مخصوصاً پشتوی پشاور، تقریباً هندی» شده است [Morgenstriene ۱۹۲۶ , ۱۲ به نقل از دوست ۱۳۵۴، ۳۱]. واجهای /ځ/ و /څ/ در زبانهای ایرانی- بطور اخص در زبانهای ایرانی شرقی- وجود ندارد. این واجها در زبانهای هندی نیز دیده نمی شوند. گفته می شود که زبان پشتو اینان را از زبانهای دراویدی گرفته است. همینگونه در گویش پشاور بجای /س/ واج /ز/ شنیده می شود؛ همچنان به جای /ر/ واج /ړ/ .

اما تاثیر زبانهای هندی جدید بالای زبان پشتو، بیش از زبانهای هندی قدیم است؛ دارمستتر پشتو را بیشتر متاثر از زبان هندی (هندوستانی) می داند، در حالیکه مورگنستیرنه تاثیرات زبان لهندی (مخصوصاً هندکو) را بیشتر می داند. به طور مثال کلمات ذیل که اکثراً دارای واجهای مغزی (ټ، ډ، ړ، ڼ) اند، از هندی وارد پشتو شده اند: (پشتو/هندی) هډه/ اډه، گیدړ/گیدړ، گولی/ گولی، گړی/ گهړی، چاره/چاره، جوړه/ جوړه، جنډه/جنډه، ټوکری/ ټوکری، ټول/ټول، نایی/نایی، پالل/پالنا، بهیدل/بهینا، لیگدل/لگلنا، ډار/ډار، اتوار/اتوار، جگړه/جهگړه، چت/چهت، لیکل/لیکهنا، چلیدل/چهلنا. در کلمات مونث، جاي ياي معلوم هندي (/i/) را، ياي ثقيل پشتو (/ay/) مي گيرد: کړکی/ کهړکی، گولی/گولي، ټوکرې/ټوکري، گړی/گهړي.

همینطور واژه های ذیل از زبان لهندا در پشتو دخیل اند: بنگله/بنگله، ډار/ډار، اډو/هډو، وېجاړ/اوجاړه، کوټه/کوټهه، ټاپو/ټاپو، لوټ/ لوټ، ټول/ ټول، تول/تول. اما واژه هايي که از زبان مرهتي وارد پشتو شده اند: تیره/تیوره، ړومبی/ارومبه، بټ (بټی)/بټ، واده/وادو (ناوي)، والا (پسوند ملکي)/والا،

کنگال/گنگال، ډیوه/ډیوه(چراغ)، بوله (ساده)/ بوله، ها(هاغه_اشاره به دور)/ها، بلل/ بوله [دوست ۱۳۵۴، ۴۱و۴۲].

ظاهراً پسوند ملکی وال یا والا که معادل «دار» فارسی دری است، در متون کهن این زبان نیز، از جمله در تاریخ بیهقی (قرن پنجم) دیده می شود: کوت وال [= قلعه دار، بیهقی ۱۳۷۶، ص۶]؛ و برعکس پسوند دار از زبان فارسی در زبانهای هندی وارد شده: چوکی دار.

رونالدیی. امریک زبانهای ختنی و پشتو را متاثر از نظام واجی هندی دانسته، وجود واج های برگشته یا مغزی در هر دو زبان را، مأخوذ از هندی می داند [امریک ۱۳۸۳، ۳۲۷].

۱.۵) دارمستتر برای اثبات غیر هندی بودن منشای زبان پشتو، به وجود واج های ختمیه ی کلمه (thēme) در زبان پشتو اشاره می کند که از زبانهای ایرانی باستان باقی مانده و در زبان هندی نیست؛ زبان فارسی دری نیز آنها را از دست داده است. واکهای مذکور صنف اسم را در زبان تعیین می کند؛ در زبان پشتو:

دسته های مذکر

واج واپسین	**مثال**	**معنا**
صامت	غر	کوه
ـَ (a) + ی (مصوت مرکب)	ستوری	ستاره
زبرک(ə)	ویشکته	مو

دسته های مونث:

واج ختمیه	**مثال**	**معنا**
صامت	لار	راه
آ(ā)	غلا	دزدی
فتحه (a)	غلهَ	دزد(مونث)
کسره (e) ، یای مجهول کوتاه (ē)	ناوی	عروس

همینطور ساختن مضاف الیه در پشتو، خلاف زبان های هندی است. حرف «د» در اول ترکیب «اسم + اسم» یا «اسم + صفت»، معادل کسره ی اضافه در فارسی دری است: د احمد کتاب، کتاب احمد. اما در هندی و اردو حرف «کا» و درپنجابی حرف «دا» پس از مضاف الیه می آید: احمدکا کتاب، یا احمد دا گهورا (اسپ احمد).

«کا» و «دا» هر دو پسوند صفتی شمرده می شوند. اگر بخواهیم بگوییم «به اسب احمد»: «احمد کے گھوڑي کو» می گوییم، پس دیده می شود حرف «کا» صرف می شود: باپ کی گھوڑي»، کا، کے، کی یا دا، دی، د، در حالیکه «د» صرف نمی شود.

گفته می توانیم که از این لحاظ پشتو به زبان بلخی نزدیک است؛ چه در این زبان نیز حرف اضافه ی «ι» (e) در اول کلمه می آید:

«ι ιωγο πιδο λοο τω ζανο» (تاوان یک به دو). گویا در زبان اوستایی نیز چنین بوده است xšāyөiyahyā aspa (- شاه اسپ) [دارمستتر ۱۳۵۶، ۱۱۱].

نکته ی اخیر اینست که زبان پشتو از میان حالات هشتگانه ی اسم که در ایرانی کهن وجود داشت، دو حالت -مستقیم و جر- را حفظ کرده است. در حالیکه در فارسی دری، برای هر اسمی فقط یک حالت است:

مذکر

صف اسم	مفرد	جمع مفعول(غیرصریح)	جمع مفعول صریح	جمع مفعول غیر صریح و جر
مختوم به صامت	غر	غره	غره	غرو
مختوم به - +ي	لیندي (کمان)	لیندی	لیندی	لیندیو- لیندو

مونث

صنف اسم	مفرد	مفرد مفعول غیر صریح	جمع مفعول صریح	جمع مفعول غیر صریح و جر
مختوم به صامت	جن (دختر)	جنی	جنی	
مختوم به «َ + ی»	شپه		شپې	

اما نکته ی اصلی اینجاست که ادات مورد استفاده در دو حالت اسم در زبان پشتو، غیر از ادات و جزوهایی اند که در زبانهای هندی بکار می روند. در زبانهای هندی این ادات کلمه یا هجا اند: سی، مین، پر، تک، نی، که به ترتیب به معناهای از، در، بر، تا و توسط به کار می روند: شهرسی، شهرمین، شهرپر، شهرتک، شهرنی.

۱.۶) گویا شباهت گردان فعل بر معیار انفعالی، توجه طرفداران منشای آریانی زبان پشتو –چون هنری و مولیر- را نیز به خود جلب کرد. دارمستتر معتقد است که این شباهت در زبان پهلوی نیز به ملاحظه می رسد که از آن به زبان فارسی دری رسیده، ولی بر اثر تحول آنرا کنار گذاشته. در هر دو دسته زبانها (هندی و ایرانی) تبدیل از حالت انفعالی به حالت فعال، امر متأخر است [دارمستتر ۱۳۵۶، ۲۱۰- ۲۰۹]. به عباره ی دیگر، این نکته وجه اشتراک زبانهای هندی و ایرانی است، و نباید از آن نتیجه گرفت که زبان پشتو عضو خانواده ی زبانهای هندی می باشد. تبدیل از حالت انفعالی به حالت فعال در بیان ماضی پشتو، در مقایسه با فارسی دری، از زبانهای ایرانی کهن، کاملاً قانونمند است [ص ۱۳۷].

۱.۷) و اماشباهت صفت فعلی مشتق مختوم به alai- در پشتو، با صفت فعلی مشتق مختوم به ta- هندی. در واج شناسی پشتو، حین تحول از دوره های کهن به پشتوی جدید، هر جایی که صامت -t- میان دو مصوت واقع

شده، منظماً به- L- تبدیل شده است؛ در حالیکه در زبان هندی این تبدیل گاه گاهی به وقوع پیوسته. مثلاً کلمه ی gata در هند و ایرانی قدیم، در پراکریت «gali»، و در پشتو γali [γā] شده است.

تصریف فعل در پشتو - چه از روی شناسه های هر صیغه، و چه از نظر ساختمان- تماماً بر مبنای قوانین تصریف فعل در زبان های ایرانی است. حتا برای افعال کمکی که از ریشه ی ha- یا šu- (بودن و شدن) آمده اند. در هندی جای اینها را «هو» و «تها» گرفته است. استعمال پیشاوندهای فعلی در زبان پشتو، موافق به زبانهای ایرانی است، زیرا در زبانهای هندی موردی ندارد. در پشتو مستقبل را از بن حال با پیشوند « به» (ba-) می سازند:

به وکطم. چنانکه در فارسی دری نیز: be+ بن حال = بکنم. (و در بعضی نسخه های دستنویس کهن فارسی دری، همین پیشوند با فتحه آمده است: بَزنم).

این درحالیست که در زبانهای هندی، صیغه ی مستقبل با پسوندی ساخته می شود که بن یا ریشه ی فعلی دارد: کرونگا. این پسوند مانند صفت، مذکر، مونث و جمع دارد و گردان می شود [دارمستتر ۱۳۵۶، ۲۱۰].

در زبانهای پشتو و فارسی دری، از منه ی مشتقه، دو ریشه دارد: مضارع و صفت مشتقه ی فعلی. همینطور پساوند ها و فعل های کمکی شبیه هم اند. اما در هندی ازمنه ی مشتقه سه پایه یا ریشه دارد: زمان حال، صفت مشتقه ی حال جاری، و صفت مشتقه ی ماضی. در هندی پیشوند استفاده نمی شود، بجای پیشوند از فعل های کمکی استفاده می کنند؛ مونث چیزی که در پشتو وجود ندارد.

دارمستتر ضمن اثبات اصل آریانی بودن زبان پشتو ادعا کرد که زبان پشتو باید از زبان اوستا یا زبانی نزدیک به آن جدا شده باشد [بهروزیان ۱،۶].

۱،۸) تا اینجا در پی اثبات منشای غیر هندی زبان پشتو بودیم؛ امادر این مسأله که پشتو به کدام یک از شاخه های زبان ایرانی تعلق دارد، جای بحث باقی است. البته در حال حاضر در ایرانیِ شرقی بودن زبان پشتو، شکی وجود ندارد.

پرودز اُ. شروو – دانشمند زبان شناس امریکایی- نویسنده ی مقاله ی «پشتو» در مجموعه ی «راهنمای زبانهای ایرانی» می گوید: «مانمی دانیم پشتون ها از چه زمانی در محل کنونی خویش ساکن شدند.» [شروو ۱۳۸۳، ۶۳۲]. البته منظور شروو از «محل کنونی» جغرافیای بشری وسیعی نیست که پشتون ها در حال حاضر در آن سکونت دارند؛ چه، تاریخ جابجایی آنان هم در هند، و هم در خراسان و سیستان روشن است [ریسنر ۱۳۷۹، ۱۳۱-۸۵]. مقصد شروو سکونت پشتون ها در «افغانستان تاریخی» است که حدود کوههای سلیمان و دره های اطراف آن را در برمی‌گیرد. تولستوف زمان این جابجایی را حوالی نیمه ی دوم هزاره ی دوم قبل از میلاد دانسته است [تولستوف، به نقل از تاریخ تحلیلی افغانستان، ۶۲]. بعضی از دانشمندان مبدای مهاجرت پشتونها به افغانستان تاریخی را، ارتفاعات پامیر، از مسیر کنر و سفید کوه دانسته اند [دیاکونوف، ص۵۷، به نقل از زندگی و مهاجرت آریائیان، ۱۱۵]. شروو در حالیکه با قاطعیت می گوید «پشتو بازمانده ی هیچ یک از زبانهای شناخته شده ی ایرانی نیست» [شروو ۱۳۸۳، ۶۳۳]، همگویی های آن را با چندین زبان ایرانی شرقی- از جمله مونجی- یدغه و پراچی- ارموری تأیید می کند.

سیمز ویلیامز نیز نظر شروو را تأیید می کند: «زبان های معتبر نمایانگر کل زبان های این گروه [ایرانی میانه ی شرقی] نیستند، چرا که

هیچ اثری از نیای بسیاری از زبانهای مهم ایرانی نو شرقی، نظیر پشتو یا گروه پامیر، در دست نداریم.» [سیمزویلیامز ۱۳۸۳، ۲۶۱]. او در عین حال تأکید می کند که «در حقیقت با وجود ارتباط کاملاً تنگاتنگ میان سرمتی و آسی، و به ویژه میان سغدی و یغنابی، می توان این واقعیت را گفت که هیچ یک از زبانهای معتبر ایرانی میانه ی شرقی، نیای مستقیمی ندارد.» [سیمزویلیامز ۱۳۸۳، ۲۶۱].

شروو در جای دیگر مقاله ی خویش می نویسد: «به اعتقاد من نظام مصوت ها در مرحله ی باستانی زبان پشتو شبیه نظام مصوتهای فارسی باستان بوده است و این نکته پایه ای استوار برای درک تحول تاریخی این زبان است» [شروو ۱۳۸۳، ۶۵۲]. اما این نکته فقط به شباهتهای صوتی میان زبانهای مذکور اشاره دارد؛ به هیچ وجه توالی تاریخی زبانهای فارسی باستان و پشتو را نشان نمی دهد. این در حالیست که مرحوم علامه عبدالحی حبیبی، با دست آویز سه جمله در یکی از کتیبه های شاهنشاهان هخامنشی، حضور ووجود زبان پشتو به هیأت فعلی آن را، در قرن پنجم قبل از میلاد استنباط می کرد [حبیبی ۱۳۵۴، مقدمه ی جلد دوم تاریخ ادبیات پشتو، به نقل از رشتین ۱۳۷۰، ۴]. پیش از این از همگویی زبان مونجی و پشتو یاد کردیم؛ از باب مثال ابدال L<δ که در زبان بلخی نیز دیده می شود: مونجی Ləvar، پشتو war (در)؛ مونجی Lu، پشتو dwa (دو). از روی این قرینه، دادخدایف این احتمال را منتفی نمی داند که میتوان منشای مشترکی را برای زیرگروه شغنی- روشانی (بایزغلامی و ونجی)، اشکاشمی- زیباکی- سنگلیچی، و از جمله مونجی، بازسازی کرد [دادخدایف ۱۹۷۵، ۱۷؛ به نقل از جان پین ۱۳۸۳، ۶۹۰].

گریونبرگ- استبلین کامنسکی، و بار دیگر گریونبرگ به تنهایی، از یک اتحادیه ی زبانی پهناور سخن می گویند که منطقه ی پامیر – هندوکش، و حتا فراتر از آنرا دربر می گیرد: نخست «محدوده ی بدخشان

شرقی» که زبانهای پامیری به شمول مونجی را احتوا می کند؛ دوم «محدوده ی کافری» که قلمرو رواج زبان نورستانی را دربر می گیرد؛ سوم «محدوده ی دَردی» که قلمرو رواج زبانهای دردی را شامل می شود. ادلمان این اتحادیه را «آسیایی مرکزی» یا «هیمالیایی» نامگذاری می کند. او زبانهای ایرانی چون پشتو، بلوچی، پراچی و ارموری؛ زبانهای هند و آریایی چون دومَکی، گویشهای پاهاری غربی، پنجابی، لهندا، سندی؛ و چند زبان چینی – تبتی؛ زبان دراویدی تبار براهویی؛ و زبان منفرد بروشسکی را نیز شامل این اتحادیه می سازد.

وجوه اشتراک واژگانی و ساختاری زبانهای ارموری و پراچی، مورگنشتیرنه را برآن داشت تا فرضیه ی «زبانهای ایرانی جنوب شرقی» را مطرح کند. شارل م. کیفر به این عقیده است که «می توان احتمال داد تفکیک زبانهای ایرانی و هند و آریایی از یکدیگر در همین محل صورت گرفته است» [کیفر ۱۳۸۳، ۷۳۳]. برمبنای این گفته، کیفر جدول زیر را که بیانگر چشم‌انداز زبان شناختی افغانستان شرقی از منظر تاریخی است پیشنهاد می کند.

۲۵۰۰–۲۰۰۰ پیش از میلاد	؟	؟	براهویی آغازین	؟	؟	
۱۸۰۰–۱۵۰۰ پیش از میلاد	نفوذ زبان هند و ایرانی					
	نورستانی آغازین	دردی آغازین	ارموری آغازین	پراچی آغازین	پامیری آغازین	؟ آغازین

۳۰۰میلادی-۶۰۰ قم	نورستانی میانه	دردی میانه	ارموری میانه	پراچی میانه	پامیری میانه	؟ میانه
دوره ی نو	ورود زبانهای فارسی و پشتو					
	نورستانی	دردی (پشه‌ای)	ارموری	پراچی	زبانهای پامیری	زبانهای از بین رفته
	ورود زبانهای بلوچی (۱۴-۱۵م)، ازبکی (قرن ۱۶م)، ترکمنی (۱۹-۲۰م)، گسترش پشتو و فارسی					

این جدول فقط ناحیه ی جنوب شرقی افغانستان کنونی و نواحی آنطرف مرز با پاکستان را دربر می گیرد؛ زیرا پیش از این از قول سیمزویلیامز گفتیم که از دوره ی پیش از عصر حاضر هیچ زبان ایرانی جنوب شرقی را نمی شناسیم [سیمزویلیامز ۱۳۸۲، ۲۶۱] .

با اینحال، از بازگویی گفته های بعضی از دانشمندان ناگزیریم. دوست محمد دوستْ در کتاب «د افغانستان ژبی او توکمونه» گفته های سیاحان چینی، مورخین و جغرافی دانان یونانی و رومی را که مطلقاً در مورد زبانهای ایرانی میانه ی شرقی (سکایی، سغدی، خوارزمی و بلخی) است، شامل حال زبان پشتو می داند. بحث گسترش امروزی حرفی، و بحث سوابق زبان حرف دیگری است. چنانکه مشاهده کردیم، براهویی کهنترین زبان حوزه ی جنوب شرقی افغانستان است؛ اما گویشوران آن در محدوده ی کوچکی پراکنده اند. به عقیده ی من پشتونها جزو اولین دسته آریایی هایی بوده اند که در نواحی شرقی ایران زمین جابجا شدند. از این لحاظ، زبان آنان که تا قرنهای دهم و یازدهم میلادی دست نخورده بود، از کهنترین زبانهای ایرانی شرقی به شمار می رود. شامل ساختن زبان پشتو در صنف زبانهای ایرانی نو، به دلیل نبود اسناد کتبی از دوره ی میانه و باستانی

این زبان است، در غیر آن هیچ انسان آگاه به قانون تحول زبان، وجود باستانی و پیوند آن با ریشه ی زبان ایرانی اولی، هند و ایرانی و بالاخره هند و اروپایی را منکر شده نمی تواند.

باری، آقای دوست پس از نقل گفته های سیان تسزان و سیان خانشو در مورد زبان مردمان فرغانه تا پارتیا و ذکراین نکته «که با وجود تفاوتهای گویشی، آنها زبان یکدیگر را می فهمند»؛ این سوال را مطرح می کند: زبان این مردم چگونه بود؟ بعد جواب می دهد که «در میان هزاره های قبل المیلاد در اراضی غرب رود سند، مردمان باختری[؟] در قلمرو تاریخی افغانستان معاصر (باختریا، اراخوزیا، در نگیانا و گیدروسیا) زندگی می کردند. از دوره ی اخیر زبان آنها کتیبه ی سرخ کوتل – به زبان باختری- باقی مانده است. از زبانهای دیگر این دوره اثری برجای نمانده؛ اما به گفته ی محققین، قبایل پشتون، اورمری، و پراچی بقایای مردمان باختری کهن می باشند.»

اما این گفته ها با یافته های محققین زبان شناس سازگاری ندارد. باختری یا بلخی که کتیبه ی سرخ کوتل و بیش از یکصدوسی سند دیگر از آن بدست است، همان نسبتی را با زبانهای پشتو، ارموری و پراچی دارد که زبانهای سغدی، سکایی و خوارزمی با آنها دارند. بگذریم از این نکته که مرحوم علامه عبدالحی حبیبی زبان کتیبه ی سرخ کوتل را، ما در زبان دری خوانده بود. آقای دوست زبان دری را از شعبه یا شاخه ی غربی زبانهای ایرانی می داند (در این رابطه بعداً بحث می‌کنیم) در عین حال ادعا می کند که از روایت هرودت معلوم می شود که پشتو زبان مشترک چند نژاد باختری بود نه زبان یک قوم. او می افزاید: «از روی تحلیل زبانهای باختری، خوانشی که از کتیبه ی مذکور ارائه شده است، نشان می دهد که زبان کتیبه از سایر زبانهای باختری دور بوده و تنها با زبان پشتو قرابت

دارد؛ حالا می توان زبان باختری را ما در زبان پشتو و کتبیه ی سرخ کوتل را اولین کتبیه ی موثق زبان پشتو دانست.» [دوست ۱۳۵۴، ۳۸].

امروزه واژه ی «زبانهای باختری» مفهوم نیست. زبان باختری یا زبان بلخی که کتبیه ی سرخ کوتل اولین نمونه ی بدست آمده ی مفصل آن بود، یکی از شش زبان ایرانی میانه، و یکی از چهار زبان ایرانی میانه ی شرقی است که از آنها سند و نوشته برجای مانده است [رودیگر اشمیت ۱۳۸۳، ۱۶۷، سیمزویلیامز ۱۳۸۳، ۲۶۱]. گمان می رود که گویشهای باقی مانده ی زبان بلخی در کوهپایه های شمال افغانستان تا مرزهای غور و هرات، تا اوایل عصر اسلامی، گویشورانی داشت. اما اکنون جای آنانرا گویشهای محلی فارسی دری (عمدتاً هزاره گی) گرفته است [مهدی ۲۰۱۰، ۴۶].

جالب است که آقای دوست ادعا می کند که: «پشتو یوه باختری ژبه ده نه ایرانی او نه هندی او په دغه صورت به دغو آریایی ژبو کشکی د دری خانگو پتنتیک (باختری)، پرسیک (ایرانی) او هندیک (هندی) تثبیت وشو.» [۱۳۵۴، ص۴۰]. وی با طرح چنین نظریاتی، از ارزش علمی کتاب خود کاسته، و آنرا در حد یک نوشته ی سیاسی نا مستند پائین آورده است.

در پایان این بحث از ذکر نظر یک دانشمند بزرگ پشتو شناس یعنی مورگنشتیرنه نارویژی ناگزیریم. مورگنشتیرنه در پژوهش دقیق و جامع خویش به درستی جایگاه و خاستگاه پشتو را خاطر نشان می کند.

وی پشتو را یکی از زبان های ایرانی شرقی می داند و از روی برخی قراین احتمال می دهد که بازمانده ی یک گویش سکایی باشد. از نظر وی خاستگاه زبان پشتو احتمالاً بخش شمالی ناحیه ی شرق ایران بوده که تعداد زیاد عناصر هندو آریایی را وام گرفته است [بهروزیان ۱۳۷۸، ۲۰۹].

۱.۹) در مورد زبان فارسی دری، ضرورتی به بحث در چند و چون تعلق آن به خانواده ی زبانهای ایرانی نیست؛ زیرا این نکته یک امر مسلم و پذیرفته است. اما در این بند به ذکر سه مسئله‌ی دیگر می پردازیم.

۱.۹.۱) نام فارسی دری: ظاهراً کهنترین مأخذی که در آن از دری بحیث زبان ذکر به عمل آمده، قول ابن مقفع (مقتول۱۴۲ هــق) است. به روایت ابن ندیم و حمزه ی اصفهانی او گفته است که زبانهای فارسی پنج تاست: فارسی که زبان اهل فارس است. پهلوی که زبان مغان و معابد زردشتی است. دری که زبان دربار و شهرهای مداین است و در آن لغت شرق و لغت اهل بلخ غالب است. خوزی که زبان خلوت شاهان است. و سریانی که زبان نسطوریان و زبان علم است.

در این گفته ی مختصر، چند نکته قابل توضیح است:

نخست، فارسی اول معادل ایرانی (به معنای وسیع کلمه) است. و منظور از فارسی دوم، همانطوریکه تصریح شده، زبان فارسی متداول در ایالت فارس همان زمان است. دوم اینکه ابن مقفع به تمام گویشهای شرق ایران، یعنی خراسان و ماوراء النهر و غیره، دری می‌گفته است. زیرا چنانکه اکنون به اثبات رسیده، زبانهای ایرانی میانه ی متداول در خراسان، ماوراءالنهر و سیستان (یعنی پارتی یا پهلوی اشکانی، بلخی، سغدی، خوارزمی و سکایی جنوبی)، در حوالی قرون سوم و چهارم میلادی جای خود را به یک گویش غیر مکتوب دادندکه در سرتاسر قلمرو ساسانی متداول بود و به قول لازار به مجموع این گویشها، دری گفته می‌شد. حین ورود اسلام، این زبان یعنی دری گویش حاکم در شرق ایران شناخته می شد. این در حالیست که این گویش، زبان دربار ساسانی و شهرهای حومه‌ی پایتخت (تیسفون) نیز بوده است [لازار ۱۳۸۳، ۴۳۷]. از این زبان که تا قبل از قرن دوم هجری، اینک آنرا زبان «پیش ادبی» یا «فارسی نومتقدم» می خوانند، شواهدی در احادیث پیامبر اسلام نیز بدست آمده که طبعاً مقدم

بر ۶۳۲ میلادی (سال رحلت آن حضرت) می باشد[انصاری ۱۳۸۸، ۱۱۶-۱۰۱].

سوم اینکه پهلوی به جای پارتی یا پهلوانیک به کار رفته است. این درحالیست که نخستین محققین اروپایی اسناد مربوط به این زبان را که در سنگ نوشته های ساسانی آمده بود، دیلمی، پهلوی کلدانی و بالاخره پارتی [راولینسن، به نقل از زوندرمان ۱۳۸۳، ۱۹۴] خواندند.

مولیر نخستین محقق اسناد تورفان، پارتی را یک زبان مستقل خواند. آندرئاس نیز همین نام را بر اسناد مربوط گذاشت. تدسکو باوجود ارائه ی توصیف معتبر دگرگونی های آوایی فارسی میانه و پارتی، آنرا «گویش شمال غربی» خواند و آنرا ادامه ی مادی دانست. گویا تفکیک میان مادی و پارتی از نظر تاریخی، مسئله برانگیز است، چون مارکوارت از یکسو از «زبان های مادی پارتی» (پهلوانیک) و از سوی دیگر از «گویشهای مادی-پارتی (پهلویک) سخن می گوید [مارکوارت ۱۹۲۷.۱۰۴؛ به نقل از زوندرمان ۱۳۸۳، ۱۹۵]. هرتسلفد کتیبه های پارتی را «پارتی میانه» و متون مانوی را «مادی میانه» خواند. سرانجام هنینگ ضمن تأکید بر وحدت زبانی این دو دسته، دریافت که در یکی از متون مانوی تورفان، سخن از زبان پهلوانیگ (phlw [ny] g) رفته؛ آن وقتی است که مانی یکی از شاگردانش را که این زبان را می دانست –یعنی «مارامو» را- به ابر شهر (نیشاپور) و مرو فرستاد چرا که این شهرها سرزمین مادری پارث ها بودند.

تطویل در این خصوص برای رفع یک ابهام بود که اکثراً زبان فارسی سابق الذکر را که در متون عهد ساسانی «پارسیک» خوانده می شود، پهلوی دانسته اند. همین پارسیک است که امروزه «فارسی میانه» خوانده می شود و به گونه های «فارسی میانه ی زردشتی»، «فارسی میانه ی مانوی» و «فارسی میانه‌ی ساسانی یا کتیبه ای » تقسیم می شود.

چهارم اینکه: خوزی زبان محلی بوده که در استان خوزستان ـ که پایتخت نخستین ساسانی ها یعنی اصطخر- در آنجا است متداول بوده، و شاهان مذکور با مردمان این ولایت با همین زبان (درواقع گویش) سخن می گفتند. در حالیکه زبان مادری آنان (به قول خانلری) پهلوی بوده است. در مورد زبان سریانی روشن است که آن از زبان خانواده ی زبانهای سامی بوده که به عنوان زبان علمی جای زبان آرامی عهد هخامنشی را اشغال کرده بود.

ظاهراً برای اولین بار ترکیب «فارسی دری» را بعنوان یک زبان، در کتاب البیان والتبین جاحظ می یابیم. جاحظ در سال ۲۵۵ ق درگذشته، تا این سال (اواسط قرن سوم) فارسی دری بحیث یک زبان مستقل شکل گرفته بود. لازار به این عقیده است که همانطوریکه گویشهای شرقی و شمالی را «دری» می گفتند، گویشهای جنوبی را «فارسی» می خواندند. بنابرین، تا سال نگارش کتاب البیان والتبین، خراسان - مخصوصاً مرو و نیشاپور- مرکز اقتدار سیاسی مستقل ایران شده بود؛ چه مامون تا سال ۱۹۸ق در مرو حکمروایی داشت؛ طاهر و اخلافش تا ۲۵۴ (یعنی سقوط آنان بدست یعقوب) در نیشاپور حکم می راندند. بنابرین، خراسان و پس از آن سیستان و بالاخره ماوراءالنهر، محل تلاقی هر دودسته گویشهای عهد ساسانی –یعنی فارسی و دری- گردید؛ چندانکه گویش تازه بوجود آمده را که تحت تاثیر گویشهای زبانهای دیگر ایرانی، به سرعت از هردو فاصله می گرفت، ابتدا جاحظ، سپس مترجمین تفسیر طبری (۳۵۲ هـ‍ـق) «فارسی دری» خواندند. بنابرین، در این ترکیب، دری یک صفت برای فارسی (موصوف) نه، بلکه دو سوی برابر یک ترکیب از نوع (فی المثل) «سیاسی-اجتماعی» است.

از این پس، این زبان جدید، که زبان ادبی عصر اسلامی است، با نامهای فارسی، فارسی دری، دری و حتا پهلوی نیز خوانده شده است (به

قول جامی: مثنوی معنوی مولوی هست قرآن بر زبان پهلوی). و با تأکید باید گفت که اکنون زبانهای مستقلی بنام فارسی، دری و تاجیکی وجود ندارد؛ اینها گونه های رسمی یک زبان واحد یعنی فارسی دری اند که ضمن حفظ بعضی ویژگیها، در سه کشور متداول اند.

۱.۹.۲) با این توضیحات، روشنی لازم برخاستگاه و محل پیدایش و حتا منشای زبان فارسی دری نیز، انداخته شد. اینک زبان فارسی دری یک «زبان آمیخته» (pidgin) است [تدسکو ۱۹۲۱، ۲۴۹؛ هنینگ ۱۹۵۸، ۹۲؛ به نقل از زوندرمان ۱۳۸۳، ۲۲۴]. با اینحال باید اذعان نمود که نکات ذکر شده، حرف نهایی در مورد منشا و خاستگاه زبان فارسی دری نیستند. ما از بازگویی و تکرار نظریات دانشمندان غرب، روس، ایران و افغانستان در این خصوص، به دلیل مشهور بودن آنها (که عموماً به دو دسته تقسیم می شوند: دسته ی اول خاستگاه غربی برای آن قایل اند، و دسته ی دوم خاستگاه شرقی) خودداری کردیم. فقط باید بگوییم در جمع دانشمندان. سه تن را صاحب نظر مستقل در مقایسه با دو دسته ی ذکر شده – می یابیم: مرحوم ذبیح الله صفا که فارسی دری را محصول تاثر و تاثیر متقابل گویشهای پارتی و فارسی میانه می دانست؛ لازار را که منشای فارسی دری را یک گویش غیر مکتوب و غیر رسمی فارسی میانه می داند که قدامتی برابر با فارسی میانه دارد و از اوایل عهد ساسانی، جای گویشهای پارتی و بلخی را در خراسان گرفته بود؛ بالاخره استاد یمین که فارسی دری را ادامه ی یکی از گویشهای پارتی می داند، و در ضمن فارسی را با پارتی یکی می خواند.

نویسنده ی این سطور، در رساله ی «مسایل پیدایش و گسترش زبان فارسی دری» میان نظریات گوناگون، جمعی بوجود آورده، در پیدایش زبان فارسی دری، علاوه بر نقش قاطع گویش‌های فارسی و دری، نقش گویشهای باقیمانده ی پارتی، سغدی، بلخی، سکایی و حتا خوارزمی را نیز به اثبات رسانیده است [مهدی ۲۰۱۰]. فارسی دری در ضمن گسترش

هزارودوصد ساله ی خویش، عناصر آوایی، دستوری و واژگانی را از زبانهای ایرانی غربی و شرقی، میانه و نو؛ زبانهای غیر ایرانی چون هندی، ترکی و مغولی و عربی؛ و اخیراً زبانهای اروپایی وام گرفته است.

در رشد و گسترش آن زبان، اقوام ایرانی، ترک و هندی سهم برابر دارند؛ جا دارد که قول آقای دوست را در حق این زبان تکرار کنیم که فارسی دری زبان قوم خاصی نیست؛ این زبان بحیث یک زبان میانجی (lingua franca) و زبان یک تمدن، و زبان یک دین، وسیله ی بیان عواطف، افکار و تأملات اقوام گوناگون بوده است.

۱.۹.۳) اما بحث بر این نکته که فارسی دری به کدام شاخه ی زبانهای ایرانی تعلق می گیرد، باقی است. تاکنون دانشمندان غربی را اتفاق برآنست که این زبان به دسته ی زبانهای ایرانی غربی تعلق می رساند. قابل تذکر است که با کشفیات جدید، مفاهیم زبانهای ایرانی شرقی و غربی، معنای جغرافیایی خود را از دست داده اند؛ چه، آسی که به شعبه ی زبانهای ایرانی شرقی صنف بندی شده، در غربی ترین منطقه ی رواج زبانهای ایرانی متداول است؛ این زبان در شمال بحیره ی سیاه، در مرزهای اروپا و آسیا گویشورانی دارد. به همین ترتیب، گویشوران زبان فارسی دری ـ که آن را جزو دسته‌ی ایرانی غربی می‌دانندـ در شرقی ترین منطقه ی نفوذ زبانهای ایرانی –یعنی سینکیانگ چین - زیست دارند. زبان بلوچی نیز که جزو دسته ی غربی بوده اینک در منتها الیه جنوب شرقی زبانهای ایرانی موقعیت دارد. می دانیم که هر چند تقسیمات مذکور در قرن نزدهم بر مبنای موقعیت جغرافیایی زبانها صورت گرفت، ولی به زودی به این تقسیمات معیارها و ممیزات زبان شناختی قایل شدند:

۱- فرایندهای مربوط به دگرگونی از زبانهای ایرانی باستان به مرحله‌ی ایرانی میانه، در زبانهای ایرانی غربی، سریع تر از زبانهای ایرانی

شرقی است. به عباره ی دیگر زبانهای ایرانی غربی، زودتر از زبانهای ایرانی شرقی، از اصل باستانی خویش فاصله گرفته اند.

۲- زبانهای ایرانی شرقی، ضمن حفظ رابطه با اصل باستانی، بیشتر از همدیگرفاصله گرفته اند. به عباره ی دیگر، زبانهای ایرانی شرقی همخوانی و همانندی کمتری میان خود –نسبت به زبانهای ایرانی غربی- دارند.

۳- تک آوایی سازی مصوتهای مرکب ایرانی باستان، در هر دو دسته زبانها به وقوع پیوسته؛ اما این روند در زبانهای ایرانی غربی زودتر انجام یافته است.

۴- روند سایشی سازی انسدادی ها، که یکی از فرایندهای فاصله گیری از اصل باستانی است، در زبانهای ایرانی غربی کامل، و در ایرانی شرقی ناقص است.

۵- در حالیکه زبانهای ایرانی میانه ی غربی به صرف کامل نام، ضمیروفعل پشت کرده اند، این روند به طور کمابیش در دسته ی زبانهای ایرانی شرقی باقی است. به عبارهی دیگر، تغییر در هجای آخر کلمات مذکور، کاهش و محو کامل مصوتهای بی تکیه و از این طریق هجاهای پایانی (یا «پایانه ها») را به دنبال داشت، در زبانهای ایرانی میانه ی غربی ، به شکل نهایی خود دست یافت. درحالی که زبانهای ایرانی میانه ی شرقی، به کار از دست دادن پایانه ها و پیامدهای ساختواژی –نحوی آن تن نداده اند [رودیگراشمیت ۱۳۸۳، ۱۷۱]. برپایه ی قوانین دیگر، مصوتهای هجای پایانی کاملاً حذف نه شده اند، بلکه در حد گسترده ای برجا مانده اند.

۶- زبانهای ایرانی میانه ی شرقی، با دو دسته از نوآوری های خاص، در مقابل زبانهای ایرانی میانه ی غربی متمایز می شوند:

الف. سایشی شدگی و اجهای/b-*d-,g-/ ایرانی کهن و تبدیل آنان به واجهای /β-,δ-,γ-/ ایرانی شرقی.

ب. واکدارشدگی /‎*xt,ft‎/ ایرانی کهن و تبدیل آنها به /‎*d, *βd‎/ ایرانی شرقی.

باتوجه به نکات فوق، و با توجه به فرایندی که در تشکل زبان فارسی دری مطالعه کردیم، آیا نمی توان پیشنهاد کرد که تقسیمات زبانهای ایرانی به دودسته ی شرقی و غربی، که در دوره ی میانه کار برد عملی داشت، اینک کاربرد ندارد، چه هیچکدام از زبانهای مذکور زنده نیستند؛ در حالیکه شاید همان تفاوتها و نا همانندی ها میان گویشهای ایرانی غربی نو، و شرقی نو (چون تالشی و زازایی از یکطرف، پشتو و پامیری از طرف دیگر) باقی باشد، فارسی دری در این فرایند موقعیت مرکزی پیدا کرده است، هم از نظر موقعیت جغرافیایی، و هم از نظر فرایند زبان شناختی. بنابرین، زبان فارسی دری را نباید یک زبان ایرانی غربی خواند؛ بلکه اینک شایسته است که تقسیمات عمومی ذیل مرعی گردد: زبانهای ایرانی نو شرقی، گویشهای ایرانی نو مرکزی، و زبانهای ایرانی نو غربی.

نتیجه ای که از این بحث بدست می آوریم اینست که زبان‌های پشتو و فارسی دری، هر یک به شاخه ی جداگانه ای از زبانهای ایرانی تعلق داشته اند. همگویی ها و دادوستدها میان این دو زبان، در دوره ی نو، پس از قرون ده و یازده ی میلادی آغاز می گردد. پیش از آن، پشتو بیشتر با زبانهای هندی دادوستد داشته، درحالیکه و فارسی دری مراحل تشکل خود را در تعامل با زبان های ایرانی میانه (شرقی و غربی) می پیموده است.

II. همانندی های آوایی

۲.۱) واج شناسی

در زبان پشتو نُه مصوت ساده و سه مصوت مرکب (دیفتونگ) وجود دارد: a (فتحه)، i(کسره)، ə (زبرک= زورکی)، u (ضمه)، ā (الف

ممدوده)، I (یای معروف)، ē (یای مجهول)، ō (واو مجهول)، ū (واو معروف)، au= aw (a+و)، ai=ay (a+ی) و ei=ey (ə+ی) [گایگر ۱۳۵۶، ۱۷].

اما مکنزی تعداد واکه‌های پشتو را به پانزده رسانیده که تفاوت نظر او با نظر گایگر در بیشترشمردن مصوتهای مرکب است. مکنزی مصوتهای مرکب اضافی ذیل را ملحوظ داشته است: oy،āw،āy [Mackenzie۱۹۵۹,۲۳۳؛ به نقل از شروو ۱۳۸۳، ۶۳۶]. گایگر واجهای w و y را نیمه صامت [یانیمه مصوت] خوانده، در حالیکه شروو آنانرا در جدول همخوانها جا داده است. علاوتاً گایگر در جدول خویش، γ (غ) را جانداده است. به این ترتیب تعداد صامتهای پشتو از نظر او ۲۶، ولی از نظر شروو ۲۹ واج است:

Pb	td	ṭḍ	kg
	m	n	ṇ
sz	Šž	Šž	xγ
		cj	čĵ
		rl	
	W	y	h

بهروزیان ۳۱ واج صامت برای پشتو قایل است، چون صامتهای ف و ق در وام واژه ها دیده می شود [بهروزیان ۱۳۷۸، ۲۱۳]. علاوتاً، وی در شمارش واکه های مرکب، با گایگر هم نظر است.

۲.۲) آواشناسی تاریخی

۲.۲.۱) واکه ی a ادامه ی a باستانی است:

Jafra - ژرف žawara

در مواردی به ā تبدیل شده:

pitar - پدر plār

واکه ی o بجای ā باستانی:

mātar - مادر mor

ā باستانی پیش از m/n به u یا ū:

nāman -　　　نام　　　nūm

در گویشهای اپریدی و وزیری واکه ی o بیشتر مبدل به Ö،ȯ و ɛ (وزیری mōr/ ɛr)، و ā به گرد شدن گرایش پیدا می کند و به ō،â،å تبدیل می شود: plår ،plâr«پدر». در همان گویشها جای واکه ی a را ē می گیرد: špēğ (این تبدیل را کامی شدگی نمی تواند توجیه کند).

۲.۲.۲) جای u یا ü کهن را در گویش وزیری ī می گیرد: līr (duryar-).

تمام واژه هایی که واج ؟ در موضوع میانی کلمه جای خود را به واج ū داده است، واژه‌ی مذکور، وام واژه ی فارسی شمرده می شود.

۲.۲.۳) مصوتهای ایرانی کهن i/ī و ū/u عموماً به əتبدیل می شوند: bəl (دیگر) از dwʊya-h ، mənay (خزان) ماخوذ از hamina، spəga (شپش) از- spiš، ləm (دم) از -duma.

۲.۲.۴) ṛ کهن به ər تبدیل می شود: kəṛ (کرد) از -kṛtā، و məṛ از mṛta .

گفته می شود که ē/e پشتو بازمانده ی مصوت مرکب ai کهن است: lĕwə از - daiva، lewar (ایور) از daivar .

۲.۲.۵) چنانکه در تمایز زبانهای ایرانی میانه ی شرقی از غربی گفتیم، زبان پشتو واکه ی پایانی ā- را حفظ کرده است. گویا بجای –aka- باستانی ay - پشتو می اید: اسامی مونث غالباً واکه ی پایانی را نگهداشته اند: áspa (مادیان)، maná(سیب)، γobaná(گاو چران)...

۲.۲.۶) واکه ی مرکب au ، طی تحول خود ابتدا به o* و سپس به wa تبدیل می شود:

au > *o > wa در γwağ (گوش) از gauša.

۲.۲.۷) پایانه ی ayah *- باستانی در جمع مونث و در تمامی واژه های تک هجایی به e- تبدیل می شود: dre (سه) از Θrayah* . نیز پایانه ی ایرانی باستان iyah- و uvah *- در پشتو به Θ- تبدیل می شود: trə (کاکا) از p(i)tṛwiyah* گاهی اسقاط آنرا ملاحظه می کنیم: bəl (دیگر) از dwiʋya-h* یا čirg (خروس) از kṛkya.

۲.۲.۸) واکه ی پایانی o- بازمانده ی uwā *- و awā*- باستان است: paxto از parsuwā، wurχo (چراگاه) از fra -šyawā.

۲.۲.۹) –y و -w آغازی کهن ساقط نشده است: yor (خواهرشوهر)، wala (بید) از- vaēti، wlēšt (بلست)از -tastay- winavī (خون) از vohuna . اما اگر این صامت اخیر قبل از o واقع شود، ساقط می گردید در: xor (خواهر) از xāʋra*.

۲.۲.۱۰) همانطوریکه در «۱.۹.۳» گفتیم، زبانهای ایرانی میانه ی شرقی عموماً، و زبان پشتو به طور خاص انسدادی های کهن j,g,d,b را به سوی سایشی ها سوق می دهد: wand(بند) از- banda*، lās (دست) از δasta ، mlā (میان، کمر) از maiδya ، γar (کوه) از γal. gairi (دزد) از gaδa، -nγwaδ (پوشیدن- شنیدن) از ni-gauša ، wažn، wžəl (کشتن؛ بی جان کردن) از -vi-jan*.

۲.۲.۱۱) k* آغازی و č آغازی، به ترتیب به č و c تبدیل می شوند:čaṛə (کارد) از –Kṛta،āč (کی، کسی) از kahya* ؛ calor (چهار) از čaʋwārō .

۲.۲.۱۲) صامتهای –p-، -t-، -k- و –č- باستان، وقتی میان دو مصوت قرار گیرند، به ترتیب به g,l,b وj تبدیل می شوند: obə (آب) از - api*، səl (صد) از -sata*، stən از-suč* < -sc* (سوزن).

۲.۲.۱۳) x* باستانی، در هر جای کلمه باقی مانده: xwŗəl (خوردن) از -xwar ، paxa(پخته) از -paxta°؛ ولی ʋ به l تبدیل شده است: plan(پهن) ازpaʋana ،calor(چهار) از -čaʋwārō.

۲.۲.۱۴) f آغازی کهن به-xw تبدیل می شود: xway (پاروی چوبی) که در زبان های شغنی، سنگلیچی و یدغه ای به ترتیب fi،fay و fia است که از fiγiko ماخوذ اند. اما

-f- میانی به -w- تبدیل می شود: swa (سم) از-safa*،wāwra(برف) از wafra*.

۲.۲.۱۵) مجاورت دو یا سه صامت را خوشه می گویند. نوعیت صامتهای خوشه، جایگاه آن در کلمه و در خوشه، بر واج های دیگر تاثیر گذار بوده و از آنان تاثیر پذیر است.

۲.۲.۱۵.۱) خوشه ی st باقی و خوشه ی št کهن به t تبدیل می شود: myast(ماه) از māsti ؛ tūn (جا، مکان) -štāna، atə (هشت) از ašta.

۲.۲.۱۵.۲) s به c دندانی، ft به (w)d و xt ساقط می گردد: aca (استخوان ران) از -asču، tod/ towd، [tawda مونث] (داغ) از -tafta*، səw-ay (سوخت) از -sūxta.

۲.۲.۱۵.۳) - xš آغازی کهن، در پشتو به -š تبدیل می شود: špa (شب) از xšap، špag (شش) از xšvaš. fš باستانی نیز به š تبدیل شده؛ špūn (شبان) از -fšūpāna*. فرایند واکدار شدگی گاهی xš را به ğ تبدیل می کند: sağ -kāl (امسال) از -saxša.

۲.۲.۱۵۰۴)خوشه ی rs/ŗs در گویشهای سخت (گویش جنوب غربی) به xt تبدیل می شوند: puxtedəl (پرسیدن) از -prsa°، wextə (ورس، مو) از -vŗsa* یا- varəsa اوستایی.

۲.۲.۱۵.۵) خوشه ی rz/ŗz به gd تبدیل می شود: beğdem (خورجین) ازbŗz(a)ni (-ham) یا در بلوچی brzī، ruğd (رام) از

fra-vrzda (درسنکریت pravṛddha به معنای کاملاً پرورده در فارسی دری parvarda). (w)ūğd (دراز، بلند، برز) از (at) *bṛz، ğdən (ارزن)از arzana*.

۲.۲.۱۵.۶) xt گویش های سخت، معادل št/št گویشهای نرم است، و هر دو بازمانده ی خوشه ی rs باستانی. پذیرش این قاعده، بحث ساختواژی پشتون/ پختون و پشتو/پختو را نیز حل می کند: paxtūn (پختو، پشتو) از parswana- ، و paxto (پختو، پشتو) از parswā.

۲.۲.۱۵.۷)خوشه ی xr* بدون تغییر می ماند: xriy (تراشیدن) از xrī-. وجود r در خوشه های θr و fr موجب واکدار شدن θ وf شده، به d و w تبدیل می شوند: dre (سه) از θri، wrəğa (برنج) از fraga، wāwra ازvafra* . در مواردی x و θ در خوشه های xr وθr با واکه ی پیش یا پس از خود همگون شده و ظاهراً حذف می شوند: or (آتش) از ovʋō، sūr (سرخ) از -suxra*. در مواردی عمل قلب صورت گرفته: trīx (تلخ، مونثtərxa) از -taxra*.

۲.۲.۱۵.۸) خوشه ی wr بازمانده ی br باستان است: wror (برادر) از -brātar*. O(w)rə (ابر). خوشه های rd/rt، صامت دوم خود را از دست می دهند: kəṛ (کرد) از kṛta، zṛə (دل) از -zṛd.

۲.۲.۱۵.۹) دگرگونی ها پیرامون خوشه هایی که در آنها x و ğ وجود دارد، فراوان است، برای نمونه از سه مورد مثال می آوریم: γoxtəl (خواستن) از gwarsta، xoğ (خوی، عرق) از -xwarža، məšər (مهتر) از masyah.

۲.۲.۱۵.۱۰) خوشه ی γn° باستانی به ṇ تبدیل شده: koṇ (کر) از kṛna، škoṇ (سگرنه، خارپشت) از -sukuma.

۲۰۲۰۱۵۰۱۱) علاوه بر اینکه واژه های دارای همخوان های برگشته ی ṭ (تگ) و ḍ (أ)، وام واژه های هندی اند، زبان پشتو پنج واج غیر هند و آریانی x، c، ğ، j و ž را به ترتیب به z،s،x و ǰ تبدیل کرده است.

۲.۲.۱۶) از میان زبانهای ایرانی نو، فقط پشتو است که دارای تکیه ی واجی می باشد. در صرف صفات و افعال، نمونه های «نواخت بم» و «نواخت زیر» را می بینیم. در صفات: spína-spin (سفید)، šná-šin؛ در افعال áxli (برمی دارد) kawí (می کند).

تمایز ضمایر مرجع دار از ضمایر اشاره توسط تکیه صورت می گیرد: haγá (او، کسی که قبلاً نام برده شده) -háγa (این، بعدی). تکیه نمود استمراری را از نمود تام افعال پیشوند دار جدا می سازد: kšènāstələm (می نشستم)- kšénāstələm (نشستم). در اسامی چند هجایی تکیه یا روی هجای پایانی، و یا روی ماده ی کلمه می آید: maṇá (سیب)، اما stərga (چشم)؛kəlay (روستا)، saṛáy(مرد).

در پشتو نیز جفت های کمینه وجود دارد: aspá (نوع مرض)، اما áspa (مادیان). در برخی از صورتهای دستوری و واژگانی، جایگاه تکیه معلوم و ثابت است: -úna (پایانه‌ی حالت فاعلی جمع مذکر)، -ān (تکواژ جمع فاعلی)، مصدر و وجوه وصفی مختوم به əl-، صفت مفعولی مختوم به ay- پیشوند نشانه‌ی تام -wə و نشانه های نفی ná وmá که شباهت تام با فارسی دری دارد.

۲.۲.۱۷.۱) گردش ə-a ، در برخی از اسمهای مذکری که در هجای بسته ی پایانی شان مصوت a وجود دارد: dušmán (مفرد) -dušmən (جمع).

۲.۲.۱۷.۲) گردش ʼ u/i- ϕ، در اسم ها و صفت ها که مشروط به تغییر محل تکیه است:šin sra-sur, .šin, γrə-γar

۲.۲.۱۷.۳) گردش a-a-ū/ō، در اسم های مذکر، صفت ها و سوم شخص ماضی. در اسم ها: swārə-swor (فاعلی جمع). در صفتها soṛ (سرد)sāṛə.

در سوم شخص ماضی: γobá (گاوچران) (فاعلی مفرد)- γobānə (فاعلی جمع)- γobanó (غیرفاعلی جمع).

۲.۲.۱۸) در مقایسه با زبان پشتو، زبان فارسی دارای شش مصوت ساده، و ۲۶ صامت است. کلمات دخیل عربی در فارسی دری با حروف مخصوص عربی نشان داده می شوند.

وجود مصوت مرکب مورد اتفاق نظر زبان شناسان نیست. در حالیکه خانلری صورتهای ou و ei را مصوت مرکب می داند[خانلری ۱۳۷۷،ج ا، ص ۴۲] ، حق شناس، حضور u و i را تظاهر آوایی صامتهای w و j می داند [حق شناس ۱۳۸۲، ۸۰]. بعضی از زبان شناسان غربی نیز همین نظر را تأیید می کنند [لازار ۱۳۸۳، ۴۴۱]. افراشی به شش مصوت مرکب قایل است [افراشی ۱۳۸۷، ۴۱].

در آوا شناسی زبان فارسی دری امروز، ایران با افغانستان، و هر دو با تاجیکستان و دیگر گویشوران فارسی آسیای میانه تفاوتهای وجود دارد[ابوالقاسمی ۱۳۸۱، ۲۰]:

ē(یای مجهول)	i (کسره ی عربی)
ī (یای کشیده)	
ū(واو کشیده)	u(ضمه ی عربی)
ō(واو مجهول)	

بنابرین گفته می توانیم که گویشهای فارسی دری افغانستان و آسیای میانه دارای هشت مصوت ساده اند. در مورد صامتها نیز این گویشها تمایز ق و گ و غ را حفظ کرده اند.

با این توضیحات، واکه های زبان فارسی دری اینهایند: a,e,o,ā,ī,ū,ē وō.

و اما صامتها:

به این ترتیب دیده می شود که زبان فارسی دری از نظر مصوتها نسبت به زبان پشتو بسیار فقیر است. به عباره ی دیگر زبان پشتو بسیاری از مصوتهای باستانی را حفظ کرده است. علاوتاً صامتهای برگشته نیز در فارسی دری موجود نیستند. از این لحاظ زبان فارسی دری طی دوره ی تحول و تکامل خویش، هیچ واجی را از زبان دیگری وام نه گرفته است.

۲.۲.۱۹) ممیزات آوایی فارسی دری: درینجا فقط به تفاوتهای آوایی دو زبان اشاره می کنیم، چه، آواشناسی تاریخی فارسی نیز قبلاً- در ضمن بیان آواشناسی پشتو – بررسی شد.

۲.۲.۱۹.۱) در فارسی هیچ واژه ای نمی تواند با خوشه ی صامتی آغاز گردد؛ در حالیکه در پشتو چنین امری متداول است:

پشتو	فارسی دری	اوستا
ستن	سوزن	stūna-
ستر	سترگ	staora-
پلن	پهن	paθana
مږك	موش	mūšika-

۲.۲.۱۸.۹) در حالیکه گروههای دو صامتی در میان و آخر کلمه فراوان است، گروههای سه صامتی فقط در واژه های خارجی قابل مشاهده است:

هوخست، نمبر، سپتامبر.

۲.۲.۱۹.۳) در التقای مصوتها، یکی از صامتهای چ،ج،ی،گ، ن و واو به عنوان «صامت میانجی» وارد می شود: سیاه siyāh، زندگی zendagi سبزی جاتsbzijāt ،بنوچی banūči

۲.۲.۱۹.۴) آوای چاکنایی [ʿ] می تواند پیش یا پس از هر مصوتی به غیر از Ī بیاید:tabiʹat (طبیعت)، در حالیکه آوردن یا نیاوردن y پیش از Ī تفاوتی نمیکند: آشنایی šānĪā

ʹ .[āšnāyĪ]

۲.۲.۱۹.۵) ساختار هجای فارسی منوط به تعبیر [ʿ] است؛ اگر این واج در موقعیت آغازین و در موقعیت میان دو مصوت، به عنوان واج پذیرفته نشود، انواع هجاهای فارسی دری اینهاستند: cvc , vc, cv, v و در موقعیت پایانی vcc و cvcc. و اگر [ʿ] را در هر موقعیتی واج محسوب نماییم، در آن صورت ساختار هجایی فقط cv (c) و در موقعیت پایانی cvcc خواهد بود. (v مخفف و اول، و c مخفف کانستانت است).

۲.۲.۱۹.۶) در آواشناسی عامیانه واج [ʿ] وجود ندارد. hتنها پیش از مصوت کاربرد دارد. اگر [ʹ] و h پیش از صامت قرار بگیرند، توسط کشش جبرانی جایگزین می‌شوند. [ž] و [ǰ] گونه های ترکیبی یک واج اند؛ یعنی پیش از صامت [ž] و در سایر موارد [ǰ] ادا می‌شوند. بالآخره پیش از مصوت، īy (و طبیعتاً ʿ ī) متمایز از ī وجود ندارد.

۲.۲.۲۰) تفاوت تکیه در فارسی دری با پشتو در این است که برخلاف پشتو که در آن تکیه واجی است، در فارسی دری تکیه هجایی است. تکواژهای پی چسپی مختلفی وجود دارد که یا فقط به پایان اسم متصل می‌شوند (-ی نکره ساز، - کسره‌ی اضافه، حرف اضافه‌ی پسایند — را، وغیره) یا هم به پایان اسم متصل می‌شوند و هم به پایان فعل (حرف ربط : - و، مجموعه‌ی ضمایر: ـَ م، ـَ ت، وغیره).

در واژه های غیر فعلی چون اسم، صفت و قید، تکیه روی هجای پایانی قرار می‌گیرد (خواه واژه بسیط باشد، خواه مشتق و یا مرکب). و در اسمی که منادا است، تکیه روی هجای آغازین است. در برخی ادوات یا حروف ربط و برخی از قیدها تکیه یا بر روی هجای آغازین قرار دارد و یا اینکه می‌تواند در آن موقعیت قرار گیرد bále ، vále ، áwalan

۲.۲.۲۱) از همسانی دو زبان در بحث تکیه، قرار نگرفتن تکیه بر روی هجای پایانی است. در فارسی دری تنها در سوم شخص مفرد ماضی است که تکیه بر هجای پایانی واقع می‌گردد. البته با توجه به این نکته که در پشتو تکیه واجی است و در فارسی دری هجایی.

در فارسی دری تکیه روی ماده‌ی فعل (ráftam)، پیشوند (īravam bèravam, m) فعل کمکی (xāhám raft)، صفت مفعولی -raftá) am)، پیشوند فعلی (bár-migardam)، و در افعال مرکب بر روی جزء اسمی (qabūl kardam) چنانکه قبلاً گفتیم در افعال منفی (و به طور عموم در حالات نهی ونفی) تکیه بر روی ادات نفی قرار می‌گیرد (náraftam).

اما نکته‌ی در خور توجه این است که در زبان فارسی دری، تکیه در واژه نقش تمایز دهنده ندارد، فقط می‌تواند باعث تشخیص مقوله‌های دستوری از یکدیگر شود: mard (حاصل مصدر)، márd-ī (ی نکره)

[لازار ۱۳۸۳، ۴۴۳]. در حالی که در زبان پشتو، تکیه باعث تمایز معنایی می‌شود:

áspa (مادیان) aspá (بیماری). علاوتاً در بسیاری از موارد تکیه‌ی متفاوت در واژه های هم خانواده منجر به تحول های آوایی بسیار گوناگون شده است: ųīsátiį مأخوذ از (w)šel-َ (در گویش و ونتسی Šwī) اما در ترکیبات: ųīsātiį –َ ماخوذ از wišt –َ (در گویش ونتسی wust –َ)[شروو ۱۳۸۳، ۶۶۸].

اَما این ادعای لازار که «تکیه در واژگان نقش تمایز دهنده ندارد» قابل تأمل است. لازار در مثال valī (سرپرست) و válī (اما) را می‌آورد که البته مطابق تلفظ امروز ایران، تمایزی میان یای معلوم (ī) و یای مجهول (ē) وجود ندارد. در صورتی که با تلفظ افغانستان و آسیای میانه، تفاوت معنایی دو کلمه، در تفاوت واجهاست: valī (سرپرست)، valē (اما).

۲.۲.۲۲) در زنجیره ی همنشینی تکیه ی اصلی همان تکیه ی آخرین است. در گروهی که متشکل از فعل و متمم باشد، تکیه روی متمم واقع می شود.

در جمله، تکیه ی اصلی روی گروه فعلی- که در پایان جمله است – واقع می گردد.

III. همسانی ها و نا همسانی های دستور دو زبان

۳.۱) در زمینه ی صرف

۳.۱.۱) اسم در تمام زبانهای شمال شرقی ایرانی دارای جنس، شمار و حالت می باشد. به عباره ی دیگر، تصریف جنس در زبان پشتو چهار عنصر ذیل را رعایت می کند:

الف- واج های پایانی کلمه که صنف یا théme آنرا تعیین می کند؛

ب- نشانه ی جنسیت، یعنی مذکر یا مونث بودن اسم؛

ج- نشانه ی حالت، یعنی فاعلی یا حالت جراسم؛

د- نشانه ی عدد، یعنی مفرد و جمع بودن اسم.

ولی زبان فارسی دری سه عنصر اولی فوق را از دست داده، فقط نشانه ی عدد در آن باقی است. یعنی اسم از روی مفرد و جمع بودنش صرف می شود، حالات دیگر نه از روی نشانه ی اخیر اسم، بلکه با بکار بردن قیدها، و دیگر حروف کلمات در جمله ادا می شود:

حالت	مفرد	جمع
فاعلی (Nom)	مرد	مردان
مضاف الیه (Genitif)	کسره+ مرد	ـِ +مردان
مفعولی (اکوزاتیف)	مرد را	مردان را
منشایی (ابلاتیف)	از مرد	از مردان

می دانیم که تمام مقوله های دستوری، از جمله مقوله های اسمی- از دوره ی باستان تا امروز- دستخوش تحول شده اند. از آنجمله –چنانکه گفتیم- اسم دارای حالات هشتگانه بوده که در پشتو دو حالت آن باقی مانده است. همچنین اسم از نظر شمار سه گونه بوده: مفرد، مثنی و جمع، که مفرد و جمع باقی مانده است. همینطور اسم دارای سه جنس مذکر، مونث و خنثی بوده است. در زبان پشتو جنسیت اسم به صورت تحولات منظم حفظ شده است.

صنف در زبان پشتو، از روی واج های پایانی اسم تعیین می شود:

۳.۱.۲) دسته ی واکه های پایانی (a ، ā، a+i)

۳.۱.۲.۱) دسته های مذکر:

معنا	واژه	واج پایانی
کوه	**غر**	صامت
ستاره	**ستورَی**	فتحه+ ی
مو	**ویشته**	زَوَرکی

۳.۱.۲.۲) دسته های مونث:

معنا	واژه	واج پایانی
راه	**لار**	صامت
دزد(مونث)	**غله**	a
دزدی	**غْلا**	ā
عروس	**ناوې**	ē، e

این خصوصیت زبان پشتو، (یعنی تشخیص جنسیت از روی واج پایانی) شبیه به زبان اوستایی است:

	پشتو	فارسی دری	اوستایی	سنسکریت
مذکر:	اوده(ē)	خفته	hvapta	aupta
مونث:	اوده(a)	خفته	hvapā	ouptā

۳.۱.۲.۳) دسته های مختوم به ai:

ai پشتو، معادل های غیر ملفوظ فارسی دری (a-یا e-) است؛ چه هر دو از aka- ایرانی باستان آمده؛ در فارسی میانه ak- شده است:

اوستایی	فارسی دری	پشتو
Stāra-ak *	ستاره	ستوري
spaka *	سگ	سپی

۳.۱.۲.۴) دسته های مختوم به صامت:

بعضی واژه های اسمی، در اصل اوستایی مختوم به مصوت اند که در جریان تحول، مصوت مذکور افتاده، صامت ماقبل آن یا بدون تغییر و یا با تغییر باقی مانده است. در مواردی عکس این حالت نیز پیش آمده است:

اوستایی	فارسی دری	پشتو	
gada-	دزد	غله	(مورد اول)
maēθman	مهمان	میلمه	(مورد دوم)

۳.۱.۳) دو حالت اسم در پشتو:

از جمع حالاتی که اسم در زبان ایرانی باستان، وپس از آن در زبانهای اوستایی و فارسی باستان وجود داشته، برای فارسی دری فقط یک حالت (عدد)، و برای پشتو دوحالت باقی مانده است: حالت مستقیم و حالت جر؛ یا حالت صریح (فاعلی) و غیر صریح (غیر فاعلی) است.

حالت غیر صریح اسم های مذکر (مفرد و جمع) دارای واکه ی ə- است: γrə حالت غیر صریح اسم های مونث بدون پایانه ی جنسی، دارای واکه‌ی e- است:lāra، ūxe.

حالت صریح اسم های مذکر مختوم به ay-، در حالت غیر صریح به- I- ختم می شود: saṛı (غیر صریح)، kəlī (صریح kəlay)

در حالت غیر صریح اسم های جمع مذکر و مونث به ه- ختم می شوند که درینصورت با حالت ندایی جمع یکسان است: γro (کوه ها).

۳.۱.۴) پایانه های جمع

۳.۱.۴.۱) پایانه های جمع مذکر عبارتند از ān (y/g)-: ūxān، mūlāyān؛ ūna: lāsūna؛ ə-: xrə، Španə؛ ānə-: γobānə (گاوچران ها)؛ I- : kəlī، saṛı ، ساختهای جمع بی قاعده wrūna (از مفرد wror)، Zāmən (پسران).

۳.۱.۴.۲) پایانه های جمع مونث عبارتند از: e-: wəne (درختان)؛ we-: we- mlā (گویا w صامت میانجی میان واکه های ā- و e- علامت جمع، واقع شده است)؛ āne (y/g)-: nyāgāne (که باز هم g صامت میانجی است)؛ صورت جمع مونث بعضی اسم ها، همان صورت مفرد شان است Rūpəy (روپیه، روپیه ها)؛ ساختهای جمع بی قاعده: lūṇa (دخترها، مفرد lūr)، mainde (مادران، مفرد mor).

یادداشت: به جز یک و دو (yaw مذکر، yəwa مونث، dwa مذکر، dwe مونث)، سایر شمارگان فاقد جنس اند.

۳.۱.۵) حروف اضافه در پشتو به دو دسته ی مقدم بر اسم، و موخر از آن تقسیم می شوند:

۳.۱.۵.۱) مقدم بر اسم: da، pa، ar-، la

۳.۱.۵.۲) موخر بر اسم: bānde، cəxa، kxe، la، lānde، ta sara,pore,na,lara. ترکیب هر دو نیز ممکنست: pa...kxe.

۳.۱.۵.۳) برخی از این حروف با فارسی دری مشترک اند، یعنی معادل آنان در زبان فارسی دری وجود دارد؛ په، لر، ته، د. اما برخی خاص زبان پشتو اند: «د» برای ادای معنای هدفی (datif) و «له» دارای معنای

منشایی، و«کبنی» برای ادای معنای ظرفی (لوکاتیف) [دارمستتر۱۳۵۶، ۱۱۶].

۳.۱.۶) از ممیزات زبان پشتو تصریف صفت است؛ صفت در عین حالی که دارای جنس و شمار است، در حالات مختلف تغییر نیز می کند:

لوی (بزرگ): مفرد مذکر- لوئ؛ مفرد مونث-لویه، جمع مونث- لویی.

اما در پشتو علامت صفت تفضیلی (تروترین) وجود ندارد [شروو ۱۳۸۳، ۶۴۳]؛ پشتو این علامت را-در حالیکه در اوستایی وجود داشته- از دست داده است:- hu-baiōi taro (خوشبوتر). گفته می شود که پشتو، این علامه را در مراحل اخیر تحول خویش از دست داده، زیرا بقایای آن در واژه های کشر و مشر دیده می شود:

شکل آریانی	شکل فارسی دری	شکل ما بعد پشتو
Kasyō-tara	کهتر	کشر
Masyō-tara	مهتر	مشر

برای آشنایی بیشتر به این نکته که صفت در پشتو- مانند اسم- صرف می شود به مثال ذیل توجه کنید [بهروزیان ۱۳۷۸، ۲۱۷].

صرف صفت xōž (شیرین):

	مذکر	مونث
حالت صریح (فاعلی)	xōž	xwaža
مفرد		
حالت غیر صرح (غیر فاعلی)	xwāžə	xwažē
حالت صریح	xwāžə	xwažē
جمع	xwāžō	xwažō

۳.۱.۷) مقایسه ی ضمایر پشتو و فارسی دری:

۳.۱.۷.۱) جز اینکه ضمایر برای مذکر و مونث یکسان بکار می روند، تفاوتی با اسم ندارند:

	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد
حالت صریح یا فاعلی	zə	tə	haya
حالت غیر صریح	(مرا)mā	(تورا) tā	
مضاف الیه	d-mā ،j-m ā	d-tā ،s-tā	
	اول شخص جمع	دوم و سوم شخص جمع	
صریح/غیر صریح	mu(n)ğ / mū(n)ž (e)	tāso / tāst	

۳.۱.۷.۲) در ضمایر متصل نیز صورت سوم شخص مفرد با سوم شخص جمع، اول شخص جمع با دوم شخص جمع برابر است: ye/-e- (او،-َش) با e(y) – (-شان)، و mo/mū (ما،مارا، ازما) باmo/mū (شما، شمارا، ازشما).

۳.۱.۷.۳) در زبان پشتو یک ضمیر مشترک یا انعکاسی وجود دارد: xpal (خود، خویش، خویشتن). گویا این ضمیر صورت تحول یافته ی اوستایی -hvaēpaiʋya باشد [بهروزیان ۱۳۸۷، ۲۱۸] . اما شروو معتقد است که در پشتو علاوه بر خپل، ضمیر مشترک دیگر jān (ځان) است [شروو ۱۳۸۳، ۶۴۵].

۳.۱.۸) تصریف فعل پشتو- در مقایسه با زبان فارسی دری، نزدیکتر به زبان های کهن ایرانی است. در ایرانی کهن زمان به دو دسته تقسیم می شد؛

- زمانهای خاص
- زمانهای عام

ممیزه ی زمان های خاص این بود که میان ریشه ی فعل و شناسه ی آن یک جزء صرفی داخل می شده است: band-a-ti (می برد).

اما در زمان عام چنین جزء صرفی وجود نداشته است: band-at (برده شده).

علاوه بر این، در زبان کهن ایرانی، فعل پنج دسته بوده: فاعلی، وسطی، لازمی، متعدی و تمنایی. شناسه های زمان نیز که به دو دسته ی اولی و فرعی تقسیم می شد، وجود داشت. شناسه های فرعی، صورت کوتاه شده ی شناسه های اولی است.

زبان فارسی دری، در حالیکه شناسه های اولی و تقسیم از منه (خاص و عام) را حفظ کرده، صنف بندی افعال را از دست داده است. ولی تصریف خلاف قاعده که قسمت متداول تر بود، حفظ شده است. در برابر آنچه که طی تحول از دست رفته، اشکال مرکب بوجود آمده است که به کمک افعال معاون، و کلمات کوتاه، اجزا و ادوات، آنرا ادا می کند. در برابر از دست دادن طرز افعال پنجگانه، معانی آنها با تصریفات ترکیبی ادا می شود.

۳.۲.۸.۱) در زبان فارسی دری، افعال دو ریشه دارند، مضارع و ماضی. مضارع را ماده ی خاص، و ماضی را ماده ی عام می گویند. این دو ریشه را از روی تحول واجهای آخرشان می شناسیم:

ریشه ی قدیم	مضارع	ماضی
suč-	سوزد	سوخت
tap-	تابد	تافت
band-	بندد	بست

۳.۱.۸.۲) از منه ای که از ماده ی مضارع ساخته شده اند:

۳.۱.۸.۲.۱) از منه ی باقیمانده از قدیم:

حال بیانی	band-ati	بندد
التزامی	band-āti	بنداد(قیاسی)
امر	band-a	بند
صفت مشتق حال جاری	band-anda	بندان

پس در زبان کنونی فارسی دری، از منه ی قدیم تمنایی و غیر مکمل باقی مانده است.

۳.۱.۸.۲.۲) از منه ی نوظهور:

حال	همی بندم (یا می بندم)، دارم می‌بندم
التزامی	بِ+بندم (ببندم)

با از دست دادن بعضی صیغه های ماضی، بجای صیغه ی فاعلی، می توان صیغه ی انفعالی را بکار گرفت:

۱- صورت فاعلی: این را من کردم tat adam akanavam

۲- صورت انفعالی: این توسط من کرده شد tat mana kartam

درحالیکه ساخت اول متروک گردیده، اما معنای آن با صورت دوم ادا می‌شود. پس دیده می شود که شکل فاعلی ضمیر adam نابود شده و شکل مضاف الیه ضمیر یعنی mana بکار گرفته شده است. همچنین

ضمیر پساوندی «ام» به شناسه ی فعل تبدیل شده است: بجای «این کرت ام»، «این را کردم» بکار گرفته شد.

۳.۱.۸.۳) در زبان پشتو نیز کار برد ساختمان قدیم فاعلی جای ساختمان قدیم انفعالی را گرفته است. با اینحال، با توجه به اینکه پشتو بعضی از ممیزات باستانی را پاسداری کرده، میان دو ساختمان تفریق ممکن است. مثلاً در فارسی دری (حتا در فارسی میانه) ضمیر فاعلی قدیم (adam) از بین رفته، اما در پشتو هر دو صورت با ضمیر فاعلی و با ضمیر مضاف الیه (حالت جر) کاربرد دارد: من این کار را کردم- این کار توسط من شده است.

ساختمان اولی توسط صیغه ی حال و با کاربرد ضمیر فاعلی صورت می گیرد؛ ساختمان دومی توسط صیغه ی فعال و ضمیر بحالت جر ساخته می شود.

۳.۱.۸.۴) دیدیم که در زبان فارسی دری صورت فاعلی متروک گردیده، ولی معنای آن با صورت انفعالی ادا می شود؛ ولی در پشتو هر دو صورت باقی است. چه، صفت مفعولی قدیم با ta- انجام می یافت:

اخلم	(گیرم)	(ā)xad-āmi
اخست	(گرفت)	(a)xas-ta

علاوتاً تمام افعالی که با افزودن «ې دل» (ēdal-) ساخته می شوند، بین هر دو ماده ی فعل تفاوتی به نظر نمی رسد؛ همچنان افعال متعدی لفظی که در پشتو با افزودن فتحه + اُول (awul-) به ماده ی فعل ساخته می شوند. در صورتیکه فعل دارای دو ماده ی متفاوت باشد، ماده ی از منه ی خاص درینجا به کار می رود:

مفرد متکلم	وجه مصدری	معنا
اوسم	اوسیدل	پاییدن (asō ـ جایگاه)
پاتیږم	پاتیدل	ماندن
تودوم	تودول	تاختن (گرم کردن)
رنځوم	رنځول	رنجانیدن

۳.۱.۸.۵) پشتو و فارسی دری، در داشتن افعالی با ریشه یا بن فعلی مستقل، وجه اشتراک دارند. در فارسی دری افعال «دیدن» که ماده ی مضارع آن «بین» است، و «آمدن» که ماده ی مضارع آن «آی» (آ+ی) است. در پشتونیز «**راځم**» (می آیم) و «راغلی» (آمده)- که در اصل «غلی» بوده؛ چه، «را» نشانه ی تعیین سمت (به اینجا، به اینسو) می باشد:

پشتو	فارسی دری	ریشه ی اوستایی
ځم	(آیم- روم)	j+ami
[ړا] **غلي**آمده	gata	

دیده می شود که مطابق زبان ایرانی کهن که فعل دو ریشه (باگ و ج آغازی) دارد، در پشتو نیز، معنای واحد با صورتهای دارای ماده های متفاوت بیان می شود.

۳.۱.۸.۶) در همین خصوص زبان پشتو محافظه کارتر از فارسی دری است؛ زیرا صورتهای دیگری وجود دارد که در فارسی دری نیست. این صورتها که «افعال بی قاعده» خوانده می شوند، به سه دلیل بوجود آمده اند:

۳.۱.۸.۶.۱) به دلیل حوادث شاذ واج شناختی:

حال (مفرد غایب)پشتو	فارسی دری	باب مصدری	اوستا
وژني	می کشد	وژل	jan
ورژني	قطعه می کند	ورژل	fra-jan

۳.۱.۸.۶.۲) ساختمانهای شاذ:

حال مفرد غایب: څملی (خفته می آرامد)

باب مصدری: څملاستی (خفته آرمیدن)

یا ملاستل. درینصورت ریشه ی اصلی همانست که در زمان حال باقی مانده، باب مصدری بعداً ساخته شده، چنانکه در فارسی دری نیز «داند» که حال مفرد غایب است، ماده ی اصلی را داراست، ولی دانست و دانستن بعداً ساخته شده اند.

۳.۱.۸.۶.۳) صورت سومی را که قبلاً در ۳.۱.۸.۵) بیان کردیم:

حال مفرد متکلم	باب مصدری از روی حال	ماضی	باب مصدری از روی ماضی
گورم (می)نگرم	**گورل**	**کوت** (می)نگریست	**کتل**
نیسم (می) گیرم	**نیسل**	**نیوه** (می)گرفت	**نیول**

۳.۱.۸.۷) در هر دو زبانْ حال بیانی، امر و صفت فاعلی، از ماده ی خاص یعنی بن مضارع ساخته می شوند. هردو زبانْ ماضی و تمنایی ایرانی کهن را از دست داده اند. اما التزامی قدیم در فارسی دری حفظ، و در پشتو ساقط گردیده است.

در چند فقره ی بالا، صورت ساخته شدن حال بیانی از مضارع را بیان کردیم؛ اکنون ساخته شدن صورتهای صفت فاعلی امر و التزامی را در فارسی دری، و صفت فاعلی و امر را در پشتو ملاحظه می کنیم:

۳.۱.۸.۷.۱) صیغه ی امر: در هردو زبان، نشانه ی مفردْ a و نشانه ی جمع a+ی است.

	مفرد	جمع
پشتو	مره	مریٔ
فارسی دری	می میر	میرید

۳.۱.۸.۷.۲) صفت فاعلی:

پشتو	فارسی دری	اوستایی
ژوندي (ژو+اند+ي)	زنده	(jva-aṇt)

طوریکه می بینیم، در هر دو زبان صفت فاعلی از روی نشانه ی صفت در زبان اوستایی (-ant) ساخته شده است. اما صورتهای دیگر نیز وجود دارد: در پشتو ūn+ai، در فارسی دری ān:

	ریشه	اسم فاعلی مشتق	معنا
پشتو	کړ، کړل	کروني	کننده
=	سات(ساتل)	ساتونی	پاسدارنده
فارسی	جوش	جوشان	

۳.۱.۸.۷.۳) در حالیکه در زبان فارسی دری، وجه التزامی حفظ شده، در زبان پشتو این وجه با افزودن و (-wu) به مضارع ساخته می شود (گویا ریشه ی هر دو کلمه baraی ایرانی قدیم است). این وجه در زبان فارسی دری «بو» است (تابو که شوم بی خبر و باز رهم).

فارسی دری	بودم	بودی	بود	بُوَد	بودیم	بودید	بودند	بودند
پشتو	وم	وې	و	و(مونث)	وو	وئ	وو	وې(مونث)

۳.۱.۸.۷.۴) وجه اشتراک دیگر در ساختن وجه تمنایی یا تقاضا در هر دو زبان است: دِ پشتو = بِ فارسی دری

پشتو	**هغه دشی (بعضاً: هغه به شی)**
فارسی دری	آن بشود

همینطور صیغه ی مستقبل التزامی، درهر دو زبان با پیشوند «بـ» ساخته می شود: به+ځی= بـ+ رود. هیچکدام این دو زبان این پیشوند را از یکدیگر نگرفته اند، بلکه هر دو آنرا از apaya وape اوستایی که به معنای «پس،بعد» و «پس از» است، گرفته اند.

۳.۱.۸.۸) هردو زبان صیغه ی ماضی مأخوذ از زبانهای کهن ایرانی را از دست داده اند؛ در عین حال در هردو زبان صفت مشتق فعلی مختوم به «ت» باقی مانده است که همان صیغه ی غائب ماضی است. این «ت» نظر به ایجابات قوانین آوایی، «د» و «ړ» نیز شده است:

پشتو	فارسی دری	اوستایی
اخیس+ت=اخیست	(می)کرفت	axad-ta

آوش+ت=آوشت	(آورد) چرخ خورد	avart-ta
وت	برآمد	vaz-at
پرانت	بازشد	prandažta
اود	(می بافت)	ub-da
(و) مړ	مـرد	mar-ta

۳.۱.۸.۸.۱) ساختمان ماضی هر دو زبان، از افزودن شناسه های اشخاص به همین صفت فعلی مشتق بدست می آید:

پـشتـو :	یم	يې	یی	یو	و نیز:	دی	ده	دې
نـ+د	+دi		+مi	ه	ـِی	ـِم		فارسی دری:

تفاوت هر دو زبان در این گردان، فعال بودن «کردم» فارسی دری، و انفعالی بودن «کړم» پشتو است. زیرا در فارسی دری، تصریف صفت از میان رفته، پس علاوه کردن جزء فعلی الحاقی معاون، و علامه های جمع و مفرد حتمی است: پشتو تصریف صفت را حفظ کرده، پس به اضافه کردن جزء فعلی الحاقی معاون نیازی ندارد.

۳.۱.۸.۸.۲) صفت مشتق فعلی اوستایی مختوم به ta-،در فارسی دری به a، و در پشتو به ai (ی ملینه) تبدیل شده است: کرده، کړي.

در فارسی دری ماضی قریب از الحاق همین صفت مشتق فعلی با «فعل اساسی» ساخته می شود: کرده ام، کرده ای، کرده اند، کرده اید... که معنای فعل معلوم را ادا می کند. در حالیکه با عین عملیه در زبان پشتو، فعلی که بدست می آید نقش فعل مجهول را ادا می کند:

ویښ- کړي+یم	بیدار کرده شدم
ویښه - کړي +ده	بیدار کرده شده (مونث)

۳.۱.۸.۹) در بحث افعال، مورد اشتراک دیگر چگونگی ساختن فعل مجهول است که حالت مفعول را بیان کند؛ یعنی صورتی که توسط صفت فعلی مشتق – بدون ذکر فاعل- ساخته می شود:

اوریده شم	شنیده شوم
آروید شوي یم	شنیده شده ام

اما اگر فاعل ذکر شود، ساختمان به صورت عادی بر می گردد:

زه شپون اوریدم – مرا شبان شنید (بجای اینکه گفته شود: من توسط شبان شنیده شدم). در پهلوی گفته می شد: من شبآن شنوت ام (مرا شبان شنید). مثلی که امروز می گوییم: «شنیدم» یعنی او مرا شنید، دیدم، کشتم... که در این حالات «ـَم» اخیر کلمه یا ضمیر متصل، معنای مفعول را می رساند.

۳.۱.۸.۱۰) در ساختن فعل متعدی مصنوعی، زبان پشتو با فارسی دری، و هردو با اصل باستانی اختلاف دارند.

در پشتو علامت متعدی لفظی «فتحه+w» (aw) است: تودول، بارول، رنځول. در فارسی دری «آ+n» (ān) است: رنجانیدن، گردانیدن، گریانیدن. «در پهلوی īn است). در حالیکه در اصل ایرانی باستان «aya» است.

اگر aw پشتو به قیاس از موجودیت آن در افعال دیگر (مثل آچول=آ+چو+ل) نباشد، اولین موردی است که در زمینه ی صرف از زبان های هندی اقتباس صورت می گیرد. در زبان هندی از «سمجهنا» (دانستن) فعل متعدی «سمجهوانا» ساخته می شود [دارمستتر ۱۳۵۱، ۱۵۷].

۳.۲) در زمینه ی نحو:

۳.۲.۱) به نظر می رسد که در جملات فعلی ساده، قاعده ی: فاعل+مفعول+فعل، در هردو زبان جاری باشد: «من احمد را دیدم»- «ما احمد ولید». علاوتاً اجزای جمله یا پاره های گفتار، در هردو زبان یکسان تقسیم بندی می شوند. پسوند شخصی که شناسه ی فعل شناخته می شود، و یا به اسم یا زنجیره ی همنشینی اسمی متصل می شود، به عنوان تکواژ گزاره ساز شناخته شده، واژه، عبارت و یا زنجیره ی همنشینی ای که حامل این پسوند باشد، گزاره خوانده می شود. در هر دوزبان، فاعل به آن جزء اسمی گفته می شود که پسوند شخصی با آن مطابقت کند: بریالی او توریالی پاځیدل. پرویز و شاپور برخاستند. یادوی مکتب ته لاړل. آنها به مکتب رفتند [رشتین ۱۳۷۰، ۱۸۴].

۳.۲.۲) در مثال اخیر دیده می شود که حرف اضافه ی «ته» در پشتو پس از مفعول (مکتب)، و در فارسی دری (به) قبل از مکتب آمده است. اما به جای حرف اضافه ی پسین «را»، در پشتو – نظر به فاعل- حروف «می» یا «یی» می آید.

بجای حرف اضافه ی منشایی «از»، گاهی حروف ترکیبی به کار می رود: له ... نه، یا له ... ـَ

از مکتب – له مکتب نه یا له مکتبه.

۳.۲.۳) در هر دو زبان مطابقت فعل، فاعل و مفعول تحت شرایطی ضروری است:

۳.۲.۳.۱) در زبان پشتو مطابقت فعل و فاعل، در تمام افعال لازمی و گروه حالی افعال متعدی ضروری است: زه راغلم، ته راغلې، مونږ راغلو، تاسی راغلی، دوی راغلل، دا رغله، دوی راغلې.

زه خط لیکم، مونږ خط لیکو، ته خط لیکې، تاسی خط لیکی، دی خط لیکی، دا خط لیکي، دی خط لیکی، دوی خط لیکی.

۳.۲.۳.۲) مطابقت فعل با مفعول در گروه ماضی افعال متعدی ضروری است:

هغه زه ولیدم، موږ یی ولیدو، ماته ولیدی، ماتا سوو لیدی، مادی ولید، مادوی ولیدلی، ما داولیدله، ما دوی ولید لې.

۳.۲.۳.۳) در افعال مجهول، مطابقت فعل با مفعول ضروری است. یعنی: اگر فاعل و مفعول مذکر باشد، فعل هم مذکر می آید؛ اگر مذکر مفرد باشد، فعل مذکر مفرد می آید، و اگر جمع باشد، جمع می آید؛ و اگر مونث بودند، مونث می آید.

در افعال مجهول، به دلیل نبود فاعل، مفعول وظیفه ی آنرا اجرا می کند؛ از همینروست که به مفعول نایب فاعل می گویند: خلمی ووهل شو هلکان ووهول شول.

البته قابل ذکر است که در موارد فوق، به دلیل نبود صیغه ی مونث و مذکر در فارسی دری، در مقوله ی مطابقت، اختلاف وجود دارد، در حالیکه در مقوله ی شمار، میان هردو زبان همسانی به ملاحظه می رسد.

در فعل مجهول، وجه اشتراک دیگری میان هردو زبان به مشاهده می

رسد؛ آن وقتی است که فاعل وجود ندارد، یعنی از نظر معنا صورت مجهول دارد، ولی از نظر لفظی صورت فعل معلوم را افاده می کند: دا هلک وهل غواړی- این پسر زدن می خواهد. به نظر می رسد که این نوع ساختمان را پشتو از فارسی دری گرفته باشد.

۳.۲.۳.۴) در فصل دوم، مواردی را نشان دادیم که حرف اضافه پیش از مضاف و مضاف الیه می آید: داحمد کور، دا د احمد کور دی. ولی گاهی علامت اضافه حذف می شود: چیرته وی؟ احمد کورته بجای د احمد کورته. اما در مورد مشابه، در فارسی دری، علامت اضافه حذف نمی شود: کجا بود؟ به خانه ی احمدیا خانه‌ی احمد.

۳.۲.۳.۵) برخلاف فارسی دری که وجود علامت میان موصوف و صفت ضروری است (مگر به اقتضای وزن در شعر)، در پشتو علامتی میان این دو وجود ندارد:

تور آس- اسپ سیاه، وچ ډوډی- نان خشک.

۳.۲.۳.۶) در فارسی دری مطابقت نهاد و گزاره امر ضروری نیست؛ مثلاً در سبک های مودبانه این مطابقت رعایت نمی گردد: ایشان می فرمایند. همینطور تطابق در شمار تحت تاثیر شرایط معنا شناختی قرار دارد؛ گزاره ی جمع می تواند به دنبال یک اسم جمع در شمار مفرد بیاید: یک فرقه قصد دارند... در مقابل ممکن است که یک گزاره ی مفرد به همراه یک فاعل در شمار جمع بیاید، به شرطی که این فاعل برغیر جاندارانی که به صورت یک مجموعه در نظر گرفته شده باشند و یا بر جانداران غیر فعال دلالت کند: چراغ ها خاموش شد،اما چراغ ها تک تک خاموش شدند.

لذا تطابق در شمار می تواند بستگی به هدف پیام داشته باشد: مهمان ها آمد (تکیه برروی «ها» یعنی تعدد مهمان)، یا «مهمان ها آمدند» (تکیه بر روی هجای ماقبل آخر «آمَ» [لازار ۱۳۸۳، ۴۶۱].

۳.۲.۴) بعضی ساختمان ها در جمله های فارسی دری وجود دارد که فاقد فاعل است: آفتاب شد، خنکم گرفته... به نظر می رسد که چنین ساختمانهایی در پشتو وجود نداشته باشد.

۳.۲.۵) در زبان پشتو، وقتی مصدر یا قیدهای عام مقداری، در جمله به جای مفعول بیایند، فعل جمله صیغه ی ماضی می داشته باشد: ده‌کنځل کړی دی کۉی دی (او را دشنام کرده اند)، څومره دی راوړل (چه مقداری آورده اند). این نوع ساختمان در فارسی دری وجود ندارد؛ مگر در سبکهای مودبانه که گفته شود:

ایشان دشنام داده اند...

۳.۲.۶) اما در هر دو زبان وقتی در یک جمله نامها یا ضمیر های متکلم، مخاطب و غایب به عنوان فاعل یا مفعول بیاید، فعل جمله صیغه ی جمع متکلم می باشد:

زه، ته او دی به د جمعی په ورځ پغمان ته ولاړ شو (من، تو و او در روز جمعه به پغمان می رویم)، ته او دی به دواړه ولاړشی (تو و او هردو ایستاده شوید).

۳.۲.۷) افعالی که دارای چند فاعل مذکر یا مونث باشند، به ترتیب جمع مذکر یا مونث هستند؛ افعالی که دارای چند فاعل از هر دو جنس باشند با اسم مونث، اگر به فعل نزدیک تر باشد مطابقت می کند [پنزل ۱۹۵۵,۴۰؛ به نقل از شروو ۱۳۸۳، ۶۵۰]. به طور عموم زمانیکه مسئله ی جنس مطرح باشد، زبان فارسی دری قاعده ای ندارد.

۳.۲.۸) اسامی و ضمایر سوم شخص در صورتی که مفعول مستقیم باشند، به حالت فاعلی می آیند؛ اما ضمایر اول شخص و دوم شخص به حالت غیر فاعلی بکار می روند. علاوتاً، ضمایر متصل، برای تمام اشخاص به عنوان مفعول مستقیم به کار می روند.

۳.۲.۹) در زبان پشتو تمایزی میان مفعول مستقیم معین و نا معین وجود ندارد؛ کما اینکه حرف تعریف نامعین نیز – بجز عدد یک «yaw»- وجود ندارد [شروو، ۶۵۱]. به همین ترتیب هرگاه در جمله مفعول مستقیم وجود نداشته باشد، فعل به صیغه ی جمع مذکر می آید:

صیغه	لازم	متعدی	مجهول
مضارع	zejəm	zewínəm	zelidálay kezəm
ماضی استمراری	zetləm	mādayLidə	zelidəlay kedəm
ماضی	ze wlāŗ šəm,	mā day wəlid(ə)	zelidəlay šwəm

در ساخت هایی که فاقد عامل باشند، حرف مجهول به کار می رود؛ اما در جاییکه عامل موجود باشد غالباً از ساخت معلوم یا ارگتیو استفاده می شود:

zə ye wahəlay yəm- day mā wahi ، به جای

zə da də la xwā wahəlay kežəm و zə da de la xwā

wahəlay Šəway yəm

(من توسط او زده می شوم/ شده ام).

۳.۲.۱۰) ضمیر در جمله:

۳.۲.۱۰.۱) پاره گفتارهای فارسی دری از دو واحد تشکیل یافته اند: یک تکواژ قاموسی، و یک تکواژ پی چسپی که به مجموعه ی صرفی محدودی تعلق دارد:

رفتم: رفت (تکواژ قاموسی) + -َ م (تکواژ پی چسپی)؛ به همین ترتیب: مریضم: مریض (تکواژ قاموسی) + -َ م (تکواژ پی چسپی). دسته‌ی اخیر پسوند های شخصی هستند و مطابق شخص و شمار تغییر می کنند. به اینها پسوند های شخصی اسنادی نیز می گویند. این دو نوع پسوند فقط در سوم شخص مفرد بایکدیگر فرق دارند. گروه الف، مفرد:

۱.- َ م، ۲.- ی، ۳. Ø (-َ د)؛ جمع:۱.- یم، ۲.- ید،۳.-َ ند. گروه ب، مفرد: ۱.- َ م،۲.-ی،۳.-َ ست؛ جمع: ۱.-یم،۲.-ید،۳.-َ ند.

واژه هایی که حامل پسوند گروه الف اند، فعل به شمار می آیند، اما زنجیره ها و واژه هایی که حامل پسوند های گروه ب اند، اسم خوانده می شوند.

گروه سوم یا گروه ج از پسوند های شخصی، آنانی اند که پسوند های شخصی موجود در آنها اسنادی نیستند: مفرد: ۱. «(-َ)م»، ۲. «-َ ت/ (-)ت»،۳. «-َش/(-)ش»؛ جمع:۱. «(-) مان»، ۲. «(-) تان»،۳. «(-)شان». این پی چسپها، تقریباً همیشه توسط ضمایر منفصل جابه جا می گردند؛ از همین سبب است که اینها را در نثر مودبانه کمتر بکار می برند، ولی در مکالمه ی روزمره و شعر کار برد فراوان دارند. از جانب دیگر، به دلیل متصل بودن، این گروه نقشی کمتری در بیان هدف پیام دارند و از این جهت با ضمایر منفصل تفاوت دارند:

= کسره ی اضافه + ضمیر منفصل: کتابـ ش...

= ضمیر منفصل + «- را»: ندیدم شان (ایشان را ندیدم)...

= حرف اضافه ی از + پی چسپ گروه ج: از -َ (-) ش پرسیدم...

۳.۲.۱۰.۲) دستور نویسان زبان پشتو، به طور سنتی تقسیم بندی کهن ضمایر متصل و ضمایر منفصل را که دستور نویسان فارسی از عربی اقتباس کرده بودند، به کار می بندند.

رشتین حرفی را که لازار در مورد فرق ضمایر پیوست از ناپیوست می گوید، قبلاً گفته بود: ضمایر متصل در ساختمان جمله نقش مستقلی ندارند، بلکه از قماش فعل شمرده می شوند؛ اما ضمایر منفصل، در نقش اسم، در ترکیب جمله سهم می گیرند، و بجای اسم می آیند [رشتین ۱۳۷۰، ۱۸۹].

رشتین هردو دسته ضمایر را به ضمایر مستقل و ضمایر نا مستقل (یا وابسته و نا وابسته) تقسیم می کند. مستقل آنست که در آغاز و میان کلمه آمده بتواند؛ اما وابسته آن ضمیری است که در اول واژه آمده نمی تواند و همواره تابع کلمه ی دیگری است. ضمایر نا وابسته ی پشتو اینهایند: می، مو، دی، مؤ، یې. اما ضمایر مستقل شامل دسته های ذیل اند: برای متکلم: زه، ما، موږ؛ برای مخاطب: ته، تا، تاسی؛ غایب نزدیک: دی، ده، دا، دې، دوی؛ برای غایب دور: هغه، هغه (تکیه روی غ)، هغی، هغوی.

۳.۲.۱۰.۳) موارد استعمال هردو دسته ضمایر در جمله:۱. تمام ضمایر مستقل در حالت فاعلی، در اول جمله آورده می شوند: ما خپل کار وکړ، تاسی خپل کارونه وکړل...

۲. ضمایر مفرد «زه، ته، دې، دا و هغه» و ضمایر جمع که در حضور فاعل معلوم بحیث مفعول بیایند، در اول جمله آورده می شوند: زه سلیم باغ ته بوتلم، هغوی سلیم باغ ته بوتلل... ۳. تمام ضمایر مستقل در نقش اسم معلوم در ترکیبهای ارتباطی آورده می شوند، در حالیکه ضمایر پنجگانه ی وابسته، در چنین ترکیبهایی آورده نمی شوند: زه له تاسره،...له هغوی سره کار کوم؛ ۴.ضمایر وابسته ی منفصل، ولوکه در نقش فاعل باشند، در اول جمله آورده نمی شوند، از همینرو در جمله های ساده پس از مفعول می آیند: کتاب می واخیست، قلم دی واخست، خولی یی واخیستله. اما در جملات مقید، پس از قیدها و قبل از مفعول (میان قید و مفعول) آورده می شوند: پرون می په بازاکی یو کتاب واخیست... ۵. ضمایر منفصل وابسته،

در ترکیبهای اضافی، با مفعول می پیوندند: قلم می سلیم واخیست، کتاب دی چا واخیست؟ کتابونه مو چا واخیستل؟

IV. دستگاه واژگان هر دو زبان

۴.۱) اصول واژه سازی در دوزبان:

۴.۱.۱) انتقال واژه از یک مقوله ی دستوری به مقوله ی دیگر، درهر دوزبان رایج است (شاید این امر یکی از جهانی های زبان شناسی باشد). شایع ترین عملیه در این خصوص، استفاده ی اسم بجای صفت و برعکس است: کلمه ی پشتو در عین حالی که اسم است(اسم زبان) صفت نیز هست. در نزد پشتون ها واژه ی پشتو تنها بیانگر زبان آنها نیست، بلکه همچنین بیانگر سلوک، اخلاق، آئین و رسوم و نمادی از ملیتی واحد است که علی رغم تعدد اقوام و قبایل، حاکی از احساس همبستگی و اتحاد آنها است. از این دیدگاه معنای پشتون نیز گسترده تر از «پشتو زبان» است [بهروزیان ۱۳۷۸،۲۱۲].

در زبان فارسی دری، واژه ی «مرد» که اسم است، به عنوان صفت و به معنای «مردانه، شجاع» نیز به کار برده می شود. حتی به این واژه وجه تفضیلی «مردتر» نیز داده شده است.

عکس این قاعده نیز درست است: ځوان در پشتو، و جوان در فارسی دری. صفتهایی که برای غیر جانداران به کار می روند، نقش قید را نیز ایفا می نمایند.

۴.۱.۲) واژه های پشتو از طریق ترکیب یا اشتقاق ساخته می شوند. پسوندهای متداولی که از اسم و صفت، اسم می سازند عبارتند از پسوندهای فارسی gār-، دار(dār)، پسوند هندی (ā) wāl-، yāl-: برای ساختن اسم

های عامل؛ فارسی، - و پشتو lob-، wālay – و tyā- : برای ساختن اسم از فعل به کار می روند.

۴.۱.۳) در فارسی دری برخی از ماده های مضارع و برخی از ماده های ماضی به عنوان اسم فعل مورد استفاده قرار می گیرند: مضارع: «فروش» (از «فروش-/فروخت-»)؛ ماضی: «خرید» (از «خر-/خرید»). با پیشوند فعلی: «بر-گشت» (از «برگرد-/برگشت-») معمولاً ترکیب عطفی می سازند: خرید و فروش، رفت و برگشت.... در ساخت افعال جعلی، از اسم به عنوان ماده ی مضارع استفاده می گردد، طوریکه با افزودن «-ید» به آن، ماده ی ماضی قانونمند به دست می آید: دزد، دزدید.

۴.۱.۴) شیوه ی بسیار متداول واژه سازی در زبان فارسی دری، افزودن پسوند به اسم است:

۴.۱.۴.۱) پسوند «- ی» از صفت یا از اسم، اسم معنا می سازد، مثل «تلخ»، «تلخی؛ «دختر»، «دختری».

۴.۱.۴.۲) پسوند «- ی» دیگر از اسم، صفت نسبی می سازد، «کابل»، «کابلی»؛ «علم»، «علمی»...

۴.۱.۴.۳) پسوند «-َ ک» از اسم و غیره، مصغر یا اسم اشیای مادی می سازد: «پسر»، «پسرک»؛ «مرد»، «مردک»...

۴.۱.۴.۴) در زبان عامیانه پسوند «-و» از اسم، صفتی (یا اسمی) می سازد که بر یک خصوصیت جسمی یا روحی دلالت می کند: «ترس»، «ترسو»...

۴.۱.۴.۵) پسوند «-ش) که از ماده ی مضارع، اسم مصدر می سازد: «آموز/آموخت-»، «آموز- ش»، «گو(ی)-/گفت»، «گویش»...

۴.۱.۴.۶) شناخت بعضی پسوند ها دشوار است: «آبی» (آورنده ی آب، سقا)، «کلاهی» (کسی که کلاه بر سر دارد»؛ «کیلو-یی» (معیار فروش چیزی)، «صبحی» (به هنگام صبح)؛ «-ی» که به زنجیره ی

همنشینی اضافه می شود: «در دوکیلو متری - ِ شهر»؛ «-ی» موجود در «دو -ی»، «دیگر -ی»...

۴.۱.۴.۷) بر اثر از دست دادن بارمعنایی اولیه، بعضی از ماده های فعل که بعنوان جزء دوم ترکیب استعمال شده اند، به پسوند تبدیل گشته اند: «آلا (ی)-/آلود-» واژه های «خواب- آلود»، «گوشت- آلود»، «زهر- آلود» و غیره؛ از «گرا(ی)/گرایید-» صفت هایی (یا اسم هایی) مختوم به «-گرا» و اسم های معنی مختوم به «-گرا-یی» حاصل می شود: «سنت- گرا»، «سنت-گرایی»...

۴.۱.۴.۸) برای ساختن فعل واداری، به ماده ی مضارع پسوند «-ان» و به ماده ی ماضی «-اند» یا «انید» افزوده می شود: «شناس- شناخت-» و «شناسان-/شناسانـ(یـ)ـد»؛ «مال-/مالید-» و «مال ان-/مالـانـ(یـ)ـدن»...

۴.۱.۵) و اما پیشوندهای نام ساز که تعداد شان اندک است:

۴.۱.۵.۱) «نا-» پیشوند منفی ساز است که به صفت یا اسم متصل می شود: «پاک»، «نا-پاک»؛ «شاعر»، نا-شاعر»...

۴.۱.۵.۲) پیشوند «نا-» می تواند از اسم، یک مشتق با معنای ملکی بسازد: «امید»، نا-امید».

۴.۱.۵.۳) پیشوند »نا-» با اتصال به ماده ی فعل، مشتق هایی را ایجاد می کند که معنای معلوم یا مجهول می دهند: «دان-/دانست-» «نا-دان»؛ «شناس-/شناخت-»، «نا-شناس»...

۴.۱.۵.۴) «هم» پیشوندی است که با پیوستن به اسم، مشتقی می سازد که معنای ملکی می دهد: «وطن»، «هم وطن»...

۴.۱.۵.۵) «پر» بیانگر فراوانی است و با پیوستن به اسم یا ماده ی فعل، مشتق های می سازد که معنای ملکی می دهند: «جمعیت»«پرجمعیت»؛ «خور-/خورد-»، «پر-خور»...

۴.۱.۵.۶) پیشوندهای تشدیدی «شاه» و «خر-»، مشتق های «درون مرکز» می سازند: «راه»، «شاه-راه»، «مگس»، «خر-مگس»... یا مشق برون مرکز چون «خر-پول»...

۴.۱.۶) روش های ساختن واژه های مرکب:

۴.۱.۶.۱) نام (اسم، صفت و غیره)+نام= ترکیب تعیینی (درون مرکز): کار-خانه، مار-گزیده...

۴.۱.۶.۲) نام+نام= ترکیب ملکی: فارسی- زبان، چهار- پا...

۴.۱.۶.۳) نام +ماده ی مضارع= صفت: وطن-پرست، چادر-نشین، تند-رو...

۴.۱.۶.۴) نام+ماده ی ماضی= ترکیب در معنای مجهول: خانه-زاد، خاک-آلود...

۴.۱.۶.۵) ترکیب+پسوند؛ نام+نام+پسوند= دو+چرخ+ هـ (دوچرخه)...

۴.۱.۶.۶) نام+ ماده ی مضارع+-ان= یخ بندان...

۴.۱.۶.۷) واژگانی شدن زنجیره های نحوی:

۴.۱.۶.۷.۱) واژگانی شدن عبارتهای غیر فعلی: دونام هم پایه شده: دور-و- دراز، آب، -و- هوا...

۴.۱.۶.۷.۲) زنجیره ی همنشینی اضافه: گل-سرخ، تخت-خواب، یا با حذف علامه ی اضافه: مادر-زن، گاو-آهن...

۴.۱.۶.۷.۳) حرف اضافه+نام: با-ادب، بی-شرم...

۴.۱.۶.۷.۴) مفعول یا متمم+صفت مفعولی: جهان-دیده، پیش-پا-افتاده...

۴.۱.۶.۷.۵) ساختار مطلق: پا-بر-جا...

۴.۱.۶.۷.۶) عبارت های حرف اضافه ای: «(در) پشت-»...

۴.۱.۶.۷.۷) عبارت های ربطی: «برا-ی این- که»، «با-وجود-ی-که»...

۴.۱.۶.۷.۸) گروههای فعلی واژگانی شدن شامل دو دسته می شود:

۴.۱.۶.۷.۸.۱) افعال دارای پیشوند فعلی که در آنها بارمعنایی اصلی در فعل نهفته است و پیشوند فعلی آنرا به صورت جزیی تغییر می دهد: گشتن، برگشتن...

۴.۱.۶.۷.۸.۲) افعال مرکب قسمت اسمی حامل بارمعنایی اصلی است و فعل، که کمابیش معنای اصلی خود را از دست می دهد، می تواند به عنوان یک «عامل» فعلی ساده در نظر گرفته شود: فکر،فکرکردن. ولی در فرورفتن، هردو جز و بطور مساوی برمعنای ترکیب تاثیر می گذارند.

۴.۱.۶.۷.۹) عبارتهای فعلی از نظر ماهیت اجزای تشکیل دهنده ی شان،روابط موجود بین اجزا و ویژگی های نحویشان و غیره بایکدیگر تفاوت دارند. جزء اسمی می تواند اسم، صفت، قید یا «پیشوند فعلی» باشد. فعل می تواند متعدی یا لازم، انتزاعی (مثل کردن) یا عینی تر (مثل زدن) باشد. روابط بین اجزا یعنی جزء اسمی یا مفعول فعل است یا به عنوان متمم در نظر گرفته می شود. ویژگی های نحوی از جمله به قابلیت تاثیرگذاری بر یک مفعول یا متمم گفته می شود.

۴.۱.۶.۷.۱۰) جدا سازی عبارت فعلی از زنجیره های نحوی کار دشواری است؛ با اینحال معیارهایی وجود دارد که بسته به موارد مختلف، به تنهایی یا در مجموع کار آیی دارند:

۱. بسامد، ۲. تضعیف معناشناختی فعل، ۳.عدم تعیین معنای ترکیب با استفاده از معنای تک تک اجزای تشکیل دهنده ی آن، ۴. قابلیت مفعول پذیری، ۵. عدم امکان یا محدود بودن امکان اضافه کردن چیزی در بین جزء اسمی و فعل و یا جایگزین کردن یا ارجاعی کردن آنها، ۶. امکان مجهول کردن با افزودن فعل کمکی «شدن» به صفت مفعولی عامل فعلی مثل «ترتیب داده شدن» [لازار ۱۳۸۳، ۴۷۱-۴۶۶].

۴.۱.۷) چنانکه گفتیم، در زبان پشتو کلمات یا از راه اشتقاق، و یا از راه ترکیب ساخته می شوند.

اشتقاق یا توسط افزودن پیشاوند به ریشه ی کلمه (یا به کلمه ی نخستین) و یا توسط پیشاوند که پیش از ریشه (یا کلمه ی نخستین) وضع می شود، صورت می گیرد.

۴.۱.۷.۱) شناخت یکدسته از کلمات زبان پشتو، بدون شناخت پساوند های کهن- که اکنون از کار افتاده اند- ناممکنست.

دارمستتر شانزده پسوند را نشان می دهد که در ساختمان کلمات پشتو نقش داشته، ولی اکنون مرده به حساب می آیند: ۱. a (فتحه) که در زبانهای کهن نشانه ی مذکر و مخنث بوده، بر اثر سقوط مصوتهای پایانی کلمات از بین رفته است: غل (دزد) از -gada، غوږ (گوش) از -gaoŠa، سپین (سفید) از spaēta ...

۲. an- که پساوند عددی بوده: اته (هشت) از aŠtan، لس (ده) از dasan... ۳.ah- پساوند اسمی مخنث که در اوستا حالت فاعلی آن با علامت ō-، و حالت مضاف الیه آن با علامت anho آمده است:روغ (روز) از raočō، اوس (اینگاه) از asō ... ۴.«i» پساوند اسمی: غر (کوه) از gairi، نوم، نو(ناف)از nābi، ۵. u پساوند اسمی و صفتی که اکنون بجای آن پساوند جدید (a-) علاوه می شود؛ تنه (تن) از tan-u، اوسی (آهو) از ās-u، ۶.ka- پساوند صفتی: هسک (بلند) از us-kav. ۷, پساوند ta- صفت فعلی مشتق: (و) زغاست (دوید) از uzgās -at ، (و) مړ (مرد) از mar-ta (و) سو (سوخت) از sux-ta... ۸ tar- پسوند خویشاوندی: پلار (پدر) از patar، لور (دختر) از duxtar... ۹.ti- پسوند اسم معنی است که هنوز هم مورد استعمال است. در باب مصدر، t این پسوند باقی مانده است؛ زیرا در زبان ایرانی کهن اسمهای معنی مختوم به t- و در اوستایی مختوم به ti- بوده است. ۱۰. پسوند tara- که برای مقایسه است:

کشر (کهتر) از kasyō-tare، مشر(مهتر) از masyō-tara، ۱۱.پسوند اسمی tu-: غال (جایگاه) از gā-tū، ۱۲. θra پسوند اسمی: تور (تاریک) از taora؛ ۱۳. ni،na پسوند اسمی و صفتی: وینی (خون) از vahuni؛ ۱۴. an- که با آن اسمای مذکر و مخنث ساخته می شد: نوم (نام) از nāman، میلمه (مهمان) از maēθman؛ ۱۵. پسوند ra- برای صفت و اسم: سور(سرخ) از suxra؛ ۱۶. پسوند ya- تویه (رودخانه) از toya به معنای آب درسنسکریت.[دارمستتر ۱۳۵۶، ۱۶۵_۱۶۱]

۴.۱.۷.۲) پسوند های دارای کاربرد متنوع «a،-ai-»:

۴.۱.۷.۲.۱) ai معادل ak- فارسی میانه و a- فارسی دری است؛ ستوری (ستاره) از -stāra، کړی (کرده) از Kęręta. این پسوند از روی قیاس به کلماتی علاوه می شود: ازغی یا اغزی (خار) از -ā-gaz اوستایی (در فارسی میانه azg). همینطور با این پسوند مشتقات صفتی و اسمی ساخته می شود: مخ (روی، چهره)← مخی (روبرو، برابر)، غل(دزد)← غلی (خاموشانه، دزدانه)، بر (پیروزمند)← بری (پیروزمندی)، تریخ (تلخ) ← تریخی (تلخی). این پساوند در اخیر کلمات هندی دخیل در پشتو نیز شامل می شود (نک ۴.۲).

این پسوند از اسماء خاص صیغه ی تصغیر می سازد: څرخ (چرخ)← څرخی، صاحب صاحبی، ابراهیم← ابراهیمی، حسن←حسنی، دوست ← دوستی.

۴.۱.۷.۲.۲) پسوند a- از ā اوستا آمده که در سنسکریت نیز ā بوده است. a- صیغه ی مونث می سازد: سور(سرخ- مذکر) ← سره (سرخ- مونث)، هسک (بلند)← هسکه. این پسوند هم بر کلمات اصیل و هم بر کلمات اقتباسی وارد می شود: لوم (دام)← لومه (جال، تور)، خشت← خشته، تب←تبه.... با این پساوند اسم معنا (کلمه ی مجرد) نیز ساخته می شود: پوه (دانا) ← پوهه (دانایی). در برخی از کلمات اقتباسی وظیفه ی

مونث ساز را اجرا می کند: جگړه (جهگرای هندی)، بوری (بورای هندی)، پته (پتای هندی)...، موده(مدت)، مساله (مصالح)....

۴.۱.۷.۳) پسوند های اسم معنی به معنای اسم عمل:

۴.۱.۷.۳.۱) پسوند های مصدری: ۱.افزودن فتحه (a-) به ریشه ی کلمه ی اسم معنی: پوه← پوهه (دانایی، دانش)، ۲. افزودن پسوند «زبرک+ل» چه به ریشه ی کلمه، و چه به اسم معنای مختوم به «t-» : آخست (گرفت)← اخستل، ناسته (نشست)← ناستل. ۳. افزودن همان پسوند به اسم معنای مختوم به ana- پلورنه (فروش)← پلورل (فروختن). پسوند ana-، گاهی به na- (اندیبنه) و گاهی به nā- : (وینا) تبدیل می شود. ۴. اسم معنای فعلی مختوم به tana – (= ēdana): اخیستنه (گرفت ←اخیستل،۵. به جای پسوند مونث a-، پسوند مذکر با زبرک: واته (خروج، برآمد) ←وتل، کاته (نگاه) ← کتل. ۶. همین قاعده برای اسمهای معنا که به «-ده» ختم شده اند: لیده (دیدار)← لیدل...

یادداشت: در هر دو زبان، مصدر جمع بسته می شود: دوتو وخت دی، «وقت بیرون رفتن ها است».

۴.۱.۷.۳.۲) پسوند های اسم معنی سازun- و tūn -: un- در افعال مبنی بر اسم که در آن ها «یای مجهول +د» (ēd-) می آید، به ماده ی فعل افزوده می شود:

ریشه ی کلمه	کلمه ی مشتق	مصدر	معنا
تړ	تړون	تړل	بستن
ویر	ویریدون	ویریدل	ترسیدن
گنډ_	گنډون	گنډل	دوختن

یادداشت: پسوند «تون» در عین حالی که اسم مکان می سازد، اسم معنا نیز می سازد:

بیل (جدا) ← بیلتون (جدایی)، کونډه (بیوه)← کونډه تون (بیوگی).

۴.۱.۷.۳.۳) پسوند های išt- و ašt-: اینها اصلاً به ریشه ی فعل و مجازا به اشکال اسمی می پیوندند: شور← شورشت (شورش)، جوړ (جور) ←جوړښت همین پسوند در فارسی میانه به صورت «išn-» آمده که، در فارسی دری صامت آخری آن افتاده است: دهش، کنش، روش.... از همین پسوند، صورت išt آن هم در فارسی دری (خارشت، کاهشت، در اسمهای چون چرخشت و بالشت) و هم در پشتو (میاشت) کاربرد دارد.

۴.۱.۷.۳.۴) پسوند li -: سووریا سپور (سوار)← سپورلی (سوارکار).

۴.۱.۷.۳.۵) پسوند ang- : غورځ← غورځنگ (جهش)← غورځیدل (جهیدن). گویا(g-) آخر پسوند، بر اساس قیاس با کهنگ (کهن) بعداً به آن الحاق شده است.

۴.۱.۷.۴) پسوند های کیفیت ساز: دسته ای از پسوندها که اسم معنای بیانگر کیفیت می سازند.

۴.۱.۷.۴.۱) پسوند tyā – که معادل آن در بسیاری از زبانهای مهم هند و اروپایی دیده می شود: زوړ (کهنه)← زوړتیا (کهنگی)، ړوند (کور) ← ړوندتیا (کوری)، میلمه← میلمستیا.

۴.۱.۷.۴.۲) پسوند tōb – که همان معنای tyā را می سازد: سپین ← سپین توب، رشتین (راست)← رشتین توب (راستی). پوسل توب باقی مانده ی «پوسلی (پوشیده)+توب» است که پوسلی از استعمال افتاده است. گفته می شود که «توب» از همان کلمه ی است که واژه های «پشت» و «تاب» فارسی دری از آن آمده اند (تاپه).

۴.۱.۷.۴.۳) پسوند at- که از پسوند هندی «آهٹ» اقتباس شده (متها=شیرین←مطهاهٹ = شیرینی): لوی ← لویت (بزرگی).

۴.۱.۷.۴.۴) پسوند wālai- به عین معنا: سور← سوروالی (سرخی). این پسوند ماخوذ از پسوند والا (هندی) + aiی پشتو است.

۴.۱.۷.۴.۵) پسوند «vali-» معنای پسوند پیشتر را دارد: ورور ← وروروالی، پشتون←پشتونوالی.

۴.۱.۷.۴.۶) پسوند ā-: پسوند مونثی است که جمع آن «آوی» می باشد: غل←غلا (دزدی)← غلاوی (دزدی ها). ریشه ی این پسوند با ریشه ی پسوند (ā-) فارسی دری یکی است: پهنا، ژرفا، دانا، درازا،...

۴.۱.۷.۴.۷) پسوند awi -: خپل ← خپلوی (خویشاوندی)،...

۴.۱.۷.۴.۸) پسوند «ī-» که از زبان فارسی دری گرفته شده است، هم به کلمات پشتو و هم به کلمات دخیل افزوده می شود: لوی ← لویی، زیات← زیاتی، قات(قحط)← قاتی(قحطی).

۴.۱.۷.۴.۹) پسوند āi – نیز از فارسی دری گرفته شده است و مثل پسوند قبلی مورد استعمال دارد: روڼ (روشن) ← رڼایي (روشنایی)،...

۴.۱.۷.۴.۱۰) پسوندهای گلی و گلوی (-galwi,-gali): مورد استعمال آن ها شبیه به پسوندهای wālai- و vali است: پلار← پلارگلوی، پیژند← پیژندگلوی (شناسایی). گفته می شود که ریشه ی این کلمات با کلمه ی «گله» ی فارسی دری مشترک است [دارمستتر ۱۳۵۶، ۱۷۹].

۴.۱.۸) پسوندهای صفات و اسمای فاعل ساز:

۴.۱.۸.۱) پسوندهای anda/-and- از پسوند قدیمی ant- ماخوذ است؛ تا جاییکه به مشکل می توان مشتق بودن کلمات دارای پسوند های مذکور را تشخیص داد: ژوند (زندگی) Jv-ant، تالنده (تندر) از -tān anda. اشکال ānd,-and– و andwi- این پسوند زنده است: څورلندی (چرخک)، ساتندوی (نگهبان)، پوهاند (خردمند)،... هسته ی اصلی این

اشتقاق فعل است؛ اما گاهی از روی قیاس اسم نیز می آید: نومندی (نامور)، خرمندی (خرم، شاداب).

۴.۱.۸.۲) پسوند ūani- و ūn-kai: هردو از āna-ی اوستایی آمده است. ān- فارسی دری در ترکیب های چون جوشان و خروشان، از همین ریشه اند: کړ، کړل← کرونی (کننده)، سات (ساتل)← ساتونی، گرزیدونی. اسما و صفات فاعل مشتق، با افزودن پسوند بعدی kai- به پسوند مذکور ساخته می شود: کړونکی، ساتونکی، اوسیدونکی...

۴.۱.۸.۳) پسوند garai که با kara (کننده) اوستایی هم ریشه است. از اخیرالذکر پسوند «گر» (gar-) فارسی دری باقی مانده است: مل← ملگری، منځ← منځگری. «گره» مونث این پسوند است.

۴.۱.۸.۴) پسوند či- در اصل ترکی است، در پشتو از فارسی دری اقتباس شده است: جارچی (جهرکننده)، نسق چی (جلاد، شکنجه گر). اما به نظر می رسد که پسوند «چی» برای نسبت مکان مثل «بنوچی» با این ریشه ارتباطی ندارد؛ تمام اسامی مکان که با یک مصوت ختم شوند، حین نسبت سازی «چی» به آنها می‌پیوندد. مثلاً مطابق قاعده، ج یا چ میان دو مصوت «واو» و «ی» (دربنویی)میانجی واقع می شود. پسوند či ترکی- عموماً- به پیشه یا شغل افراد دلالت می کند؛ در حالیکه či ساخته شده از فرایند یاد شده، عموماً پسوند نسبت مکان است: میرواچی، رونوچی، پلخاچی، اوداچی....

۴.۱.۸.۵) پسوند an- که برای اسم، صفت و فاعل مونث کاربرد دارد، از هندی وارد پشتو شده است.

۴.۱.۹) پسوندهای خویشاوندی:

۴.۱.۹.۱) پساوند –ور (ōr-) : با قیاس از «خور» (که بدون پسوند است)، مور، ترور (عمه)، نندوریا درور (خواهر شوهر-ننو)، نزوریانگور(سنو، سنار)، تندور یا تندر(تندار-زن کاکا).

کلمات نندور، نزور یانگور، تندر (به قیاس از تره به معنای عم، همه منشای سنسکریت دارند.

۴.۱.۹.۲) پسوند gani- به معنای منسوبان خانواده و خیل به کار می رود: پلارگنی (خانواده ی پدری)، نیکه گنی، مورگنی. این پسوند، با کلمه ی «گان» (در شاهپورگان) از ریشه ی «گانه» و «گان» آمده است.

۴.۱.۱۰) دو دسته پسوندهای ندا و توصیف، گاه جای همدیگر را می گیرند، بعضی به معنای هردو کاربرد دارند:

۴.۱.۱۰.۱) پسوندهای ōlai-،ilai-، lai– و alai-: alai- را قبلاً پسوند صفت فعلی مشتق شناختیم؛ این پسوند صفت ساز نیز هست: ښاغل ← ښاغلی (شایسته) سپینه ← سپنلی، روه ← روهیلی (از اهالی روه، منطقه ای در پنجاب)، خټ (لای) ← خټولی. از این پسوند کلمات فارسی دری گاو و شیر ← گاولی (کفش پوست گاو) و سیرلی (بره ی شیرخوار) ساخته شده است.

۴.۱.۱۰.۲) پسوند «له» (la-) کلمات را مونث می سازد: تره (عم) ← تره له (دخترعم) شاخ ← شاخله؛ ور ← ورله (باردار).

۴.۱.۱۰.۳) پسوندهای an و anāi : اوس ←اوسنی، ښکته ←ښکتنی، بر ←برنی، مور ←مورنی؛ سپز (شپش) ← سپزن، خیره (ناپاک) ← خیرن، اغزی ←اغزن.

۳.۱.۱۰.۴) پسوند lan-: شیگه (ریگ) ← شیگن، زو(ریم، قیح) ← زولن.

۴.۱.۱۰.۵) پسوند «in» که با همین پسوند در زبان فارسی دری از یک ریشه است: خاوری ← خاورین، مالگه ←مالگین؛ با این پسوند، پسوندهای a-،ga- و ai وصل شده معانی تازه بوجود می آورد: رشتیا ← رشتین ← رشتینی، وراندی ← وراندینی.

۴.۱.۱۰.۶) پسوند unai: رشتیا← رشتیونی، لارغه (مهلت) ← لارغونی. معادل این پسوند در فارسی میانه ānak و در فارسی دری āna آمده است: جرم←جرمانه، شرم←شرمانه، مړ(مرد)← مړانه.

۴.۱.۱۰.۷) پسوند «i-» (یای مجهول) که در حالت فاعلی موجود است، در حالت جر نمایان می شود: لار← لاری (از راه، برراه).

۴.۱.۱۰.۸) پسوند «ī» (یای معروف) از فارسی دری مأخوذاست: خرج ←خرڅی...

۴.۱.۱۰.۹) پسوند «āi-» ماخوذ از aka- است که در پشتو مونث می سازد: لینده (کمان)← لیندۍ (کمان دار)، پشته← پشتۍ (تپه، کوه).

۴.۱.۱۰.۱۰) پسوندهای اسم ساز و ادات ساز: «ez-» و «zh-» که با «آز-āz» فارسی دری از یک ریشه اند: نمونځ، وریځ (ابر+یخ)، کاڼیز (سنگزار)، واریزه (تب عودکننده).

۴.۱.۱۰.۱۱) پسوند «ga-» به اسم می پیوندد ولی تغییری در معنا نمی آورد: سترگه (چشم) از -star، گرگ (جرب) از garęna ، ورماګګه (ورم)... گویا کلمه ی فارسی دری «مرگ» (از mahrka اوستایی) با همین پسوند ساخته شده است.

۴.۱.۱۰.۱۲) پسوند at-: اوچت (بالا، فراز).

۴.۱.۱۰.۱۳) پسوندهای tu-، tai-: (روژه← روژه تی، نام← نامتو، جرگه← جرگه تو (عضو جرگه).

۴.۱.۱۰.۱۴) پسوندهای ca- و cai- (څه، څی): غر← غرڅه(کوهی)، لم←لمڅی(نمد).

۴.۱.۱۰.۱۵) پسوند man که معادل یا مخفف پسوند «مند» فارسی دری است:

نیازمن،گیله من، ویره/ویرمن (هراسان)، میرڅه من (کینه جو)...

۴.۱.۱۰.۱۶) پسوند am- که ماخوذ از اوستایی است، بطور مشترک – در فارسی دری و پشتو- برای بیان اعداد رتبی بکار می رود: اتم (هشتم).

۴۰۱.۱۰.۱۷) پسوند ama (b)- که اسم مونث می سازد: غوایمه (ماده گاو)، وزیمه، سپیمه...

۴.۱.۱۰.۱۸) پسوند yai- غوایی، خوره یی (خواهرزاده)، مره یی (برده)...

۴.۱.۱۰.۱۹) پسوندهای ā-war و war: زړه← زړه ور، بخته ور (بختور)،...

۴.۱.۱۰.۲۰) پسوندهای jan/ zan/žan که هم ریشه ی «زن» (زدن) است صفت می سازند: تورزن (شمشیرزن)، غم جن (غمین،غمگین)، دروغ جن، کبرجن،...

۴.۱.۱۰.۲۱) پسوند nāk- که ماخوذ از پسوند فارسی دری «ناک» است: خوندناک، زیم ناک (نم ناک) شځوناك (زنچو).

۴.۱.۱۰.۲۲) پسوند wāl- که انتساب به محل را نشان می دهد، ماخوذ از هندی است: پکتیاوال...

۴.۱.۱۰.۲۳) پسوند «yā-» که از «ā-» هندی ماخوذ است: جلیا (سوزان) از جلا و جلنا، لگیا (سرگرم) از لگا و لگنا، ملیا (روبرو) از ملا و ملنا...

۴.۱.۱۰.۲۴) پسوند yālai- که معادل «والا» ی هندی است: ننگیالی، جنگیالی، توریالی،...

۴.۱.۱۱) پسوندهای تصغیرساز که برای تحبیب و تحقیر نیز به کار می روند:

۴.۱.۱۱.۱) پسوند ai در کلمات چون مخی، پرونی، وژی و غیره.

۴.۱.۱۱.۲) پسوند تصغیر ak- که از فارسی دری اقتباس شده: چرکگ، مردک، توپک.

۴.۱.۱۱.۳) پسوندهای gai- و kai-: راشککی (خرمنک)، شپنکی (شبانک)، خوارکی (بیچاره کگ)؛ زړگی (دلک)، زومکی، خولگی، بوډاگی، ستر کگی؛ سپیر کگی (صفت- خاکی گونه)...

۴.۱.۱۱.۴) پسوندهای ugai-، ukai- در کلمات چون: پندوکی، هلوکی، وړوکی.

۴.۱.۱۱.۵) پسوند های guṭai-، ūṭai- و ṭai- که ماخوذ از هندی اند که در اصل oṭo- بوده (باټ): زنگوټی (گهواره گک)، سړوټی (آدمک)، زرگوټی ، کارگوټی (کارک)، لگوټی / لږگوټی (اندک).

۴.۱.۱۱.۶) پسوندهای urai- و rai- که از ru- وra- هندی ماخوذ اند: خسه ړی (خس آلود)، گډو ړی (بره، گدی)، جنگوړی (جنگک)، مزگوړی (موش کوچک)...

۴.۱.۱۱.۷) پسوندهای gaṛai- و karai- که تحت تاثیر پسوند فوق الذکر «گړی» تلفظ می شود: طوطاکړی (طوطی گک)، وزگړی/وزگوړی (بزغاله). ظاهراً کلمه ی «کُره» (چوچه ی اسپ) در فارسی دری نیز ماخوذ از همین پسوند باشد.

۴.۱.۱۱.۸) پسوند ō- در کلماتی (بیشتر اسامی) که جز و از آنها، یا هجای اخیر شان تلفظ نشود وارد می شود: دورخانی ←دورخو، بختوره ← بختو، اسلمو، پیرو، امیرو، نازو، شیرینو...

۴.۱.۱۲) پسوند ta- که ماخوذ از حالت هدفی (داتیف) اسم است: دلته، هلته، چیرته، پورته، وبلته (با یکدیگر)، بیرته (ماخوذ از بیاته)...

۴.۱.۱۳) پیشوندها:

۴.۱.۱۳.۱) پیشوندهای پیوسته چون :ā- (آستول، اَچول...)، āl- (آلوتل...)، bar- (برخیره..)، bō- (بوتلل...)، ham- (همزولی، هم غاړه..)، prā (پرانیخم...)، prē- (پرې وستل...)، Jār- (جاروتل= بر گشتن، جاریستل= بازآوردن)، n- (نغوتل=شنیدن، بختل= درآوردن...)، wa-

(وژل...)، -war (ورژل=بریدن، ورغلل...)، -wu (وُراغلل، وُدریدل...)، -yō (یوستل، یوور...).

۴.۱.۱۳.۲) پیشوندهای ناپیوسته یا جدا شدنی:-byā (بیاموندل=بازیافتن...)، -j (خکه =خ+که =از+که)، - da (دننه، دلاندی...)، -pa (پاسیدل، پاس، پخوا، پشتنه...)، -kšē (کښی ناستل، کښی شودل =کیښودل..)، -nana (ننه وتل، ننه باسل...)، -pōri (همریشه ی «پار» فارسی دری: پوری وتل = گذشتن، پوری یستل = گذشتاندن...).

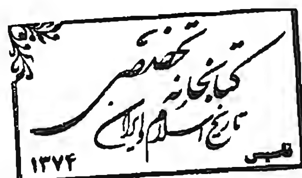
۴.۲) ساختمان واژه های ترکیبی:

تمام انواع ترکیب که در زبان ایرانی کهن وجود داشته، در زبان پشتو مورد استعمال دارد:

مرکبات زوجی، مرکبات انتسابی، مرکبات تعیینی، مرکبات ملکیتی، ترکیبات دستجمعی. علاوه بر اینها نوع دیگر ترکیب یا بهم آیی که آنرا «مجاورت» می نامند، نیز وجود دارد [دارمستتر۱۳۵۶، ۲۰۱].

۴.۲.۱) مجاورت آنست که دوکلمه از نظر معنای مورد استعمال در جوار هم قرار می گیرند: خنگه (چه+رنگ+هـ)، دومره (دا+خومره)، خومره (څه+هومره). مجاورت صفات را در کلمات ذیل می بینیم: تک تور، تک سپین، تپ ړوند، رت تور، وات شین که در هردو ادات «رت» ماخوذ از rakta (رنگ) سنسکریت است.

۴.۲.۲) در ترکیب زوج، نتیجه ی بهم آیی دو اسمی که معنای هردو بهم وابسته است- بدون پادرمیانی جزودیگر- معنای جدید به وجود می آورند: خبری اتری، سره شنه، راشه درشه. گاهی با جزو وصلیه تک راتک. گاهی قید اضافه می شود: شهر په شهر، لور په لور. گاهی تکرار مجاورت محض: مات مات، ول ول، گاهی با اندک تفاوت: تیرهیر، نیغ پنیغ.... اتباع نیز در پشتو دیده می شود: تالا والا (چپاول)، تخالی پخالی (سرفه)....



۴.۲.۳) در ترکیب انتساب اسمی منسوب به اسم دیگر می شود: اورغالی (آتشدان)، غوبه (غو+به)= گاو بان، کوربه (کداخدا، میزبان)، غاروندی (قلاده)....

۴.۲.۴) ترکیب انتسابی فعل با اسم: ۱. با فعل متعدی چون ملا+ تړ (طرفدار، خدمتگار)، زړه سوی، ځان کندن.... ۲. با فعل لازمی و انفعالی چون لمرسوی (آفتاب سوخته)، خورزه بن ځی (بن+خی= پسرانباق)،....

۴.۲.۵) ترکیبات تعیینی: شاه مار، سره مخه، سرتور، ځانگ غوخ (شکسته بال)...

۴.۲.۶) ترکیبات ملکیتی: ۱. صفت+اسم: تریومخی (ترش رو)، سریټه (دختر روی گیر)، پلارمړی... ۲. اسم +اسم: پی مخی (زیبا، جوان).

۴.۲.۷) ترکیباب دستجمعی: در بلی (سه پایه)، دوشاړ (شال دوبَرَه)، دویټه.

۴.۳) بن مایه ها و وامواژه ها

۴.۳.۱) هردو زبان به شاخه ی زبانهای ایرانی – خانواده ی زبانهای هندو اروپایی- تعلق دارند. بنابرین، بن مایه های ایرانی کهن در هردو بسیار است که ضمن فصول این رساله، برخی از آنها بازگویی شد؛ تا جاییکه اساس خویشاوندی هردو زبان از ساختمان و تاریخ واژه های بازمانده ی ایرانی کهن به اثبات می رسد.

دارمستتر فصل مشبعی را به اساس اشتقاق و ترکیب واژه های پشتو اختصاص داده است [دارمستتر ۱۳۵۶، ۲۰۶-۱۶۱]. علاوتاً ضمن فصول دیگر به ریشه شناسی واژه های پشتو پرداخته؛ و مرحوم علامه عبدالحی حبیبی، ضمن نگارش تعلیقات بر نوشته های دارمستتر و دیگران، فهرستی از واژه های اصیل پشتو را تهیه نموده است[حبیبی ۱۳۵۶، جلددوم، پس از ص ۲۳۰]. پنزل [penzL۱۹۵۱,۵۲,۶۱,۶۲,۶۵]، سوکولووا[Sokolova

۱۹۸۰,۱۹۸۱]، زیار [ziyār ۱۹۷۴]، ورنسوف [Voroncov ۱۹۶۴]، مورگنشتیرنه [Morgenstierne ۱۹۲۶,۱۹۴۲].

معیارهای گویش شناسی که تدسکو وضع کرد [Tedesco۱۹۲۱] لنتس (Lentz) را قادر ساخت تا فهرستی بلند از واژه های گویشهای شمال غربی (مادی و پارتی) دخیل در فارسی دری تهیه کند. هورن [Horn ۱۹۵۱-۱۸۹۳] و هوبشمان [Hubschmann۱۸۹۵] مطالعات ریشه شناسی ابتدایی واژه های زبان فارسی دری را انجام دادند. اینک فرهنگ ریشه شناختی زبان فارسی رادر دست داریم که کار هورن و هوبشمان را تکمیل کرده اند. [دوست ۱۳۸۳]

۴.۳.۲) در زبان پشتو مقدار معتنابهی واژه های زبانهای ایرانی میانه وجود دارد. تعداد واژه های زبانهای ایرانی میانه‌ی شرقی در زبان پشتو، بیشتر از امواژه های زبانهای ایرانی میانه ی غربی است. البته واژه های زبانهای اخیر الذکر که از طریق فارسی دری وارد این زبان شده اند، در این محاسبه شامل نیستند:

از زبان سغدی: نوم، غولام (غولان، فریب دادن)، غرنم (غرمه، چاشت)، غر، غوا، کر (-kēr کاشتن)، زیرک (کبک)، مغوند (واغوند، پوشیدن)، یو (yū ، یک)، یوویست (بیست و یک)، zu (زه، من)، ژون (ژوند، زندگی)، وز (بز)، ژونده (زنده)، آخیژ (خیژ، خیز، بلند شدن)، نوغتنان (واغندل، پوشیدن)، واوک (ویل- گفتن)، وینک (وینه، دیدن)، wš (واشه، علف)، vr?hi (وریخ، برنج)، stura (ستر، بزرگ)

از خوارزمی: wȳδ (= Wadu، ازدواج، همسر)، š i /ʻš (شتر/شتران)، ps (پسه، گوسفند)، zrz (دل)، γŠ (غاښ، دندان)، ywe (غویی، گاو)، (ʻ) δw (ʻ) (دوه، دو [مذکر] f ، δwy (دوی، دو[مونث].

از سکایی (ختنی): azu (زه، من)، keṛ (کر، کاشتن)، nwew (نوی، نود)، Zeṛa (زره، دل)، purr (انتقام، غلبه)، pusa (پسه، گوسفند)، ggara (غر، کوه)، pāta (پاته، پاییدن).

واژه های ایرانی میانه ی غربی، اساس واژگان فارسی دری را تشکیل می دهند. با اینحال، تحقیقات جدید نشان می دهد که زبان فارسی دری مقدار معتنابهی واژه رااز زبانهای ایرانی میانه ی شرقی وام گرفته، چندانکه اینک اصطلاح «زبان آمیخته» بر زبان فارسی دری کاربرد دارد. تعداد واژه های سغدی بسی فراوان تر از سایر زبانهای شرقی است؛ تا جاییکه آوردن نمونه بی مورد خواهد بود [قریب ۱۳۸۳]. انتشار کتاب «اسناد زبان باختری»[سیمز ویلیامز ۲۰۰۰، ۲۰۰۵] وجود قابل توجهی واژه‌های زبان بلخی در زبان فارسی دری را مسلم ساخت.

۴.۳.۳) چنانکه طی فصول مختلف این رساله نشان دادیم، زبان پشتو واژه های فراوانی از زبانهای هندی وام گرفته است. وجود همین واژه های فراوان و بعضی خصوصیتهای آوایی و دستوری بود که ابتدا دانشمندان فکر کردند منشای پشتو هندی باشد. بازگویی آن واژه ها، تکرار ملال آور خواهد بود.

تعداد اندکی از کلمات هندی، چه به طور مستقیم، و چه از طریق زبان پشتو، وارد زبان گفتاری فارسی دری نیز شده است. با توجه به سوابق تاریخی ـ ادبی زبان فارسی دری در هندوستان، ورود واژگان هندی در متون ادبی فارسی دری (خصوصاً متونی که در هند تالیف شده اند) امر طبیعی می نماید. تحقیق روی این واژه ها، بحث جالبی خواهد بود.

۴.۳.۴) میزان وام واژه های عربی در زبان پشتو کمتر از زبان فارسی دری است؛ زیرا اولاً بسیاری از واژه های عربی، از طریق فارسی دری وارد پشتو شده اند؛ ثانیاً میزان استفاده از واژه های دینی و ادبی زبان عربی، ارتباط مستقیم به سوابق و دامنه ی وسعت ادبیات دو زبان دارد.

در صدی واژه های عربی در زبان فارسی دری، به تدریج در قرون چهارم تا ششم هجری افزایش یافته است. لازار معتقد است که افزایش واژه های عربی در فارسی دری، بیش تر به تاثیر های کتابی مربوط می شود تا به همجواری: در آغاز دوره ی ادبی، واژه های عربی ۲۵ درصد واژگان فارسی را تشکیل می داد (و حدود ده درصد واژگان بکار برده شده در متون را)؛ این درصد در طی دو قرن به صورت تدریجی افزایش یافت و پس از رسیدن به پنجاه درصد (و بیست الی ۲۵ درصد واژه های به کار برده شده در متون) تقریباً ثابت ماند. در زبان ادبی کنونی نیز همین درصدی ثابت است [لازار ۱۳۸۳، ۲۷۴].

نکته ی در خور ذکر اینست که جایگاه واژه های عربی در زبانهای فارسی و پشتو، مانند جایگاه واژه های زبانهای یونانی و لاتینی (از نظر کمی و کیفی) در زبان انگلیسی است. تمایز عمده‌ی زبان پشتو در استعمال واژه های عربی با کاربرد آنان در فارسی، در مفغن ساختن آنان در پشتو است؛ در حالیکه چگونگی استفاده و حتا معنای واژه های عربی در فارسی دری دگرگون شده [فرشیدورد ۱۳۴۸]، زبان پشتو، از نظر آوایی نیز واژه های عربی را تغییر داده است (موده =مدت، موقه =موقع...).

در زبان عربی پایانه های «-ُت» و «-ه» گونه های مشروط اند، اما در فارسی دری در اغلب موارد بین آنها تمایز ایجاد شده است، مثل «مراجعت» و «مراجعه». دستور زبان عربی اندکی برصرف فارسی تاثیر گذاشته است که واضح ترین نمونه ی آن، به وجود آمدن یک پسوند «-ه» است که بر جنس مونث دلالت می کند، مثل «ملک»، «ملکه»؛ «همشیر»، «همشیره».

۴.۳) هر دو زبان از زبانهای ترکی و مغولی نیز واژه هایی را وام گرفته اند. در این زمینه نیز فارسی پیشگام است. بخش اعظم وام واژه های ترکی و مغولی در پشتو، از طریق فارسی وارد آن زبان شده است

[Doerfer ۱۹۶۳-۱۹۷۵]. اما تعدادی از این واژه ها فقط شامل متون تاریخی، جغرافیایی و ادبی اند؛ از آنجایی که اینان وارد زبان گفتار نشده اند، آنها را نمی توان وام واژه گفت. بلکه واژه های خارجی مصطلح در پشتو و فارسی اند.

اما واژه های چون «اولس»، «اردو»، «قشلاق»، «ییلاق»، «ایماق» (به معنای قبیله)، «جغرات» و غیره، وامواژه اند.

۴.۳.۶) بالاخره، بیش از یک قرن است که هردو زبان به طور پیوسته واژه هایی مربوط به زندگی مدرن. اشیای مادی، نهادها، مفاهیم عقیدتی و غیره را از زبانهای غربی وام می گیرند. کم نیستند واژه هایی که بر حسب شرایط و طبقه ی اجتماعی متغیراند. به سختی میتوان تشخیص داد که کدام یک از این وامواژه ها تنها به صورت مقطعی به کار برده خواهند شد و پایدار نخواهد ماند، و کدام یک از آن ها در زبانها تثبیت خواهند گردید. واژه ی چون «سپیخلی» در زبان پشتو که از کلمه‌ی انگلیسی «special» به معنای «مخصوص» آمده، اینک معنای آن دگرگون شده و «صاف کردن، بی غل و غش کردن»[پشتو تولنه ۱۳۸۶] معنا می دهد و کمتر کسی متوجه انگلیسی بودن آن می شود؛ زیرا این کمله از طریق زبان‌های هندی وارد پشتو شده است. همینگونه است کثرت استعمال واژه ی «گروپ» در فارسی دری که از انگلیسی «group» آمده [Kushani ۲۰۰۰] و به دلیل شباهت با واژه ی فارسی «گروه» به همین معنا (دسته) [انوری ۱۳۸۱]، اصل انگلیسی بودن آن فراموش شده است.

V. خط

۵.۱) هردو زبان از خط عربی استفاده می کنند؛ البته حسب ضرورت علایمی چند به آن افزوده اند: پ،چ، ژ و گ در فارسی؛ و علاوه براینها ځ،

ځ، ږ، ګ، ې، ي، ۍ، ټ، ډ، ړ، ڼ و ښ در پشتو (ē.j.c.ṛ.n.d.t.ž.Š «زورکی»). در دستنویس های کهن فارسی دری، علامت «ڤ» (صامت بی – دندانی [v]) وجود داشت که متروک گردید. چنانکه دو نقطه ی عمودی در زیر، و قلاب (پنډک) از نوآوریهای مستحدث نویسندگان افغان است. در متون کهن پشتو الفباهای کمتر پیشرفته دیده می شد؛ طوریکه تمایز میان cوj نسبتاً متأخر است.

۵.۲) زبان فارسی دری قبل از نگارش با خط عربی، به خط های عبری (قرن دوم هجری) [خانلری ۱۳۷۷، ۳۱۶]، خط مانوی (قرن چهارم هجری [ص۳۲۸]، خط پهلوی کتابی یا زردشتی (قرن سوم هجری) [ص۳۳۳]، نوشته می شده است. از روی قدامت نوشته های فارسی-عبری، خانلری حکم می کند که «فارسی دری دنباله یا صورت تحول یافته ی پهلوی جنوب غربی (پارسیک) نیست؛ بلکه یکی از گویشهای ایرانی است که به موازات آن وجود داشته است.» [خانلری ۱۳۷۷، ص ۳۲۷]. از این جا می توان نتیجه گرفت که این گویش قطعاً پیش از نگارش به خط عربی، به کتابت در آمده بوده است. با اینحال، کهن ترین دستنویس تاریخ دار موجود به خط عربی، کتاب الابنیه عن حقایق الادویه تالیف موفق الدین هروی است که به قلم اسدی شاعر نوشته شده (۴۴۷هجری)؛ اما نوشته های بی تاریخ و غیر مستقل به شکل کلمات منفرد و جملات کوتاه، قدامت نگارش فارسی دری به خط عربی را، به صدر اسلام، به آیات قرآن و احادیث نبوی می رساند [انصاری ۱۳۸۸، ۱۱۸-۱۰۱].

گفته می شود که زبان پشتو قبل از به نگارش در آمدن آن به خط عربی، به خط خروشتی نوشته می شده است [دوست ۱۳۵۴، ۵۲]. اما محققین به این عقیده اند که خط خروشتی از قرن سوم قبل از میلاد تا قرن پنجم میلادی رواج داشته است [حبیبی ۱۳۵۰، ۲۱]؛ بنابرین در عدم وجود نبشته و سندی در این خصوص، نمی توان این گفته را ادعایی بیش دانست.

همینطور ادعای نگارش پشتو به رسم الخط یونانی پذیرفتنی نیست [دوست ۱۳۵۴، ۵۳]. ناشر مخزن الاسلام (تالیف آخوند دریوزه- معاصر پیرروشان) سید تقدیم الحق کاکاخیل گفته است: «پیش از خیرالبیان اگر در زبان پشتو کتاب دینی موجود نبود، کتاب بی دینی هم وجود نداشت» [خیرالبیان، ص ص ۶۸-۶۷؛ مخزن الاسلام ص ص-۱۳۷- ۱۳۸ به نقل از افغانستان در پنج قرن اخیر]. مولانا عبدالقادر کاشف کتاب خیرالبیان و حافظ محمد عبدالقدوس قاسمی ناشر آن (۱۹۶۷) تأکید دارند که کتاب مذکور «نخستین کتاب به زبان پشتو است که بدست دنیای متمدن رسیده است» [همان مآخذ].

روایاتی در دست است که نگارش پشتو به خط عربی را حدود قرن ششم هجری نشان می دهد؛ ولی کهن ترین متن تاریخ دار پشتو به خط عربی همان کتاب «خیرالبیان» پیرروشان است که در ۹۷۰ هـ به تحریر درآمده است.

هر چند از روی یک پارچه ی چرمی که از یکی از مغاره های بامیان به دست آمده، چنین بر می آید که اهالی بامیان در اواخر قرن دوم هجری(؟)، زبان فارسی دری را با خط کوشانی (یونانی محرف) می نوشتند. در پارچه ی مذکور که استاد غلام جیلانی داوری بدست آورده، حروف یونانی با حروف مفرد عربی مقابله شده، سپس ترکیهای دو حرفی چون لر= λaP و بر =βaP، و سه حرفی آورده شده است. ولی با قاطعیت نمیتوان زمان و محل نگارش این قطعه ی «سرمشقی» را معین کرد.

در حالیکه متون و دستنویس های کهن فارسی دری (قبل از قرن هشتم هجری) اکثراً به خط نسخ و تعدادی هم پیرآموز (کوفی ایرانی) است، از اواسط قرن مذکور به بعد نگارش به نستعلیق غلبه یافت. امروزه عموماً برای تند نویسی از این گونه ی نگارش استفاده می شود. اما پشتو چه در دستنویس های کهن، و چه در نوشته های کنونی، به خط نسخ نوشته می

شود.

منابع و مآخذ

الف- پشتو و فارسی:

انصاری، خواجه بشیر احمد: تقدیس تنوع (مجموعه ی مقالات)، مقاله ی «زبان فارسی در جامعه ی پیامبر اسلام ص»، ص ۱۱۶-۱۰۱، کابل ۱۳۸۸، ناشر پیام مجاهد.

حبیبی، عبدالحی؛ تاریخ خط و نوشته های کهن افغانستان از عصر قبل التاریخ تا کنون، نشر کرده‌ی انجمن تاریخ و ادب افغانستان اکادمی، کابل ۱۳۵۰.

قریب، بدرالزمان؛ فرهنگ سغدی، انتشارات فرهنگان، تهران ۱۳۸۳ (چاپ دوم).

دوست، دوست محمد؛ د افغانستان ژبی، پشتو ټولنه، کابل ۱۳۵۴ هـ‍ـش.

بهروزیان عبدالرحیم ؛ دانشنامه ی ادب فارسی، ج سوم، مقاله ی «زبان پشتو» ص ۲۲۶-۲۰۹، تهران ۱۳۷۸.

پشتو ټولنی: پشتو دری قاموس، لومړی او دویم ټوک، خاور خپروندویه ټولنه، کابل ۱۳۸۶.

بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین؛ تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر (۳جلد)، چاپ ششم ۱۳۷۶، چاپ آفتاب، تهران.

ریسنر، پروفیسور ایگورمیخایلویچ؛ رشد فیودالیزم و تشکل دولت افغانها، مجله ی آمو، شماره ی دوم، دوشنبه ۱۳۷۹.

افراشي، آزیتا؛ ساخت زبان فارسی، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهی «سمت»، قم ۱۳۸۷.

حبیبی، علامه عبدالحی؛ زرمقالی/ هزار مقاله، به کوشش حبیب الله رفیع، مرکز تحقیقات علامه عبدالحی حبیبی، کابل ۱۳۷۸.

خانلری، پرویزناتل؛ تاریخ زبان فارسی، انتشارات فردوس، چاپ ششم، تهران ۱۳۷۷.

ابوالقاسمی، محسن؛ دستور تاریخی زبان فارسی، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)۱۳۸۱.

لازار، ژیلبر، «فارسی» (مقاله)، راهنمای زبانهای ایرانی. ویراستار رودیگراشمیت، انتشارات ققنوس ۱۳۸۳.
حق شناس، علی محمد؛ آواشناسی، موسسه ی انتشارات آگاه، چاپ هشتم، تهران ۱۳۸۲.
رشتین، صدیق الله؛ گرامر پشتو (جزءدوم)، د تعلیمی نصاب د پراختیا او کتابونو د تالیف انستیتوت، د ژبی او ادبیاتو خانگه، لومړی چاپ، کابل ۱۳۷۰.
رشتین، صدیق الله؛ ژب ښودنه، موسسه ی نشر(؟) بی تا، محل نشر (؟).
میشل مالرب؛ زبانهای مردم جهان، ترجمه‌ی عفت ملانظر، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۲.
جنیدی، فریدون؛ زندگی و مهاجرت آریائیان، نشر بلخ، چاپ چهارم، تهران ۱۳۸۶.
کاشانی، منوچهر آریانپور، ؛ فرهنگ گسترده ی پیشرو آریان پور انگلیسی- فارسی (دانشگاهی- دوجلد)، چاپ ششم، تهران ۱۳۸۵.
انوری، داکترحسن؛ فرهنگ بزرگ سخن، انتشارات سخن، چاپخانه ی مهارت، تهران، چاپ اول ۱۳۸۱.
دوست، داکترمحمد حسن؛ فرهنگ ریشه شناختی زبان فارسی، نشر آثار فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۳.
فرشیدورد، خسرو؛ عربی در فارسی، تهران ۱۳۴۸.
محتاط، عبدالحمید؛ تاریخ تحلیلی افغانستان،
مهدی، محیی الدین؛ مسایل پیدایش و گسترش زبان فارسی دری، اکادیمی علوم تاجیکستان،
دوشنبه ۲۰۱۰.
فرشته، محمد قاسم؛ تاریخ فرشته، چاپ نول کشور، لکهنو ۱۲۸۰ هـ ق.
فرهنگ، میرمحمد صدیق؛ افغانستان در پنج قرن اخیر؛ انتشارات عرفان، چاپ سوم، تهران ۱۳۸۵.

دارمستتر، گایگر، مورگینشتیرنه، بن و نیست؛ تاریخ تلفظ و صرف پشتو، ترجمه ی دکترروان فرهادی، شماره‌ی ۲ سال ۲۵ (۱۳۵۶) مجله ی ادب پوهنځی ادبیات و علوم بشری، پوهنتون کابل.

ب- منابع غربی (از منابع غیر انگلیسی این فهرست، بطور غیر مستقیم استفاده کرده ام).

Sims- williams. Nicholas. Bactrian Documants. Oxford University press. London ۲۰۰۰(VOL.I)

P. Horn. Neupersischi schriftsprachi. in: GrundriBII.۲, ۱۸۹۵-۱۹۰۱,۱-۱۹۸.

G. .Doerfer. turkische und Mongolishe Elemente im Neuper sischen I- IV wiesbaden ۱۹۶۳-۱۹۷۵.

G. Lazard. Les emprunts arabes dans La prose persane du xe XII au ||Xe siecle: apercu statistique. Revu de LEcole nationole des langues orientales z. ۱۹۶۵,۵۳-۶۷.

H. Hübschmann. persische studien. Stratssburg ۱۸۹۵.

G. Morgensteirne. Report on a Linguistic misson to Afghanistan. Oslo ۱۹۲۶.

G. Morgenstierne. Archaisms and innovations in Pashto morphology. NTS ۱۲,۱۹۴۲. ۸۸-۱۱۴.

H. PenzL. Afghan description of the Afghan (Pashto) verb. JAOS۷۱. ۱۹۵۱,۹۷-۱۱۱.

H. PenzL. Western Loanwords in moden Pashto. JAOS ۸,۱۹۶۱,۴۳-۵۲.

H. Penzl. A reader of Pashto. Ann Arbor ۱۹۶۲,[۲]۱۹۶۵.

V.S. Sokolova. krokonstrukcii vostocnoiranskogo vakalisma
[در باره ی بازسازی نظام آوایی زبانهای ایرانی شرقی:] in: Iranoskoe jazkiznonie. Ežegodnik ۱۹۸۰. Moskova ۱۹۸۱,۱۴-۳۶.

M.A.zyār . Die Nominalkomposita des pashto, Dissertation, Bern ۱۹۷۴.

Ju.V. Voroncov. Strukturnaja inversija v opredelitel nom komplekse v jazyke pasto [جابجایی ساختاری در ترکیبت های وصفی پشتو] in: Indijskaja i iranskaja filologija. Moskovo ۱۹۶۴, ۲۲۷-۲۳۳.

دو

لهجه های امروزی فارسی دری

(دری ـ فارسی ـ تاجیکی)

عمومیات

امروزه در سه کشور مستقل افغانستان، ایران و تاجیکستان، زبان فارسی دری، زبان گفتار عامه و زبان رسمی است. اما چنانکه می دانیم تقدیر تاریخی این کشورها، از هم جدا افتاده و زبان فارسی دری، در هر یک از این سرزمین ها، سیر رشد مستقل در پیش گرفته؛ عوامل مشخصی در جریان این تحول مداخله دارد، تا جاییکه امروزه سه لهجه ی متمایز از هم داریم:

فارسی ایرانی یا به طور مختصر «فارسی»، فارسی تاجیکی یا «تاجیکی» و فارسی افغانستان یا »دری». هرچند، عده ای آگاهانه می کوشند این سه لهجه از یک زبان را، سه زبان جداگانه معرفی کنند، ولی به قول هاتف اصفهانی:

سه نگردد بریشم ار او را
پرنیان خوانی و حریر و پرند

هرچند در هر یکی از این کشورها، لهجه های متعدد دیگر وجود دارد، ولی ما مطالعه ی خود را روی لهجه ی نوشتاری هریک از سه کشور انجام می دهیم. تمایز لهجه های امروزی فارسی دری را در سه مبحث پی می گیریم: تحول واجها، تحولات صرفی، و تحولات نحوی.

ا. تحول واجها

۱.۱) فارسی دری و فارسی تاجیکی در موارد ذیل باهم اشتراک و با فارسی ایرانی اختلاف دارند:

۱.۱.۱) حفظ یای مجهول باستانی (ē): در تفریق شیر(اسد عربی) از شیر (لبن عربی) و تفریق ریش (زخم) از ریش (لحیه ی عربی)؛

۱.۱.۲) حفظ واو مجهول باستانی(ō): در تفریق زور(نیرو فارسی) از زور (گناه عربی)؛

۱.۱.۳) حفظ مصوت مرکب«فتحه+ ی» (ai):در کلمات مثل نیزه؛

۱.۱.۴) حفظ مصوت مرکب «فتحه + واو» (au): در کلمات مثل درو؛

۱.۱.۵) حفظ فتحه ی آخر کلمه (ـَ a): در کلمات بنده، زنده، شرمنده؛

۱.۱.۶) حفظ مصوت بلند «آ» در میان کلمه حتی پیش از صامت های خیشومی «م و ن»: در کلمات نان، آسمان، بام...؛

۱.۱.۷) تفریق «غ» و «ق»؛

۱.۱.۸) حفظ صامت «پ» باستانی در کلمات مثل اسپ، چسپ...؛

۱.۲) فارسی دری با فارسی تاجیکی در موارد ذیل با هم اختلاف، و با فارسی ایرانی اشتراک دارد:

(فارسی دری/ تاجیکی)

۱.۲.۱) بجای فتحه (a) الف ممدوده (ā) سرکه/ سرکا؛

۱.۲.۲) بجای کسره «ی»: خمچه/ خیمچه، لِنگ/ لینگ، سرشته/سریشته، خدمت/خیذمت، مومن/ مومین؛

۱.۲.۳) بجای کسره‌ی اضافت «یای» معروف کوتاه: دست تو/ دستی تو، گل باغ/ گلی باغ، گل زیبا/ گلی زیبا؛

۱.۲.۴) بجای ضمه «واو» مجهول: کجا/ کوجا، پُل/ پول، هیزم/هیزوم، شُش/ شوش(ریه)، گل/ گول؛

۱.۲.۵) بجای «بای مکسور» اول کلمه «بای مضموم»: ببخشید/ بوبخشید؛

۱.۲.۶) بجای «ک» گ: نوک/ نوگ، کُژا/ گُژا؛

۱.۲.۷) حذف «و» از گروه صامت «خ+و» خوابید/ خابید؛

۱.۲.۸) تبدیل «ر» به «ل»: برگ/ بلگ، جراب/جیلاب، ضرر/ضلر یا ضلل؛

۱.۲.۹) تبدیل «ف» به «پ» و «و»: نصف/ نسپ؛

۱.۲.۹) تبدیل واج «ژ» به «ج»: ژولیدن/ جولیدن؛

۱.۲.۱۰) بجای گروه صامت «غ+ز» گروه صامت «غ+ژ»: لغزیدن/ لغژیدن؛

۱.۲.۱۲) تقلیب در تلفظ صامت ها«ه» (آغاز و پایان هجا): قیله/ قلیه، چاریک/ چارک/ چای رک؛

۱.۲.۱۳) تقلیب در هجاهای متوالی: لعنت/ نعلت، قرنفل/ قلنفر، عفو/ آوف؛

۱.۲.۱۴) بجای مصوت بلند آ« ā » مصوت کوتاه فتحه «a»: آواز/ اَواز، تاریخ/ تأریخ، هکتار/هکتر

۱.۲.۱۵) بجای ضمه (o) فتحه: کُدام/ کدام

۱.۲.۱۶) بجای (a) ō: الله(allah)/اُلله(ōllōh)

۱.۲.۱۷) بجای کسره ضمه: فِلز/ فُلوز

۱.۲.۱۸) در تاجیکی بجای (ā)، (ō) را بکار می برند: سیاه (siyah) سیوه (siyoh)، باج (bāj) بوج(bōj)

۱.۲.۱۹) تبدیل واو مجهول به واو معلوم: خود(xod) خود(xud)، خورشید(xorsid)/خُورشید(xuršid) عُمر(?umr)

۱.۲.۲۰) در دری و فارسی واک مرکب (ōy) وجود ندارد:
پای (păy)/ پای(pōy)

۱.۲.۲۱) در لهجه ی تاجیکی گروه های صامت آغازی چون (ش+پ) و «ش+ ک» کاملاً حل شده است؛ در حالیکه در دری و فارسی هنوز با آوردن واج اضافی در اول یا در بین گروه صامت آنرا تلفظ می کنند:

دری و فارسی تاجیکی
اشکاف/ شکاف شگاف
استالین/ ستالین
استدیو/ ستدیو

۱.۲.۲۲) بر عکس قاعده ی بالا، در لهجه ی تاجیکی تمایل به آوردن مصوت در میان گروه های صامت پایان کلمات بسیار است:

دری و فارسی تاجیکی
ستل(stall) ستیل(satil)
فرض(farz) فرَض(faraz)
هزل(hazl) هزَل(hazal)
عذر(ozr) عُذِر(ozer)

۱.۳) در موارد ذیل فارسی و تاجیکی با دری اختلاف دارند:

فارسی و تاجیکی /دری
سَبُک سُبُک

۱.۴) در موارد ذیل هر سه لهجه با هم اختلاف دارند:

فارسی /دری /تاجیکی
بَنَفش بنَفش بُنَفش
پَنبه پُنبَه پَمبَه

II. تحولات صرفی

۲.۱) اسم ـ نشانه‌ی جمع فارسی دری و عربی در هر سه لهجه استعمال می شود، ولی در موارد ذیل از هم فرق دارند: (فارسی دری/ تاجیکی):

۲.۱.۱) در تاجیکی جمع مکسر عربی بار دیگر جمع بسته می شود: آثار / آثارها، مشکلات / مشکلات‌ها، اجداد / اجدادها، مسایل / مسایل‌ها، قوا/ قواها، اخبار / اخبارها، تشکیلات / تشکیلات‌ها؛

۲.۱.۲) در تاجیکی برای جمع جانداران از «ان» استفاده می شود، در حالی که در فارسی و دری، درین موارد بیشتر از «ها» استفاده می شود: آدم ها/ آدمان، خانم ها/ خانمان، ما ها/ مایان، شما ها، شما/ شمایان؛

۲.۱.۳) در تاجیکی وقتی اسم با عدد (بیشتر از یک) همراه باشد، اسم با صیغه ی جمع می آید:

چهار کس/ چهار کسان، چندین نفر/ چندین نفرها، یک مشکل/ یک مشکلات؛

۲.۱.۴) کلماتی که در ایران و افغانستان به صورت جمع مکسر به کار می روند، در تاجیکی با «ان» یا «ها» جمع بسته می شوند:

وکلا/ وکیل ها، علما/ عالم ها، اشخاص / شخصان، اموال/ مال ها؛

۲.۱.۵) یک نوع علامت جمع «هان» در تاجیکی است: ما/ ماهان، شما/ شماهان؛

۲.۱.۶) ترجیح صورت جمع کلمه به جای مفرد آن: خبر آمد/ اخبار(گاهی هم اخبارات) آمد؛

۲.۲) ضمیر ـ هر هفت نوع ضمیر در هر سه لهجه استعمال می شود:

۲.۲.۱) ضمایر شخصی:

ـ ضمایر منفصل: مفرد غایب (سوم مشخص): او/ وی، جمع متکلم: ما/ ما ها، ماهان، جمع مخاطب: شما/ شماها، شمایان، شماهان.

ضمیر او برای جانداران و بی جان: من آن را به «او» خورانیدم/ من او را به او خورانیدم.

ضمایر متصل: ضمایر متصل در حال جمع و مفرد در هر سه لهجه یکسان استعمال می شود. اما یک حالت خصوصی در لهجه های دری و

تاجیکی وجود دارد که در فارسی دیده نمی شود: پدراَمان/ پدران، پدراشان/ پدرشان، پدراتان/ پدرتان؛

الفی که میان اسم (پدر) و ضمیر (مان، شان، و تان) می آید، علامه ی جمع است که به سوی اسم بر می گردد نه به سوی ضمیر: پدراتان یعنی پدر های شما؛

ـ نکته ی دیگر این است که در تاجیکی واج آخر اسم مفتوح تلفظ می شود: پَدَرَمان(padar aman)، در فارسی به کسره پَدرمان(padar e man) اما در دری به ضمه: پَدَرُمان(padar o man) ضمایر شخصی متصل غیر از نقش ملکی و اضافی در نقش مفعولی نیز به کار می روند: می بینی اش/ یعنی او را می بینی، بردنش/ او را بردند.

۲.۲.۲) ضمیر اشاره:

در تاجیکی ضمایر «او» و «وی» گاهی جای ضمیر اشاره به نزدیک (این) را می گیرد:

در تاجیکی و دری گفتاری گاهی بجای «اینش را» «اینشه» و به جای «آنش را» «آنشه» استعمال می شود:

۲.۲.۳) ضمیر اشاره ی تأکیدی:

در تاجیکی گاهی همان (صفت تأکیدی «هم» + آن) به جای اشاره ی «آن» استفاده می شود:

« واگر ما لهجه های محلی را در نظر بگیریم و به همان نگاه کرده...»

۲.۲.۴) ضمیر مشترک:

در تاجیکی «خود» با ضمه ی مشبوع تلفظ می شود(چنان که در بحث واج ها دیدیم) وقتی با ضمایر پیوسته ترکیب شود، واج آخر آن در تاجیکی مفتوح، در دری مضموم و در فارسی مکسور تلفظ می شود: خودَمان/ خودِمان/ خودُمان؛

۲.۲.۵) ضمیر متقابل:

در تاجیکی و دری، «هم» نقش ضمیر متقابل را ایفا نمی کند. این جمله ی فارسی: ما «هم» را در مدرسه دیدیم، این طور افاده می شود: ما یکدیگر / همدیگر را در مدرسه دیدیم.

۲.۴.۶) ضمیر پرسشی:

تلفظ ضمایر پرسشی تاجیکی و دری نزدیک به هم و غیر تلفظ فارسی است: (تاجیکی و دری/فارسی) چه če/či که (ke/ki)، چه کار (čekar /č/ikōrč ikōr/)

ـ و اما در مورد چه کسی و کدام: «کسی» در تاجیکی و دری «ی» مجهول تلفظ می شود، اما در فارسی با یای معلوم: (فارسی و دری/ فارسی) کسی (kasi /Kase)، در حالیکه در تلفظ کدام فارسی و تاجیکی یکسان اند (kadâm /kodâm)

۲.۲.۷) ضمیر مبهم:

در تلفظ ضمایر مبهم نیز میان سه لهجه یکسانی ها و اختلافات است: (دری تاجیکی/ فارسی) دیگری: (degari /degare)، بعضی (/ba?ze: /ba:ze: ba?zi)، چیزی (čizi /čize /čize:)، فلانی (folâni /falōne:/folâne)، همه (hame /hama hama)، کسی (پیشتر دیدیم)، یکی yaki /yake: /yake)

۲.۳) صفت: انواع صفت در هر سه لهجه استعمال دارد. در استعمال انواع صفت، اختلاف چندانی میان سه لهجه ملاحظه نمی شود و به استثنای چند مورد:

۲.۳.۱) استعمال صفت قبل از اسم در تاجیکی مورد استعمال بیشتر از دری و فارسی دارد (تاجیکی/ دری فارسی) تنگ کوجه/ کوچه ی تنگ، جوان دختران/ دختران جوان، رحمتی پدرم/ پدر خدا بیامرزم....

۲.۳.۲) کلمه ی یگان که عدد توزیعی است در تاجیکی دو معنی دارد: «هیچ و یک» و من یگان چیز نخریدم، من یگان چیز خریدم.

۲.۴) عدد: انواع عدد نیز استعمال مشابه در هر سه لهجه دارد با قید نکات آتی:

۲.۴.۱) در عدد ترتیبی واج آخر عدد که با پسوند های «ـ م»، «ـ مین» و «ـ می» یکجا می شود، در فارسی و دری با ضمه خوانده می شود (پنجُمین، پنجُوم، پنجومی)

۲.۴.۲) در عدد ترتیبی وقتی عدد با پسوند «ـ م» یکجا می شود، در تاجیکی حرف «یا» (همخوان y) و در فارسی همخوان «واو» می آید، در حالیکه در دری هر دو صورت مورد استعمال دارد: دوّم/ دوییم، دوّمین/ دویُمین، سوم، سوُمین، سیومین

۲.۵) قید و ادات: در قید و ادات ویژگی هایی در لهجه ی تاجیکی به نظر می رسد:

۲.۵.۱) «در» به معنی «نزد»: در من حجره یی هست/ نزد من حجره یی هست

۲.۵.۲) «اینچنین» به معنای «همچنین و همچنان»

۲.۵.۳) «گاها» به معنای «بعد» و «سپس»

۲.۶) حروف:

۲.۶.۶) حروف اضافه: استعمال حروف اضافه در هر سه لهجه یکسان است با تفاوتهای اندک که تاجیکی را از فارسی و دری متمایز می سازد:

ـ در تاجیکی کلمه ی «برین» معنای مثل و مانند را دارد. به همین ترتیب کلمه ی «قطی» به معنای «با» کار برد دارد.

ـ کسره ی اضافه به اشباع استعمال می شود: گلی زیبا/ گل زیبا

ـ استعمال حروف «به» بعد از علامت استفهام و بعد از اسم؛ چبه (برای چه؟)، این لباس را چند پول بَخریدی؟

ـ حرف «دَ» (da) که در محاوری بعضی نقاط شمال افغانستان نیز شنیده می شود: خانه دَ (da) بنشین

ـ با = به، از: «با این علت نیامدم»، «باربد با راه مخصوص به دریا رفت»

ـ به = با، در، برای، از: او به احتیاط است، به دست رس آنان قرار گرفت، اثر ها را به جا گذاشت

ـ از = در، به: من از او باوری ندارم

ـ را = به، از، بر: من شما را تلفن می کنم، دریا را عبور کرد، ما را ضرورت است.

۲.۶.۲) حروف ربط: تمام حروف ربط فارسی دری، در هر سه لهجه استعمال می شود، ولی در تاجیکی ویژه گی هایی دارد:

ـ «هم» به معنای «با اینکه» و «اگر هم»: اگر آنجا نباشد هم، می آید، اگر ما را در خانه ی بزرگ جدا کرده باشد هم، ما خویش و تباریم.

۲.۷) صوت: در استعمال ادات صوت جز در مواردی اندک فرقی نیست. (البته در تلفظ آنان اختلافی دیده می شود.)

مهمترین این موارد وقتی است که در لهجه ی دری و تاجیکی حین تتابع و تکرار صفات یا اسم ها، یک پیشوند با حرف اول همان اسم یا صفت می سازند.

سیاه سُپ/ سُپ سیاه

زرد زُب/ زُب زرد

کبود کُب/ کُب کبود

تاریکتُب/ تُب تاریک

۲.۸) ادات: کلماتی هستند که نقش دستوری مشخص ندارند ولی با اسم یا فعل همراه می شوند و یکی از مفاهیم عاطفی، اشاره، جلب توجه، تأکید، شروع به کار یا پرسش را به گفتار می دهند.

در تاجیکی ادات بیش از فارسی و دری مورد استعمال دارد: دیگه ـ بریم دیگه، مه کتابه بیگی: آنه، گُنی، می، رَ (ra)، کتاب رَ خریدم، کو، دیا (diya)، دَ (da)،

۲.۹) فعل: در تمام صیغه های فعل، زبان گفتاری تاجیکی به دری نزدیک است.

۲.۹.۱) در تاجیکی ماده ی فعل خاستن یعنی «خیز – خیس» بجای ماده ی فعل ماضی به کار می رود. در حالیکه در زبان ادبی «خیز» فقط برای صیغه های حال و مضارع به کار می رود (می خیزیم):

خیست/ خاست، خیستم/ خاستم، خیسته/ خاسته، خیستن/ خاستن، به نظر می رسد که درین موارد جای مصوت ممدوده ی «آ» را «ی» ی مجهول گرفته است.

۲.۹.۲) در تاجیکی، بیشتر از دری و فارسی، از اسم صفت برای ساختن فعل مرکب استفاده می شود:

غوتیدن (غوته + یدن)، گورانیدن (دفن کردن)، خشکانیدن،

۲.۹.۳) در تاجیکی ساختن متعدی مضاعف، از فعل متعدی رایج است: (مضارع + آن + یدن) نویسم (متعدی) ← نویسانم (متعدی مضاعف)، گزانیدم، کنانم، شناندن، خواناندن، فروشاندن، خیزانیدن، ماناندن (از کار)، پزاندن، رواندن، دهاندن، پیشاندن

۲.۹.۴) تنقیص حروف آخر پیشوند فعلی «فرود ← فُرُ ←فُر» فر آمدن، فر آوردن

۲.۹.۵) علامه ی ضمیر متصل ملکی «تان» برای تاکید و توضیح به صیغه ی جمع مخاطب فعل امر اضافه می شود:

کنیتان (کنید تان)، باشیتان، شویتان، داریتان، گیریتان، بینیتان، دهیتان، رویتان... این ویژگی در غیر فعل امر نیز دیده می شود؛ بُردیتان، می بردیتان، برده بودیتان

۲.۹.۶) در لهجه ی تاجیکی، پیشوند فعل «بـ » در موردی که در زبان ادبی متداول نیست استعمال می شود:

«می بیاریم» (یعنی می آرم). اما در مواردیکه در لهجه های فارسی و دری و زبان ادبی مورد استعمال دارد، آنرا ترک کرده اند: (تاجیکی/ فارسی و دری) زنید/ بزنید، خیزید/ برخیزید/ بخیزید، کشانید/ بکشانید، سوزد/ بسوزد (سوخته باد)، مُرَد/ بمیرد، (باید) روم/ باید بروم، گوی رود/ بگو برود، ایستا/ بایست/ ایستاده باش

۲.۹.۷) شکل فاعلی (ریشه ی حال + کسره + نده) مثل «بیننده» بیشتر بکار می رود: آینده (آمدنی)، بر آیندگان (آنکه به جای بالا می شوند)،

۲.۹.۸) صورت فعل پسوندی «صفت فعل + گی» به معنای حالت موجود و در مقام تاکید در زبان ادبی تاجیکی وارد شده است. در لهجه ی دری گفتاری وجود دارد، اما در لهجه ی فارسی دیده و یا شنیده نشده است: درست بودگی است (درست است، بدیهی است)، پول سوختگی، پای شکستگی، نمی کردگی، راه می رفته گی، مسافری می آمده گی، چای من خوردگی، می فروختگی

۲.۹.۹) توالی افعال یا افعال پیاپی در لهجه ی تاجیکی بیش از دری و فارسی متداول است:

«صفت فعل + شکل مصدری»:

یافته + دیدن، دیده شناختن، بریده خوردن، بر آمده رفتن

۲.۹.۱۰) در تاجیکی افعال معاون بیشتر استفاده می شود (چنانکه بودن در رفته بود) کردن، گرفتن، توانستن، و ایستادن نیز از جمله ی افعال کمکی محسوب می شوند:

«مصدر + صیغه‌ی ماضی»

مثلاً: کردن گرفتند، دادن گرفتند، نشدن گیر، کردن گرفت، شدن گیرد، کرده می توانست، خوانده نتوانست، ایستاده باشد، کرده ایستاده باشد (جریان فعل را نشان می دهد)

۲.۹.۱۱) یک صورت فعل مرکب «فعل + ماندن» که در لهجه ی ادبی تاجیکی متداول است، در لهجه ی گفتاری شمال افغانستان نیز شنیده می شود؛ در فارسی گفتاری و نوشتاری شنیده و دیده نشده است؛ کرده مان، او را بمن شناسا کرده مان (به معنای نهایی شدن تاثیر و نتیجه ی فعل می آید)

۲.۱۰) پسوند ها و پیشوند ها

۲.۱۰.۱) در تاجیکی به قیاس «ماندگار» رفته گار (رونده) ساخته اند.

۲.۱۰.۲) گاهی ریشه ی فعل وظیفه ی پسوند را اجراء می کند: دست رام (اسپ)، دل کف (شدن) این مورد اخیر در لهجه ی گفتاری دری نیز مروج است.

۲.۱۰.۳) پسوند «ـک» و پسوند «چه» در تاجیکی مورد استعمال بیشتر دارد:

تارتنک، پیشترک، پیش پزک، باد بیزک، دو یکی، خامکی، استی گک (آهسته)؛ قشلاقچه، خانه چه، دخترچه، روی مالچه، آخورچه، چنگچه، بوریاچه، رف چه، چاه چه، بام چه، رسته چه، کارد چه، سفید چه، سیاه چه....

۲.۱۰.۴) پسوند ناک نیز در تاجیکی استفاده ی بسی فراوانتر از دری و فارسی دارد. پرچه ی گل ناک (پارچه ی گلدار)، بروت ناک، پیاز ناک، برف ناک، عقل ناک، سواد ناک، خط ناک (نویسنده)، فایده ناک، جرغات ناک...

۲.۱۰.۵) پسوند «آنه» این پسوند به دو معنی به کار می رود یکی به معنای استمرار و جریان کار مثل روزانه، ماهانه، سالانه؛ و دیگری به معنای

پول یا مالی که در مقابل کار به کسی داده شود: مهرانه، خدمتانه، نائبانه، کاتبانه، حسابانه، قلمانه....

۲.۱۰.۶) پسوند «گی»: دامنه ی استعمال این پسوند نیز فوق العاده زیاد است و معانی مختلف دارد: وعدگی (وعده دار)، خبر کوچکی (خبر شنیده شده از کوچه)، گلخن روی حولیگی، به هر کدام پنجاه تنگه گی،

۲.۱۰.۷) پسوند های دیگر: پگاهانی (آن+ ی)، عیالمند، با شش گاه، سیران گاه: پسونتد «برین» در تاجیکی و پسوند «واری» در دری با هم معادل اند: آدم واری/ آدم برین (مثل آدم)، این هر دو پسوند در فارسی دیده نشده اند.

۲.۱۰.۸) ساختار «سیر» در صفت خوراکه های جانوران، جامه ها و اشیا در تاجیکی بسیار استعمال می شود. در حالیکه در فارسی امثال «سیر گردون» کمتر دیده می شود. در بعضی لهجه های دری شمال افغانستان، پسوند «سیر» مورد استعمال دارد: سیر روغن، سیر قند، سیر گوشت، سیر قیماق، سیر پخته، سر پول، سیر پهلو، سیر مال، سیر شیر، سیر گردن، سیر عمارت، سیر زه کش....

۲.۱۰.۹) شاه‌کاسه، شاه‌نشین... که در تاجیکی و دری مورد استفاده اند، خوش‌گپ، خوش نشین....

۲.۱۱) ترکیبات

۲.۱۱.۱) در لهجه‌ی تاجیکی ترکیب توصیفی مقلوب (صفت + اسم) بیش از دری و فارسی مورد استفاده است: سیر گپ، تنگ کوچه،

۲.۱۱.۲) وصف حالت با ترکیب «صفت + فعل» نیز در تاجیکی بیشتر استفاده می شود: سفید ناب، سیاه ناب

۲.۱۱.۳) تتابع و تکرار اصوات در تاجیکی بیش از دری‌و فارسی است: خیمه و خرگاه، بی‌کس و کوی، کچ و کلیپ، پره و پخته،

۲.۱۱.۴) تتابع و تکرار با شکل‌های «ریشه‌ی ماضی + ریشه‌ی مضارع»، «ریشه‌ی مضارع + ریشه‌ی مضارع»:
رفت و آی، مان و گیر، و تتابع صفات قبلاً در بحث اصوات ذکر شد.

III. تحولات نحوی

۳.۱) تقدم و تأخر حروف شرط: «رود اگر، خوب است». در دری و فارسی «اگر» در اول جمله می آید.

۳.۲) کاربرد حروف اضافه: «وی را از روی پیراهن می پوشند». حروف اضافه ی «از» درین مورد مطابق لهجه ی دری و تاجیکی است؛ اما در فارسی در همین مورد «بر» استعمال می شود.

۳.۳) حذف فعل «بودن» از فقرات: شما که؟ یعنی شما کی‌هستید؟ این مورد گاهی در لهجه‌های گفتاری فارسی و دری شنیده می شود، ما ومارد لهجه‌ی ادبی نشده است.

۳.۴) در تاجیکی وقتی جمله بیش از یک فعل داشته باشد، فعل اولی به صیغه‌ی «صفت مفعولی» می‌آید. اما در فارسی و دری به دنبال هم می‌آیند:
رفته دیدم وی را/ رفته و او را دیدم

۳.۵) ذکر «گفت» بعد از متکلم و بعد از روایت سخن او: «همینطور است؟ گفته پرسید.» شباهت این صورت با زبانهای اروپایی یک امر اتفاقی است. در دری و فارسی چنین صورت دیده نمی شود.

۳.۶) بیان شرط ماضی به صیغه ی مضارع و حال: «سوداگران مسکو رو باشند با طلا بازی میکردند»/ سوداگران، اگر مسکو رو می بودند، با طلا بازی می کردند. این کار بردِ حال به جای ماضی، در دری و فارسی وجود ندارد.

۳.۷) کاربرد «باشد هم» بجای «گرچه هم» و نیز به معنای «اگر»: «باشد هم» در گذشته و حال و مضارع به یک شکل بکار میرود: «از

خوردن گوشت آن مرغان امیدش را کنده باشد هم، خوردن حسرت آنرا دوام میداد.»

گاهی «باشد» بدون «هم» نیز استعمال می شود: «حیف که میلتق کتیم نبود، نباشد شکار کرده بودم». «نباشد» معنای «ورنه» را می دهد: «نباشد شکار کرده بودم.» این شیوه ی اخیر در بلخ شنیده می شود. ولی در فارسی ادبی وجود ندارد.

۳.۸) گاهی کلمه ی «باشد» معنای «اما» را می دهد: «پدرش مرد، وی باشد کم بغل شد»، «تو خنده میکنی، من باشد دق هستم»

این صورت اخیر، در لهجه ی کابل شنیده می شود: «من نمی ترسم، تو باشی می ترسی» اما با تفاوت معنی، ولی در فارسی دیده و شنیده نشده است.

۳.۹) در لهجه‌ی تاجیکی، صیغه‌ی ماضی به معنای حال استعمال می‌شود: «این گونه دستار کلان را هر هفته شستن ممکن نیست، در آن صورت خانه ی سابون می سوخت» (یعنی و گرنه خانه ی سابون می سوزد). این شیوه نیز در دری و فارسی معمول نیست.

۳.۱۱) در فارسی و دری، مطالب بیانی و توصیفی مزید وارده، به صورت فقره ی تابعه ی دارای فعل ادا می شود. در حالیکه در تاجیکی، بجای فقره های تابع مفصل، از صفات یا از صفات فعلی استفاده می شود: «طبق رویش کشاده را بر آورده بمن داد/ طبق را که رویش کشاده بود، بر آورد و بمن داد»

۳.۱۲) به همین ترتیب، در تاجیکی برای کوتاه کردن سخن، صیغه ی مصدر «بودن» بجای فقره ی تابع می آید که در فارسی و دری ادبی معمول نیست: «از سرباز چه «بودن» آن حادثه را جویا شدم» (= از سرباز پرسیدم: آن حادثه چگونه بوده است)

۳.۱۲) صورت دیگر کوتاه ساختن کلام در تاجیکی، آوردن افعال پیاپی بجای فقره های تابع می باشد:

«آورده دادن طبق را فراموش نکنید.» (= [دوباره] آوردن و پس دادن طبق را فراموش نکنید)، «شما را به من، سود خود با انصاف گفته نشان داده اند.»

۳.۱۳) استعمال «ضمیر اشاره قریب جمع (اینها ـ اینا) «برای معنی وابستگان (خویش و تبار):

«به خانه ی شریف اینا می رویم»، در دری علاوه بر این صورت گفته می شود «به خانه شریف شان رفتم»

۳.۱۴) ادات سوالیه کاربردهای معینی در تاجیکی داد که در دری و فارسی نیست:

ـ کجایی که روم، بیا (= هر جایی که بروم بیا)

ـ کی ها (کی + ها) به معنای از آغاز، قبل از برین، از پیش و از وقت است. این ترکیب معادلی در فارسی و دری ندارد، معادل آن در زبان انگلیسی «آل ریدی = alreedy» است.

ـه همین معنی اسـ

+ باز) یعنی دیر

س ـ «دیده» معادل «نسبت به»، «در مقایسه»: «محمود از تاجیکی دیه به اوزبیکی بهتر گپ می زند». در لهجه ی دری بجای «دیده» «کده» استعمال می شود: «از تاجیکی کده...» در فارسی هر دو صورت معمول نیست.

درباره ی
املا و دستور زبان باختری
I و II

نوشته‌ی پروفیسور نیکولاس سیمز ویلیمز
ترجمه‌ی داکتر مهدی

یاد آوری:

این نوشته بخشی (فصل املا و دستور) از جلد اول کتاب «اسناد باختری» است که توسط زبان شناس نامدار انگلیس پروفیسور «نیکلاس سیمز ویلیمز» نوشته شده است. کتاب در سه جلد تالیف یافته، جلد اول شامل اسناد حقوقی و اقتصادی است؛ جلد دوم اسناد مذهبی و جلد سوم چاپ عکسی اسناد مجلدات اول و دوم است. اسناد مندرج در جلد اول این کتاب که از شمال افغانستان بدست آمده اند. در فاصله ی میان کشف کتیبه‌ی رباطک (۱۹۹۳) و کتیبه‌ی یکاولنگ(۲۰۰۳)، در چهار دسته مورد مطالعه قرار گرفته اند:

الف- اسناد تاریخ دار شامل اسناد A تا Y به شمول Ii و m ؛ (I و Ii در یک سال نوشته شده اند، m باز نویس M است)؛

ب- اسنادی که تاریخ آنها قطعی نیست، شامل اسناد aa تا ae ؛

ج- اسنادی شامل فهرستهای کوتاهِ اسامی و یا محاسبات، شامل اسناد af تا al؛

د- یادداشت های چوبی شامل اسناد am۱ تا am۲۹

شماره های پس از حروف – در سه دسته‌ی اول- عبارت است از شماره ی سطر (خودِ حروف، نام سند است). در دسته ی چهارم شماره ها خود نام سند هستند. مثلاً A۱۳ به معنای سطر سیزدهم سند A است؛ در حالیکه am۲۲ نام یکی از یادداشتهای چوبی است.

حقیر مجلد اول کتاب را زیر نام «اسناد زبان باختری» به زبان فارسی دری ترجمه کرده است. اما در ترجمه ی کتاب، ملاحظاتی پیش آمد که آنها را (ضمن کسب اجازه برای انتشار ترجمه ی فارسی کتاب) به مشوره‌ی مولف دانشمند گذاشتم؛ ملاحضات مذکور عبارتند از:

[پس از ذکر احترامات - در صدر نامه- به مولف کتاب]

متن انگلیسی کتاب را از ص ۲ (from northern afghan, Bactrian Documents) تا ص ۲۳۶ (پایان glossary) ترجمه کرده ام؛ با این استثنا ها:

۱- در Abbreviations در ترجمه ی متن از علایم اختصاری این صفحه استفاده نشده بلکه ترجمه ی کامل همان کلمه بکار رفته؛ مثلاً بجای Khot. که اختصار زبان ختنی (Khotanese) است، همینطور بجای adj. (اختصار adjective) ترجمه ی فارسی آن «صفت» بکار رفته است. بنا برین در صفحه ی جذول اختصارات که در متن انگلیسی کتاب آمده است، فقط این چند مورد را - بدون ترجمه همراه با توضیح- آورده ام: AOF، APAW، BAI، BSO(A)S، GMS، JRAS، NumH، SRAA، Stlr و TPS؛ بقیه را در ضمیمه ی متن ترجمه کردم.

۲- فقط عنوان Bibliography (کتاب شناسی) را ترجمه کردم، بقیه را بدون کم و کاست دوباره آوردم. (چون مولف از اصل کتب مذکور - که هیچ کدام به زبان فارسی نبوده و نیز ترجمه نشده- استفاده کرده است)

۳- اسنادی را که دارای دو رونوشت (copy) هستند و در متن انگلیسی هر دو (اکثراً بدون وجود اختلاف مهم) آورده شده اند، درینجا یک رونوشت (مثلاً C) بدون کم و کاست ترجمه شده، اما از رونوشت دوم (c۱)، همان موارد اختلافی یا اضافی یا کاستی آن در مقایسه با رونوشت (c) ذکر شده است؛ یعنی بنده از آوردن ترجمه ی تکراری رونوشت دوم خود داری کردم (باز هم مشوره ی شما را منتظرم)

۴- در ترجمه ی فارسی اسناد، شماره گذاری سطور را رعایت نکردم (یا بهتر است بگویم نتوانستم رعایت کنم)؛ ازینرو در ترجمه ی واژه نامه، استناد به واژه ها، به شماره ی سطور متن باختری - با الفبای یونانی- ارجاع

می شود. علاوتاً در این ترجمه، به ذکر یک یا دو سند (به عنوان محل کاربرد واژه ی مورد بحث) بسنده شده و از آوردن تمام موارد (چنانکه در متن انگلیسی رعایت شده) خود داری کرده ام (باز هم نظر شما را می خواهم، ضمیمه ی این یادداشت، ترجمه ی فارسی دری بخش «املا و دستور زبان باختری» را فرستادم تا با طرز کار من آشنا شوید).

۵- در ضمن ترجمه، اگر نظری داشتم، آنرا در پاورقی آوردم (با قید مترجم). مثلاً بنده در مورد خوانش شما از کلمه ی ταζιγο در سند W۲۵ موافق نیستم، و من آنرا تاجیک می خوانم نه عرب، چون کنار نام ترک آمده و این سنت از دیر باز در ادبیات این سرزمین رایج بوده، و غیره.

۶- فکر کردم ترجمه ی بخشهای فهرست معکوس (Reverse Index) و فهرست لغات (Index of words) تکرار بی حاصل بوده و حجم کتاب را اضافه می سازد. خواننده ی ترجمه ی فارسی کتاب، در ضمن مطالعه ی بخشهای متعدد کتاب، مخصوصاً در حین مطالعه ی بخش واژه نامه، با معنا و ریشه ی کلماتی که در این دو بخش آورده شده، کاملاً آشنا می شود؛ بنا برین لازم دیدم این دو بخش را نیز بدون ترجمه (به استثنای عنوان های شان) در اخیر کتاب چاپ کنم.

۷- اصل اسناد به خط یونانی را همینطور که شما در کتاب آورده اید – کاملاً دست نخورده دوباره در ترجمه ی فارسی دری آن چاپ می کنم.

۸- اسامی خاص را از بقیه ی واژه نامه جدا کردم – و بنا به اشاره ی که شما در مقدمه داشتید – آنرا بطور جداگانه، در اخیر واژه نامه آوردم.

۹- نظر من اینست که ابتدا بخش ها یا سکشن های دستور و واژه نامه را در یک نشریه ی معتبر (مثلاً در نامه ی فرهنگستان) به چاپ می رسانم؛ سپس (در صورت پیدا شدن ناشر) جمله را بصورت کتاب منتشر می کنم. ولی اگر از همین آغاز ناشر پیدا کنم، مجموع را در یک کتاب به چاپ می رسانم.

۱۰- به هر حال، فکر می کنم شش ماه دیگر نیاز دارم تا ترجمه ی خود را تصحیح و تنقیح نموده تایپ کنم و سپس به چاپ بسپارم (چون باید انتظار بکشم تا مجلدات دوم و سوم کتاب نیز بدستم برسد). در ضمن تقاضا دارم در مورد چگونگی استفاده از font بکار رفته در متن انگلیسی (که اینک به لطف شما در دست ما هست) ما را رهنمائی فرمائید.

۱۱- برای قابل فهم بودن نام کتاب به خواننده ی فارسی زبان، آنرا «اسناد [زبان] باختری» ترجمه کردم. چون کلمه ی «باختری» - به تنهائی- معنای «زبان باختری» را نمی دهد.[پایان نامه به مولف]

نویسنده هم اصل اسناد، و هم قطعات بر گرفته شده از اسناد را — که ضمن شرح دستور زبان به عنوان مثال ذکر کرده- با الفبای یونانی (با یک حرف اضافه P که آواز «ش» را می رساند) آورده است. برای قرائت دقیق آن قطعات اینک الفبای یونانی را با نام های حروف و خوانش انگلیسی آنان درینجا درج می کنم:

Α α	Aleph	Alpha
Β β	Beth	Beta
Γ γ	Gimel	Gamma
Δ δ	Daleth	Delta
Ε ε	He	Epsilon
Ζ ζ	Zayin	Zeta
Η η	Heth	Eta
Θ θ	Teth	Theta
Ι ι	Yodh	Iota
Κ κ	Kaph	Kappa
Λ λ	Lamed h	Lambda

Μ μ	Mem	Mu
Ν ν	Nun	Nu
Ξ ξ	Samekh	Xi
Ο ο	'Ayin	Omicron
Π π	Pe	Pi
Ρ ρ	Resh	Rho
Σ σ ς	Sin	Sigma
Τ τ	Taw	Tau
Υ υ	Waw	Upsilon
Φ φ	origin disputed (see text)	Phi
Χ χ		Chi
Ψ ψ		Psi
Ω ω	'Ayin	Omega

دیباچه

مجموعه ی حاضر که شامل دو جلد متن و یک جلد عکس اسناد خواهد بود، بر آن است که تا جای ممکن یکی از شور انگیز ترین کشفیات دو دهه ی پسین (قرن بیستم) را که شامل سلسله ی بیش از صد سند است و به طور دست نویس روی چرم، پارچه و چوب نوشته شده، در خود جا دهد.

ده سال پیش [سال دوهزار] اسناد باختری در دست ما محدود به کتیبه ی سرخ کوتل و نوشته های روی سکه ها و مهر ها بود. اکثر متن های دیگر یا ناخوانا بودند، یا غیر قابل فهم ویا هردو. از این رو کار برای رمز گشایی و خوانش اسناد جدید، مسابقه ی عظیم و هیجان انگیز بود. من گمان نمی کنم که همه ی سوالات را حل کرده باشم؛ با این حال من در استفاده از علامه ی ستاره و سوالیه صرفه جوئی می کنم. در حالی که همه چیز- بیش یا کم- غیر قطعی است، علامه ها به نظر من چنان می نمایند که گویا صفحه را بد شکل کرده اند، بدون آن که هیچ نشانه ی محسوس و معقولی از قطعی نبودن نسبی این یا آن شرح به دست دهد. ترجمه و تأویل من از متون اسناد، بدواً به تحلیل و تجزیه ی دستور و املای آنان، و بر مطالعه ی مقایسوی و موازی اسناد مختلف مبتنی است. تا جائی که ممکن بود وجه اشتقاق واژه ها را پیشنهاد کرده ام (به جز اسامی اشخاص که امیدوارم آن را به طور جداگانه منتشر سازم)، اما -- به طور عموم- این ها یافته های اند که زمینه های معنائی به دست آمده اند که صورت عکس آن به طور دلخواه، حینیکه این اسناد با اسناد مشابهی فرهنگ های کهنتری (چون بابلی، آرامی، یونانی و غیره) نیز وقتی با فرهنگ های همسایه ی این اسناد (چون فارسی میانه، پارتی، سغدی، ختنی، ترکی اویغوری، تبتی و از این قبیل) مقایسه شود، یک تفسیر در خور افزایش را ایجاب می کند.

اما پژوهش نشان می دهد که در ظهور و پیدایش اسناد باختری، تأخیر و تعلل نابجایی به کار رفته؛ و این نکته ای است که بنده از طرح آن با همکاران، نگرانی دارم. من امیدوارم که آنان خوانشی را که در این جا ارائه کرده ام، به قدر کافی موجه بیابند؛ حد اقل در چشم انداز طرح آنان، تألیف حاضر نقطه ی آغاز مفیدی برای تحقیقات آینده باشد. و من چشم به راه نقد و تقریظ، انتقاد و تصحیح آنان در همه ی مواردی هستم که بی تردید در خور اصلاح و تغییر هستند.

ترجمه ها به طور عموم- تا جای ممکن- تحت اللفظی است. و این در راستای ایجاد تسهیلات برای خوانش متون باختری است. سنوات منحصراً مطابق مبدائی است که در متون استعمال شده. نه برای آن که نقطه ی آغاز این تاریخ ایجاب بحث بیشتر را نمی کند (نقطه ی آغاز سال ۲۳۳بعد از میلاد- مطابق آنچه سیمز ویلیمز در 1999a نوشته است).

سه متن چاپ شده در این مجموعه (یعنی O، R و S) را فقط از راه مشاهده ی فتوکاپی (یعنی عکس برداری) آنان می شناسم؛ معهذا این ها را نیز شامل خوانش های ابتدایی ساختیم، چون اینان به دقت با اسناد دیگر قابل مقایسه هستند و از برخی جهات بر آنان روشنائی می اندازد.

از همکارانم «فرانجویس دوبلویس» (François de Blois)، «محمود جعفری- دهاقی»(Mahmoud Jaafari-Dehaghi)، «بوریس مرشک»(Boris Marshak)، و مخصوصاًاز «یوتاکا یوشیدا»(Yutaka Yoshida) به خاطر پیشنهادات گوناگون و به موقع شان در محل های ویژه ی زیرین؛ از «ایلیا گرشیویچ» (Ilya Gershevitch) که اجازه دادند به قطعه ی، مانوی باختری شان راجع سازم؛ و از «جولیان رابی»(Julian Raby) به خاطر ایجاد قلم مخصوص (Font) برای ثبت زبان باختری. در پایان این وظیفه ی پسندیده ی من است که از صاحبان این اسناد تشکری کنم که مرا در مطالعه و نشر امتیازی آنان مجاز دانستند:

آقای «محمد ریاض بابر»، آقای «سام فوگ»(Sam Fogg)، پروفیسور «ایکیو هیرایاما» (Ikuo Hirayama) و بالاتر از همه از «دکتر ناصر داوید خلیلی» (Dr Nasser David Khalili)

نیکولاس سیمز- ویلیمز

درباره‌ی املا و دستور زبان باختری

I. املا

۱.۱) حروف α و δ

در خط شکسته‌ی دستنوشتهای باختری، فرق گذاشتن میان حروف α و δ دشوار است؛ ازینرو حین برگردان تلفظ کلمات باختری به زبان دیگر، ترجیح تعیین یکی از این دو حرف یک مشکل دایمی است. در تعداد اندکی از اسناد. قرائت به هر دو حرف مانعی ندارد: βαμαδιγο یا βαμδδιγο (قرض، سند K۶)؛ αριστο یا δριστο (دستجمعی، سند N۱۴ ؛ بنده αριστο را به دلایل صرفی و اشتقاقی ترجیح می دهم- مولف). اما در اکثر دستنوشتها فقط قرائت به یک حرف مقدور است، زیرا قواعد آواشناسی و املای زبان باختری اجازه‌ی قرائت به هر دو حرف را نمیدهد؛ بطور مثال: κιρδδιμο (من می شوم، سند V۱۱) که نمیتوان آنرا κιραδιμο خواند، زیرا حرف δ قبل از مصوتهای کامی η و ι همواره – در متون متاخر باختری- مضاعف می باشد[۱] و این التزام املائی، نخستین تصدیق محکم خود را در سند iI می یابد (از سال ۲۶۰؛ τογαδδηιο و αβαυαγαδδιμο) . آخرین نمونه از استعمال منفرد حرف δ در موقعیت تعریف شده‌ی بالا، سند N است (از سال ۴۰۷ ؛ χανδιγο , δδιναρο در کنار διναρο , αβοδηιο در کنار

---

[۱] موارد شبیه تکرار وقوع δ بیش از ρ . چنانچه در δδραχμο (صورت قدیم آن δραχμο «درهم»)، و μοδδρο (صورت قدیم آن μολρο «مهر» است. صورت نوشتاری «δδρ » از سند L – سال ۳۷۹ به بعد- کار برد دارد. اما صورت نوشتاری «δδ» پیش از «a» κιρδδαμο (ما می شویم)، ظاهراً در سند L۲۲ منحصر به فرد است.

χανδδιγο)[۲]. یک مشکل خاص ولی آزار دهنده در مورد واژه ای است که معنای «مالک یا سالار» را می رساند، این کلمه در کتیبه‌ی سرخ کوتل بطور روشن و بدون ابهام χοαδηο نوشته شده است، و بنا بر همین استناد، بنده نام شخصی را که در ترکیب آن خدیو بود، اینگونه نوشتم: χοαδηολαδο (سند **A** از سال ۱۱۰). در سند **N** و متون بعدتر از آن، از قرار ظاهر، املای یکسانی به شکل χοδδηο دیده می شود که در نگاه اول خبط و اشتباه به نظر می آید. با اینحال، نظر به قانون املای حروف قبل از مصوتهای کامی η و ι - که پیش از این گفته آمد- می توان متوقع بود که حرف δ در این موضع باید مکرر نوشته شود. علاوتاً، پیشوند χοα در سند **J** (از سال ۲۹۵) و در اسناد بعد از آن،[۳] بطور منظم مرتباً به شکل – χο کوتاه می شود؛ در وجیزه یا عبارت «χοσινδο (οδο) χογαμο» (آزادانه و داوطلبانه) در اسناد **J-W** ، در برابر اسناد **A-F** که نوشته اند: « χοασινδο (οδο) χοακαμο» که، املای χοαδηο* در مورد پسین می تواند بطور مضاعف غیر عادی و خلاف قاعده بحساب آید. واقعیت املای χοδδηο ، با اندکی توسع در متن نیمه سنسکریت «Vakhudivah» که بر گردان « βαγο χοδδηο » و، توسط وام واژه‌ی باختری «خدیو» (xidēv) فارسی جدید (از جمله در شاهنامه) و، در اسناد سغدی «خدیو» (xyδyw) تائید می شود.

۱.۲) خط بالا سطری

---

[۲] ظاهراً یگانه استثنا (پس از کار برد δ) در یک سند متاخر (X) از سال ۵۲۷ است که در آن διναρο (با یک δ قبل از ι) آمده؛ این استثنا، شاید متاثر از روش مختصر سازی بوده که δδιναρο را «δι» می نوشتند.

[۳] کاهش و تبدیل χοα به χο ، در مراحل بعدی، عمومیت بیشتری پیدا کرد: شکلهای چون οαρσοχονδδιγο (در اسناد V و W)، σοχονο (سند X) و υαμαχονδο (باز هم در V و W)، در کنار شکلهای قدیمتر οαρσοχοανδο ، σαχοανο و υαμαχοανδο.

خط «بالا سطری» یا سر سطری (با طول نا معین) به عنوان علامه‌ی اختصاری به کار می رود. معمولاً این خط نمایانگر افتادگی یا حذف حرف υ در کلمه است: μαο بجای μαυο (ماه) یا πορο بجای πουρο (پسر). البته خط سر سطری، غیر از این می تواند نمایانگر اختصارات دیگری نیز باشد: βαγοβαο (سند **A**۷) بجای βαγοβαυδαγο (نام شخص) ، πιριρτο (سند **C**۷) بجای πιδοριρτο (سند **T**۱۱) βαστο بجای βαστaγο (بستن، بسته یا جلد شده).

استعمال خط بالا سطری به عنوان علامه‌ی اختصاری, قاعده‌ی مدونی ندارد؛ مثلاً برای اختصارχοηο بجای χοαδηο یا χοδδηο – که بسیار عمومیت دارد- این علامه هیچگاه به کار گرفته نشده است؛ همین طور در اختصار های μολρο (سند **F**۱۷) بجای μολρογο ، و ι δ (سند **ac**۳) بجای διναρο نیز این علامه بکار نه رفته است. از طرف دیگر، گاهی این علامه در جاهائی بکار رفته که اختصاری در میان نیست و زائد به نظر می رسد: διυαρο (در سند **C**۱۸ F)، δδιναρο (در سند **T**۱۹) و μολραγο (در سند **R**۲).

در متون متاخر- شروع از سند **T** (سال ۴۷۸)- خط سر سطری بالای تعداد زیادی از واژه ها کشیده شده که در ساختار خود ο یا οο دارند، که هر دو نماینده‌ی نیمه مصوت [w] اند: οαρσοχοδανο (اعجاز آمیز) ، χοδδηοαγγα (آمرانه)، βοοαδο (شاید)، ταοανο یا ταοοανο (خوب) . ταο یا ταοο (تو). احتمالاً ο نمایانگر نیمه مصوت [w] اختصاری از οο باشد. مواردی چون ταοοανο مثالهای برای نشان دادن استعمال زاید علامه‌ی اختصاری است که توضیح گردید. در عمل به درجات مختلف, خط سر سطری نمایانگر حضور [w] در کلمه است, که خود توضیحی است برای موارد نادری که در خواندن آنان ابهامی

وجود دارد. αβηοαλαχο (بدون، بغیر، در سند T۱۰ یا οαρζιαο (اجاره داری، در سندU۷)

۱.۳) پایانه‌ی واژه ها

در اسناد این مجموعه (اسناد باختری- I) هر کلمه ای به یک حرف مصوت پایان می یابد، معمولاً با حرف ο–. واژه های معدودی با حروف صامت پایان می یابند: οιγαλØ (گواهی) در سند **ac** ، نام های محل καλØ و αστωφ (در سند**O**) ، οοχωρ (مباحثه – مناقشه که معنای لغوی آن الماس شیشه بری یا تیر چهار پراست. سند **X**)، و υομαρογαρ (خزانه دار، گنجور، سند **Y**. چون هر یک از حروف φ ، ρ و ρ به یک دائره‌ی شبیه به حرف **O** ختم می شوند، این روشن است که این املا گاهی فقط برای ساده سازی ترسیمی واژه‌ی مورد نظر (که در مواردی موافق تائید هم شده) به کار گرفته می شود: οιγαλφο ، καλφο αστωφο ، οοχωρο و υομαρογαρο.

تعداد اندکی از واژه ها به ι- (جدا ازحرف تعریف ι) ختم می شوند. در aa که واضحاً یکی از قدیمی ترین اسناد است، نوشتن τι - بجای - το سازگارانه یا مرتب انجام شده است، بنابرین: οτι ، αγγιτι ، νιβοχτι ، و غیره؛ چنانکه در سند **C** آمده است: ναβιχτι [۲]. بخش دیگر از اسناد متأخر عادتاً املای οι- را (بجایο- یا οο-) در موضع پایانی [w] به کار برده است: αγρηοι و طور های دیگر (در سند -**E** **H**) ، γαοι (در سند**aj**)، ιαοι (B-L) ، ιαοοαρδοι (H) ، ταοι (B-L) ، ταοι (J، L) ، τοι (L) ، χοηοι (al،C) .

[۲] با اینحال، توالی ναβιχτιμοδδρογο در سند X۱ ، ναβιχτι قطعاً شامل پایانه‌ی ι نیست، اما می تواند اینطور تفسیر شود: ναβιχτο + ειμο + μοδδρογο ؛ همینطور در سند u۱ ναβιχτο εμοδδρογο .

در حالات دیگر، پایانه‌ی ι- در املاهای اندکی- آنهم آشکارا غرض اختصارات- به کار گرفته می شود: δι (در سند **ac**) بجای διναρο ، μαχιρσοβωστιγο در کنار μαχιρσβωστι (قرار داد خریداری، سند **J**) μορδδιιο در کنار μορδδι (مردن، سند **T**) παδαχρανηιο در کنار παδαχρανηι ، (شما اختیار دارید سند **T**)، πιδδιιο در کنار πιδδι (در این سند **T**).

II. صرف و نحو (قسمت اول)

۲.۱) اسامی، صفات و ضمایر

زبان باختری عصر کوشانی یک نظام شامل دو شماره یا عدد و دو حالت را تمثیل می کند, که در ریشه های مذکر بیان، در عام ترین اسم گونه ها, پایانه های ذیل را دارند: برای مستقیم مفرد ο- ؛ برای غیر مستقیم مفرد ι - یا ε - ؛ برای مستقیم جمع ε- ؛ برای غیر مستقیم جمع ανο- . در نتیجه از میان رفتن تفاوت ها میان مصوت های پایانی مصوتهای پایانی، این نظام به دو شکل کاهش یافته است: یک شکل بی علامت بدون پایانه (با املای پایانه ای ο- ، گاهگاهی ι- یا Ø ، طوریکه در بالا تذکر رفت) که در هر دو صورت مفرد و جمع مورد استعمال دارد؛ دوم شکل جمع علامت دار ανο- . ریشه های مونث بیان، از ریشه های مذکر آن دیگر قابل تمییز نیست: λιζο (دژ) که شکل کهنه تر آن (در کتیبه‌ی سرخ کوتل) λιζα ؛ اگر چه درینجا مثالهای منفردی در ریشه‌ی مونث وجود دارد که شباهت آنها به ریشه‌ی مذکر را نشان می دهد؛ پایانه های σο- و νζο- در صفت های مذکر, با پایانه های γο- و γγο- مذکر. مثالها از این قرار اند: ναβιχτιγο (نوشته شده)، مونث νοβιχτισο ، وτοροσαγγο (ترکی)، مونث τοροσανζο. βραδο یگانه اسمی

با ریشه‌ی r- است که تاثیر «نظام- حالت» را حفظ کرده است، با شکل جمع یا غیر مستقیم (؟) βραδαρο (تنها در سند F۱۰ که شاید اشتباه محض باشد) علاوه بر شکل بی علامت βραδο و شکل جمع بی قاعده‌ی βραδαρανο ، βραδρανο. عده‌ی قلیلی از اسما دارای جمع بی قاعده اند مثل πουρανανο ، πορανανο (پسران) ، Øροζινδινο و Øροζινδινανο (فرزندان). درباره‌ی طرز عمل اسامی معینی در نقش جمع به مباحث آتی مراجعه شود.

ضمایر و صفتهای مبهم توسط شکل مخصوص جمع متشخص می شوند؛ علامتی که در این تشخص بکار می رود υανο- است: ειμο (این، مفرد)، ειμουανο (اینها، جمع)، οισπο (تمام، کل) ، جمع. οισπουανο (کلیات). تاثیر جنسیت در «نظام ضمیر گونه» ، همانا تمایز میان رابطه‌ی جاندار κιδο ، ακιδο (کِی) و بی جان ασιδο ، σιδο (کدام) و تمایز میان ضمیر مبهم κισο (کسی) و σαγισο . σιγισο (چیزی) . قید و رابطه κοαδο . κοοαδο (کجا؛ پس آن) نیز بحیث «حالت مستقیم» مترادف به حالت مفعول- فاعلی ασιδο مورد استعمال دارد. شبیه به این، ضمایر اول و دوم شخص مفرد شکل غیر مستقیم μανο و ταο (گونه های ταοι ، ταοο) را از شکل فاعلی αζο (من) و το (تو) (گونه های τοι ، τοο ، τογο ، τοουο) متمایز می سازد. ضمایر منفصل بی تکیه اختصاصاً وظیفه‌ی «شکل غیر مستقیم» را ایفا می کنند؛ ضمایر منفصل عبارتند از اول شخص مفرد μο- ، دوم شخص مفرد δηιο- ، سوم شخص مفرد ηιο- و گونه های آنها، اول شخص جمع μηνο- ، دوم شخص جمع δηνο- ، سوم شخص جمع ηνο- ، ιηνο .

گاهی حرف اضافه‌ی αβο برای علامت دار کردن مفعول مستقیم استعمال می شود، مفعول مستقیم می تواند انسان باشد یا معرفه هر

دو: αδολδο αβο τωμαχο αβο λαδο... οιηλαμο «یا (اگر) ما باید ترا به محکمه ببریم» (سند J۲۴) . σηροτορκο σπισαμο αβο «ما خدمت سردار ترک را می کنیم» (سند۶S). دربارهٔی نقش علامتگذار αβο بر مفعول ماضی انتقالی به مباحث بعدی باید توجه داشت.

۲.۲) فعل ها

در زبان باختری، مانند سایر زبانهای ایرانی میانه, نظام فعلی بر برابری متقابل میان ریشه های حال و ماضی بنا یافته است. در موارد اندکی هر یک از دو اصل منتج از ریشهٔی مختلف است: - βο /κιρδο (شدن). λρινδο/ ληρ - (داشتن، نگهداشتن). برخی دیگر از فعل ها بر وجود یک ریشهٔی دومی ماضی گواهی می دهند که از ریشهٔی حال شکل گرفته اند؛ این عملیه را پسوند αδο- اجرا می کند: πιδοοασαδο که ریشه-ی ماضی πιδοοασ (بیان کردن). ریشه های ماضی دومی از ریشهٔی حال قابل پیش بینی هستند، ازینرو شامل مدخلهای فرهنگ نمی شوند.

۲.۲.۱) صیغه ها یا ساخت های بر گرفته از ریشهٔی حال

نشانه های صیغهٔی حال (حال اخباری)

اول شخص مفردημο- (تنها در سندC) ، ιμο-اول شخص جمع αμο-

دوم شخص مفرد ηι- (تنها در T) ، ηιο-دوم شخص جمع ηδο-

سوم شخص مفرد ιδο- (برای افعال صنف A) ، δο- (برای افعال صنفB)سوم شخص جمع ινδο-

پس از ریشه هائی با پایانهٔی -ι- ، اول شخص مفرد به املای احتمالی εμο- * پایان می یابد, به عنوان گواه غیر مستقیم توسط πιτιιεμαζο (پسوند αζο ضمیر فاعلی «من» است). دو صنف جداگانهٔی فعل (صنف A و صنف B)، تنها از صیغهٔی حال سوم شخص مفرد قابل تمیز اند.

(چنانچه در بالا دیدیم صنف A با ιδο- و صنف B با οδ- مشخص می گردند).

صیغه‌ی حال اخباری فعل «بودن» ، که در شکل دهی صیغه های ماضی و تام بحیث فعل کمکی بکار می رود، تا حدودی دارای اشکال بی قاعده است که شمار این اشکال بی تکیه (منفصل) نیز اند:

اول شخص مفرد متصل ημο- ، ιμο-اول شخص جمع متصل αμο – ، منفی ναμο

دوم شخص مفرد متصل ηιο-

سوم شخص مفرد αστο ، منفی νιστοسوم شخص جمع متصل ινδο- ، منفی νινδο

[حال] التزامی

اول شخص مفرد ανο-اول شخص جمع αμο-

سوم شخص مفرد αδο-سوم شخص جمع ινδαδο-

صیغه‌ی حال التزامی فعل «بودن» ، در شکل دهی یا ساختار صیغه‌ی ماضی التزامی نیز به کار می رود، شامل صیغه های ذیل: سوم شخص مفرد ασταδο (که واضحاً متصل بهαδο - است) ؛ اول شخص جمع متصل αμο- .

[حال] تمنائی یا ترجیحی

اول شخص مفرد ηιο-اول شخص جمع αμηιο- ؛ ινδηιο - (هر دو صیغه تنها در صنف A)

دوم شخص مفرد ηιο-دوم شخص جمع ηδο-

سوم شخص مفرد ηιο- ؛ δηιο- ، δδηιο- سوم شخص جمع ινδηιο- ، ενδδηιο- (پس از یک ریشه در –ι)

سوم شخص مفرد وجه ترجیحی βοιηιο (یعنی ورود ι - قبل از η-) (سند P۱۴) برای βοηιο*، βοοηιο* نشان دهنده‌ی کامی شدگی نیمه مصوت [W] را قبل از مصوت -η- است، چنانکه در ιαοιηδανο (در سند P۱۵ و غیره) برای ιαοηδανο (جاودان، ابدی، ازلی) و موارد مشابه دیگر.

زمان حال وجه ترجیحی فعل «بودن» که در ساختار ماضی ترجیحی بحیث معین فعل یا فعل کمکی کاربرد دارد. شاهد این مدعا تنها در سوم شخص مفرد دیده می شود: αστηιο ، (یعنی αστ (هست) + ηιο-).

نمونه های استعمال وجه ترجیحی بجای زمان ماضی نقلی (نا متعارف) بسیار نادر و غیر قطعی است؛ مثالهای ممکن آن عبارتند از: ιθδδηιο «همینطور واقع شد» (سند R۸).

παρο |υατ| ωζηιο (من قرضم را (نه) پرداختم) (سند aa۱۰).
(نقطه های زیر حروف به معنای قطعی نبودن خوانش است)

وجه امری

[دوم شخص مفرد| وجه امری ο- |دوم| شخص جمع وجه امریηδο-

شکل مختوم به پایانه‌ی ο- ، معمولاً دوم شخص مفرد است. اما در عبارت χοαρο οδο ληρηδο (سه بار در سند U) ، چنین می نماید که در گروه- صرفی برای دوم شخص جمع استعمال شده باشد. شکل κιρομο در سند U۱۱ ، با پسوند مفعول غیر صریح μο- (برای من یا به من)، دارای محتوای وجه امری می نماید، ولی فقره‌ی مورد بحث معیوب است.

اسم مصدر زمان حال

اسم مصدر زمان حال با پایانه‌ی ηιο- که یکجا یا مشابه با سایر اشکال عام اسم مصدر ماضی کاربرد دارد. فقط در اسناد متاخر C و aa دیده می شود.

وجه وصفی معلوم

شاهد آنرا فقط در شکلهای متروک با کاربرد صفات و اسم می بینیم: ζονδδιιο (زندگی)، οισηρινδο (مدعی).

۲.۲.۲) صیغه هائی با ریشه‌ی ماضی

تمامی ریشه های ماضی در زبان باختری δο یا το پایان می یابد. اکثر صیغه های فعل مسندی[د] از صیغه‌ی بی تکیه‌ی فعل معین «بودن» مشتق می شود که تمامی ریشه های ماضی در زبان باختری با پسوند –δ- یا -τ- ، پایان می یابد. در صیغگان پایینی یا «باب های صغیر» به خاطر ساده سازی، شکل عمومیت یافته با –δ- است، در حالیکه شکل δδ (δ مکرر) در متون متاخر (مخصوصاً قبل از مصوتهای کامی) نشان داده نشده است.

اساساً صیغه‌ی متعدی یا گذرا را که از ریشه ماضی مشتق شده است، با مفعول صریح یا مستقیم در مطابقت قرار دارد. جائیکه یک تمایز ممکن باشد، فاعل یا نهاد توسط صیغه‌ی غیر مستقیم، و مفعول یا گزاره توسط صیغه‌ی فاعلی تصریح می گردد در سند Fνf: οτομο το ... υιρτηιο ζηρο αζαδο «من ترا آزاد می گذارم، زیر». از سوی دیگر، مفعول صریح می تواند توسط حرف اضافه‌ی αβο علامت گذاری شود چنانکه در λαρσο βογδο κιδαβο βανοζινιιο ασο «(تو) کسی که کودک سلطنتی را از بیماری مصئون داشتی» (سند T۴f). حتا این ممکنست که نهاد توسط شکل غیر مستقیم تصریح گردد چنانکه در سند A۱۵f آمده است: αγγιτιδο αμαχο μανο- βαβο οδο πιδοκο αβο ραλικο ολο - «ما من، بب، و (من،) پیدُک- لیک را بحیث زن گرفتیم».

[د] Finite (فعل مسندی) : به فعلی گفته می سود که بدون احتیاج به فعل معین نتواند کار مسند را بکند: حنانکه در he comes و I go (مترحم)

[علامتها]ی زمان گذشته

اول شخص مفرد ιμο- δ-اول شخص جمع αμο- δ-

دوم شخص مفرد ηιο- δ -*

[سوم شخص مفرد] δο-سوم شخص جمع ινδο- δ-

زمان گذشته‌ی دوم شخص مفرد ماضی را فقط υιρτηιο که منفی آن ναυιρτηιο (از یک ریشه‌ی ماضی با پایانه‌ی است) το- تصدیق می کند. (مورد دوم شخص جمع این صیغه را بعداً ملاحظه می کنیم.) سازگاری صیغه‌ی بی علامت ریشه‌ی ساده با δο- یا το یا τι ، بدون فعل کمکی، تنها بطور انحصاری برای سوم شخص مفرد زمان گذشته قابل استعمال نیست، بلکه می تواند نقش جمع را نیز ایفا کند. وقتی فعل پیش از فاعل واقع شود، چنانکه واژه‌ی اول (یا گاهی دوم) «بند» مربوط باشد، ادات بی تکیه‌ی δο- می تواند به δο- یا το- الحاق گردد، که درین حالت صامت ها به شکل زیر به هم می پیوندند: (τι - یا) το- = δο- + -δ- . بعدتر

؛ -τ- + -δο =-τδιο ؛ -δδιδο

مثالها: πιδοοαστο (بیان شده، در سند **A**)، بعدتر πιδοοασαδδιδο (در سند **R**)؛ αγγιτιδο (رسیده، در سند **A**). واژه های دیگر گاهی به گرفتن علامت های δο- یا το- به صیغه‌ی در δο- یا το- پیوسته اند تبدیل می شوند زمان گذشته ، چنانکه در αβο) λαδαβο، (صیغه‌ی زمان گذشته) μο + -) πιδοοαυαδομο +زمان گذشته) شکلهای منفی زمان گذشته را بعداً مطالعه می کنیم.

وجه التزامی ماضی

سوم شخص مفرد αδο- δ-

یگانه شکلی که به این صیغه گواهی می دهد κιρδαδο (باید سبب شده باشد، در سند **X**۲۲ و غیره) است که در بندهای شرطی مربوط به زمان آینده (بالقوه قابل درگ) کاربرد دارد.

وجه تمنائی یا ترجیحی ماضی

سوم شخص مفرد، η- δ- (تنها در سند **T**) . ηιο- δ-

وجه تمنائی ماضی دو صورت کاربرد دارد: یکی در بندهای شرطی ماضی (نا قابل درک) مثل ασιδομηνο... λαδδηιο (چیزیکه ما شاید داده باشیم، در سند **J**۸) و صورت دیگر همچون ماضی نقلی بدون قوه‌ی کیفی مثل: ταδομο ωσο λαδδηιο (بدین ترتیب حالا من- ملک را- داده ام، در سند **V**۱۷).

سند **S**۱۲ چنان می نماید که ادات بی تکیه‌ی δο- به وجه تمنائی ماضی سوم شخص مفرد پیوسته باشد: οδο μαχο λαδδηδο ειο χοιησιιαοο «و ما دادیم این تعهد را» (جز اینکه این یک دوم شخص جمع ماضی است که با مفعول غیر مستقیم تائید می شود: برای شما این تعهد به واسطه ی ما داده شد).

ماضی مصدری

ماضی مصدری مشابه ریشه‌ی ماضی است. گاهگاهی ماضی مصدری توسط حرف اضافه‌ی αβο اداره می شود.[۴]

وجه وصفی ماضی

وجه ماضی وصفی در دو شکل وجود دارد: شکل اول آن با ریشه‌ی ماضی یکسان است، در حالیکه شکل دوم آن توسع ریشه‌ی ماضی است

---

[۴] من فکر می کردم که سکلا λριγδο ، δδριγδο (نگهداشتن) مثال سادی است از یک مورد کامی سدگی در ماضی مصدری؛ اما یوتاکا یوشیدا (Yutaka Yoshida) مرا ترغیب کرد تا بپذیرم که δδραγδο در سند X۱۸ ، همچنان یک ماضی مصدری است. و بنابرین تنوع و گوناگونی در تلفظ مربوط به کار دستور زبان نمیشود.
(سیمز ویلیامز - Cribb ۱۹۹۶ ص ۸۹)

که با معناهای پسوند γο- (انواع αγο-, ιγο - ογο- ، بعد تر همچنین ιιο- ، ι-) ، مونث ιοο- و شاید σο- ترکیب یافته است.[۷] هر دو نوع وجه وصفی ماضی مشترکاً به صورت صفت یا اسم استعمال شده اند. این دو نوع همچنان می توانند توسط کلمه ای با معنای «ضروری بودن» - βαρτ (؟) یا-γαοο تاثیر گذار باشند. صیغه ها یا شکلهای نوع اول، پایه و اساس زمان گذشته، وجه ماضی التزامی و وجه ماضی تمنائی در نظام فعل مسندی داخل هستند؛ در حالیکه نوع دوم برای ساختن صیغه های ماضی قریب و ماضی بعید به کار می روند.

ماضی قریب

سوم شخص جمع ινδο- γ-

یگانه شکل تائید شده‌ی صیغه‌ی ماضی قریب سوم شخص جمع، مرکب است از یک «وجه وصفی مجهول» در γο - + ινδο (عنصر صرفی) صیغه‌ی حال سوم شخص جمع فعلِ «بودن». تمایز میان ماضی قریب و حال ساده- از نظر معنا- همیشه ساده و روشن نیست، به طوری عادی، به صورت طبیعی به نتیجه‌ی زمان حال حادثه‌ی گذشته رجعت داده می شود، چنانکه در مثالهای مختلف ναβιχτιγίνδο (با املاهای گوناگون آن) نظر به نوشته های اسناد و واقعه‌ی مندرج در آنها مربوط می شود.

ماضی بعید

صیغه‌ی ماضی بعید سوم شخص جمع (وجه وصفی مجهول در γο- + سوم شخص جمع زمان گذشته‌ی فعل بودن) در سند M۴f دیده می شود: παρο κιρδδιγο ασταδινδο (پیش از این وام گرفته شده بود).

۲.۲.۳) نفی و نهی

---

[۷] [νοβιχτισο (نوشته شده، نوشتار) در سند A۱۲ و شاید πιδορωφσο - به معنای دوست دختر در سند A۱۸f.۲۰ - یگانه شکلهای مونث هستند؛ اگر این یکی تحلیل یافته‌ی شکل مونث πιδορωβδαγο* (دریافت شده) باشد، یعنی با از دست دادن -δ- و همگونی یعنی تبدیل γο به σο]

در اکثر موارد، علامت نفی و نهی، پیشوندهای να و μα می باشد. پیش از یک مصوت، پیشوندهای مذکور به - ν و –μ تقلیل می یابند: νωζιδο (مسئولیت نیست، سند H۱۰) ، μαζο (نه من، سند T۱۵). در اسناد متأخر (از O به اینسو) پیشوندها - اکثراً- بعنوان واژه‌ی جدا نوشته شده اند: ναυο یا ναγο و μαυο و μαγο.

صیغه‌ی سوم شخص زمان گذشته، توسط پیشوند -να منفی ساخته نمی شود، اما با سوم شخص مفرد و سوم شخص جمع منفی زمان حال فعل «بودن» ، همان که پیش از ریشه‌ی ماضی صرف ناشدنی می آید: سوم شخص مفرد παραλαδο νιστο παραλαδο (مثبت) ، سوم شخص جمع νινδο αγγιτο αγγιτινδο (مثبت). صیغه‌ی منفی زمان گذشته‌ی سوم شخص مفرد، صریحاً قابل تمیز از صیغه‌ی منفی ماضی مصدری است، ماضی مصدری پیشوند - να دارد: ναγιρτο (شکایت نکردن، سند Q۲۶). مثال منحصر به فرد صیغه‌ی منفی اول شخص زمان گذشته ριιαδο ναμο (سند P۱۳) است که از همان راه شکل گرفته که صیغه های سوم شخص، اما ναυιρτηιο (سند F۱۶) ، یگانه نمونه ای صیغه‌ی زمان گذشته‌ی دوم شخص مفرد، نشان می دهد که این نمونه استعمال عام نداشته است.

در مورد وجه شرطی، تمایز روشنی میان صیغه های منفی - که بیان درباره‌ی آینده و وضعیت فرضی را نفی می کند، وصیغه های نهی که رساننده‌ی آرزوی منفی است، وجود دارد. قطعه‌ی آتی که در آن، اینکه ναυο وظیفه‌ی μαυο را در یک سلسله‌ی از عبارت های ضمنی پیش می برد، امر استثنائی است: ... μανο παδαχρανο βοοαδο υαρσο κισο μαδο ... οδο μαυο μαναγυο πορο φροζινδαν [ανο] οδο ναυο ανδαρο βρηδαγανιο ... γανο ζοδο μαρδο οδο ναυο παχριιο «شاید هیچ کس سلطه نداشته باشد ... نه من ...، نه پسر من (و) اخلافم، نه (کس) دیگر

(مرد) از خانواده‌ی بریدگ، نه یک مردی که در این خانواده زاده شود، و نه رابطه ای به سبب ازدواج) سند T۱۶f.

در وجه تمنائی یا ترجیحی فقط صیغه های نهی را در اسناد، می توان یافت(نه منفی را). صیغه‌ی نهی μαυοσινδηιο حتا در سند A۱۹ و ۲۰ بکار رفته است؛ در آن سند صیغه‌ی تمنی به صورت بیان (فرضی) طرح شده است. معهذا من بخود اجازه داده نفی اول شخص مفرد وجه تمنائی را باز سازی نمودم: [νατ] ωζηιο (من نه پرداختم) (؟) در سند aa۱۰ چون نا محتمل می نماید که - μα در وجه تمنائی بعنوان علامت منفی در مفاد یک وجه نقلی زمان گذشته، به کار رفته باشد.

۲.۲.۴) مفرد و جمع

استعمال سوم شخص مفرد و جمع تا اندازه ای نا سازگار می نماید. از یک طرف صیغه‌ی بی علامت زمان گذشته- شامل ریشه‌ی ماضی ساده، بدون فعل کمکی، تنها بطور ویژه برای صیغه‌ی مفرد قابل استعمال نیست؛ بلکه همچنان میتواند با یک مفعول که به تعقیب آن قرار میگیرد و توسط جمع عددی و منطقی متشخص میگردد، در حالت توافق (انطباق) قرار گیرد؛ مثال: αγγιτο μανο ... δδραχμο κοαδαγ ο γ «از کواد سه درهم دریافت کردم» (M۲f). از طرف دیگر صیغه های سوم شخص جمع در ινδο - ، گاهی توسط یک اسمی که نه رسماً و نه منطقاً جمع شمرده میشود، تائید می گردد اما همان شاید جمع به حساب آید. مثال روشن آن οαυαγο (رسماً) همان که چندین بار بحیث موضوع مؤید یا ضمنی برای αγγιτινδο / νινδο αγγιτο (دریافت کرده اند/ نه کرده اند) واقع شده است (اگر چه در سند F۱۵ مفرد عمل شده است). مثالهای ممکن دیگر αβδδινο (عادت) و σπασο (خدمت- سپاس) هستند, اما چنین می نماید که محتملاً وجیزه های چون αβδδινινδο «این عادت است» (سند P۱۹ و غیره) و ... ακιδδηιο σπασο

ιvδο «آنکه خدمت می کند. خدمتگذار.» (سند V۲f) در بر گیرنده‌ی سوم شخص جمع غیر شخصی (بدون فاعل) هستند، اسم مسند واقع می شود تا پیرو؛ به همین ترتیب صیغه‌ی غیر شخصی زمان گذشته‌ی سوم شخص πιδοοασαδδιvδο «اعلام شده، آوازه افتاده» (سند ad۴) و صیغه‌ی ماضی قریب سوم شخص جمع σαγονδο ... ναβιχτιγιvδο «طوریکه بیان شد» (سند۱۳، J۱۸). شکل اخیر مرجح خواهد بود تا وقتیکه صیغه‌ی ماضی قریب سوم شخص مفرد وجود ندارد (مقایسه کنید با استعمال سوم شخص مفرد زمان حال در وجیزه‌ی عام ναβισιδο ... - σαγονδ «چیزیکه در خط است» سند J۳۰f و غیره. درباره‌ی ابستعمال (ظاهراً) صیغه های مفرد و جمع گروه صرفی در وجه الزامی به ۲.۲.۱ (در بالا) مراجعه کنید.

واقعیت شکل Xοδδηο تا خدی توسط Vakhudiva نیمه سانسکریت به مثابه ی یک سند (Xοδδηο Baro (Numh ۲۴۴ و وام واژه ای باختری Xidev در) NP شاهنامه و غیره Xy yw (سغدی تائید می شود . (Sunderman, ۱۹۹۷, p ۱۵۵) .

چنانچه در صفحه ۲۵ کتاب سیمیز ویلیامز، چاپ ۲۰۰۵، تذکر یافته است، در بعضی از نوشته ها δ به طور ویژه ای به شکل زاویه وار به کار رفته است. (شبیه عدد .(δ=۴ این علامت که در اینجا Δ تفسیر شده است، تا قبل از دوران یفتلی ها تاید و تصدیق نشده است. چنین به نظر می رسد که دراسناد یافته شده از Guzgam (R, S, Ss, Uu) به طور خاص معمول بوده است .

ولی نمونه های آن در اسناد) al, X از δ در سند BDl فرق نمی شود(، jh, jg, jf, jdو اسناد ننگی سفیدک .Lee - sims - w. ۲۰۰۳, p) (۱۵ .۱۶۵نیز واقع گردیده است Δ .معمولا با δ قابل تعویض نیست. زیرا موارد کار برد آن فقط به چند حالت به خصوص محدود است .

(i)

Δ (ii)در کلمه ی خارجی» ηBoΔaλo یفتلی» و مشتقات آن (در کنار ηBoΔaλo) و در» KapoΔapo سرکارگر» (در کنار KapoΔapo)که آن هم یک وام واژه است. به کار برده شده است :

Δ (iii)در تماس مستقیم با حرف بعدیp ، هم در وام واژه ی Δpaxmo drachmaدر کنار paxmoδδ و هم در حالاتی که Δ یک حرفه کهنه ای λ را نمایندگی کند. واقع می گردد Δpwromiyo : قبلا(λ* pwyo .)δδpwφo . CE Δpootavo قبلا .) λpootavo (
Δpiyδδivδo تنگی سفیدک، خط پنجم، . CF δδpiyδo, قبلا plyδoλ).

Δ (iv)قبل از ماد ۴ در) Δlvapo در کنارδδlvapo ، قبلا (δlvapo.) ΠlΔllo در کنار Πlδδllo) و Δ۴Bavpo واقع می گردد .

حداقل در حالاتی که در (iii) و (iv) ذکر گردید، Δ مانند δδ عمل می کند. شاید δδ و Δ به طور واضح مشخص کننده ی خدای [d] زمانی قبول گردید که δ در بسیاری از جاها به شکل [t] سایشی تلفظ می گردید .

در عین حال یک گزینه ی واضح δ در je به شکلolδo ، خط هشتم و wζaδro ، خط دهم تصدیق شده است. من تا هنوز ای گزینه را منحیث Δ نقل ننموده ام، زیرا معلوم نیست که هر دو یک عمل کنند ...

۲.۲.۵) خط بالاسطری

خط «بالاسطری» با سر سطری (با طول نامعین) به عنوان علامه ی اختصاری به کار می رود. معمولا این خط نمایانگر افتادگی یا حذف حرف vدر کلمه است Mao .به جای) Mavo ماه) یا Πopo به جای Πovpo(پسر). البته خط سرسطری غیر از این می تواند نمایانگر اختصارات دیگری نیز باشد :

(BaroBaoسند (Av به جای) BaroBavδaro نام شخص (
(Πlplptoسند (Cv به جای» Πlδoplpto میراث) Moλpo .«سند

(R ۲۱به جای» Moλporo سند بستر یا جلد شده«،) Baσto سند T
(۱۱به جای» Baσtaro ملزم«، σtaδo به جای» σtaδlvδo آنها
بوده اند» (سند.(CF۴

در این قضیه ی آخر گمان میرود که ابتدا σtaδo سوم شخص مفرد زمان حال نوشته شده باشد و بعدا با اضافه نمودن علامه اختصاری به خاطر نشان دادن پایانه ی سوم شخص جمع اصلاح گردیده است (به بحث ۲.۲.۷ در زیر مراجعه شود، خط ...(۱a

استعمال خط بالاسطری به عنوان علامه ی اختصاری. قاعده ی مدرنی ندارد؛ مثلا برای اختصار Xσμo به جای Xoaδμo یا Xoδδμo که بسیار عمومیت دارد ـ این علامه ـ هیچ گاه به کار گرفته نشده است .

همین طور در اختصارهای) Moλpo سند (Flv به جای Moλpoγo) δl .سند (ac۳ به جای δlvapo نیز این **علامه** به کار نرفته است. از طرف دیگر گاهی این علامه در جاهایی به کار رفته که اختصاری در میان نیست و زاید به نظر می رسد) δlvapo :در سند(C۱۸F ، δδlvapo)در سند (T۱۹ و) Moλpoγo در سند .(R۲

در متون متاخر ـ شروع از سند) T سال ۴۷۸). خط سرسطری بالای تعداد زیادی از واژه ها کشیده شده است که در ساختار خود o یا oo دارند و هر دو نماینده ی نیم مصوت [w] اند» oapσoroδavo :اعجاز آمیز«،» xoδδγoarra آمرانه«،» Booaδo شاید Taoavo «یا » Taooavoخوب Tao «یا» Taoo تو». مثالهای نادری در نوشته های خیلی ابتدایی دیده می شود» vaoaζo :نواز» (سند(Cg۱۶ ، Koaδo »آن» (در سند» [T]ao . (Co۵ تو» (در سند (xk۵ » KaBooavδapζoBlδoرایزن به جای مسن .«

دلیل این کاربرد شاید آن باشد که o نمایانگر نیمه مصوت [w] اختصاری از oo است، موادی چون Taooavo مثالهای برای نشان دادن

استعمال زاید علامه ی اختصاری است که توضیح گردید. در عمل به درجات مختلف، خط بالاسطری نمایانگر [w] در کلمه است که برای تفسیر اشکال بالقوه ی مبهم، مهم تلقی می گردد [warzyaw] : « Oapζlao اجاره داری» (سند Vv) یا» aBηooλaxa بدون، به غیر *) Oaλaxo به عوض «بدون)« aλaxo * سند .(T۱۰.

۳.۲.۶) پایانه ی واژه ها

در این اسناد (اسناد باختری ـ (I هر کلمه ی به یک حرف مصوت پایان می یابد، معمولا با حرف ـ o به استثنای چند املای اختصار شده که به آدرس نوشته شده در عقب یک نامه (مانند kλλ، به جای نام شخص kaλoolapδaγ، سند (Cg۱۵ محدود میٔ شود، تنها هجاهای که به حروف صامت ختم می شوند، اینها اند» olγφ :گواهی» (سند .(ac نام های محل) «سند σtwφ, Kaλφ, aσtwφ (o،» Ooxwp نزاع) (x و» vamaporap گنجینه» (سند .(Y چون هر یک از حروف .ρ, p φ به یک دایره ی شبیه حرف o ختم می شوند. واضحا این املا گاهی فقط برای ساده سازی ترسیمی واژه ی مورد نظر (در معنی موارد تصدیق گردیده است) به کار گرفته می شود ,*vomaprapo, ooxwpo : aσtwφo*, Kaλφo*, olγaλφo.

حرف اخر w فقط در واژه ی vamw که یک بار به مثابه ی یک گزینه و یا (سند (za۶ املای غلط» vaμwo هندی Namo «و چندین بار در پشت یک نام به طور اختصار واژه ی ایرانی» vahwσo بیعت» تصدیق گردیده است. به طور مساوی یک اختصار عمومی va برای واژه ی vapwσo است. این طور املا همچنان یک بار در لفظ منفی (سند (ed۸ واقع گردیده است. چنانچه) ma سند (ja۱۲ به طور نهی کننده عمل می کند) .معمولا هر دو لفظ بدین ترتیب . va .. Ma و به طور پیشوند واژه ی بعدی نوشته می شوند (.

تعداد اندکی واژه ها به حرف) l- به استثنای خود حرف تعریف (l ختم می شوند. در سند xp پایانه ی زمان آینده ی وصفی (fut.pt) به طور دوامدار aγl نوشته شده است. در سند aa که ظاهرا از قدیمی ترین اسناد است، tl به طور دوامدار به جای To نوشته شده است: از این رو VlBxtl, aγγltl, Otl و غیره؛ CF همچنان با T در سند VaBixtl, CC در سند C[۶] .در بعضی از اسناد دیگر که هیچ کدام بعدتر از سند ما نیستند، بر حسب عادت املای) .ol به جای o- یا (oo- را اجرای حرف آخر [w] یا [u] به کار می برند) aγpnol :سند (E-H و گزینه های) Bool سند (Xb (γaol سند(aj ،) ζaol اسناد(xe ,ch ، (B-L. Ci) laol ، Laoapδaol و گزینه های (H, ba, cg, eg, eh,xb) Kapaol, اسناد) γool . γol .(cp , cm اسناد) Vaptaol (ci, eg, xh سند (ba، Taol[۱] ،) Taol[۲] (B-L, ba, xl, xg) Taool اسناد (J, L. Jc (c, al, ci, cg) Tool. Toc و .ul پایانه ی l- فقط در چند املا که آن هم به شکل اختصار است، واقع می گردد، مانند) δl سند (ac به جای Παλγlγo، MaxlpσoBwotl در کنار» MaxlpσoBwσTiγo در حال نزاع» (سند Παδapxpavμ .(T در کنار Παδaxpavμlo تو اقتدار داری؟ (سند Πlδδl .(T در کنار» Πlδδllo در این» (سند T).

III. صرف و نحو (قسمت دوم)

۳.۱) اسامی، صفات و ضمایر

زبان باختری عصر کوشانی یک نظام شامل دو شماره یا عدد و دو حالت را تمثیل می کند که در ریشه های مذکر بیان، در عام ترین اسم گونه ها، پایانه های ذیل را دارند: برای مستقیم مفرد i-o برای غیر مستقیم مفرد l- یا :e برای مستقیم جمع ε- برای غیر مستقیم جمع-

avo.در نتیجه ی از میان رفتن تفاوت ها میان مصوت های پایانی .این نظام به دو شکل کاهش یافته است: یک شکل بی علامت بدون پایانه (با املای پایانه ی o- گاهگاهی با پایانه ی l- یا φ طوریکه در بالا تذکر رفت) که در هر دو صورت مفرد و جمع مورد استعمال دارد. دوم شکل) λιξοدژ) که شکل کهنه تر آن (در کتیبه ی سرخ کوتل λιξο (است. اگر چه در این جا مثال های منفردی در ریشه ی مونث وجود دارد که شباهت آنها را به ریشه ی مذکر نشان میدهد؛ پایانه های σο- و νξο- در صفت های مذکر با پایانه های - γο و - γγο مذکر. مثال ها از این قرار اند :

» vaBιxTιγoنوشته شده»، مونث voBιxTιγo و topoσaγγo »ترکی». مونث - Topoσavξo حرف تعریف l که در یک مونث قدیمی» Laμapγo چمن زار» و اما یک مخنث قدیمی lapwσo »روز» lavlpaλμoCF «صندلی»، سرخ کوتل) واقع گردیده است. ندرتا به شکل مونث la- کاربرد دارد» Bpoδo .برادر» ظاهرا یگانه اسمی با ریشه ی r- است که تاثیر «نظام ـ حالت» را با شکل جمع یا غیر مستقیم (؟) Bpaδapo (تنها در سند F۱۰ که شاید اشتباه محض باشد) بر علاوه شکل بی علامت Bpaδo و شکل جمع بی قاعده ی Bpaδavoتعویض شد .[۷](حفظ کرده است. عده ای قلیلی از اسمادارای جمع بی قاعده اند، مانند» Πovpavavo, Πopavovo پسران«، » φpoξlvδlvavo . φpoξlvδlvoفرزندان» و غیره (در کنار Πopavoمعمول و .(φpoξlvδavo درباره ی طرز عمل اسامی معین در نقش جمع به مباحث ۲.۲.۷ مراجعه شود .

ضمایر و صفات ضمیری (شبیه ضمیر) توسط شکل مخصوص جمع در - ovavoمشخص می شوند. مانند εimo این. جمعεimovovo . » olσΠoکل». جمع . olσπvavo

تاثیر جنسیت در نظام ـ ضمیری همانا تمایز میان رابطه ی جاندار « aklδo, Klδo کی» و بی جان» σιδο, aσιδο چیزی» می باشد. قید « Kooaδo, Koaδo کجا» نیز به حیث حالت مستقیم مترادف به حالت مفعول فاعلی kιδo, aσιδo مورد ا ستعمال دارند .

ضمایر اول و دوم شخص مفرد، شکل غیر مستقیم movo و Tao)گونه های (Taoo, Tao, Taool از شکل فاعلی» aζo من» و Tol »تو» (گونه های (Tool, To, Too, Toγo, Toovo متمایز می سازد. ضمایر منفصل بی تکیه اختصاصا وظیفه ی شکل غیر مستقیم را ایفا می کند، ضمایر منفصل عبارت اند از اول شخص مفرد Mo– دوم شخص مفرد δnlo سوم شخص مفرد nlo و گونه های آنها، اول شخص جمع Mnvo دوم شخص جمع δnvo سوم شخص جمع- ηvo ، voιη.

فعل ها

در زبان باختری، مانند سایر زبان ها ایرانی میانه، نظام فعلی بر برابری متقابل میان ریشه های حال و ماضی بنا یافته است. تعداد اندکی از فعل ها، ظاهراً بدون گذاشتن فرق، دو گزینه ی ریشه زبان حال را که یکی توسط کام تلفظ می گردد و دومی نمی گردد، مورد استعمال قرار می دهد (vipmap – vipmηp – πιδooaσ – πιδooησ – Xoaη – xoμ).در برخی از موارد هر یک از دو اصل (زبان حال و ماضی) منتج از ریشه ی مختلف است، مانند» aBap - / aγaδo آوردن / λplγδo - « » Bo-شدن» μpo / aγaδo «آمدن» ληp - / λplγδo «داشتن، نگهداشتن». بعضی دیگری از فعل ها بر وجود یک ریشه ی دومی ماضی گواهی می دهند که از ریشه ی ماضی» πιδooaσaδo بیان کردن» (ریشه های ماضی دومی از ریشه ی حال قابل پیش بینی هستند، از این رو شامل مدخل های فرهنگ نمی شوند.)

زمان حال (اخباری)

اول شخص مفرد εmo, -εımo, - ımo, - ηmo- اول شخص جمع amo

دوم شخص مفرد) ηlo یک بار در سند T۸ به شکل (μι- دوم شخص جمع) οηδ یک بار در سند ee۱۳ به شکل (μδδο سوم شخص مفرد) ıδoبرای افعال صنف) δo (A صنف (B سوم شخص جمع ıvδo

گاهگاهی ضمیر فاعلی aζo منحیث پسوند با شکلهای از فعل اول شخص مفرد که معنای «تضمین کردن، وعده کردن» را می دهد مورد کاربرد قرار بگیرند) πıtllemaζo :سند .(N۱۰.

) Maζo [ı.....]سندjgv . نوشته ی متن ملاحظه گردد(. CF همچنان در مبحث ۲.۲.۳ در مورد اول شخص مفرد، در زیر .

املاهای معمول برای پایانه ی اول شخص مفرد از این قرار اند ηmo :) -در اسناد اولیه و بعد از پایانه ی صیغه به حرف (l و lmo شکل های) εlmoفقط φpomllem در سند (dc۸ و) - εmo به طور غیر مستقیم توسط πιTιιεmoξo تصدیق شده است «من تضمین می نمایم». به بالا مراجعه شود) در کلمات علی الظاهر به پایانه ی صیغه ئی -l- محدود است .

دو صنف جداگانه ی فعل (صنف A و صنف (B تنها از صیغه ی حال سوم شخص م فرد قابل تمیزاند. در مورد حال سوم شخص مفرد مفعولی (؟ ( )» vabıσıδoاین) نوشته شده است» به فهرست معانی VaBlσ S.V مراجعه گردد .

صیغه ی حال اخباری فعل «بودن» که در شکل دهی صیغه های ماضی و تام به حیث فعل کمکی به کار می رود. تا حدودی دارای اشکال بی قاعده است: شماری از این اشکال بی تکیه (منفصل) نیز می باشند :

اول شخص مفرد متصل ηιο بعدها به شکل ιμο نیز آمده است (سندهای (jg, xm

اول شخص جمع متصل

[زبان حال] التزامی

اول شخص مفرد avo اول شخص جمع amo

سوم شخص مفرد aδo سوم شخص جمع lvδδo، lvδaδo

تنها کلمه ی vaTwζδo که در سند k۳ به شکل منفی سوم شخص مفرد التزامی (vatWζaδo*) ذکر گردیده است. شاید اشتباه باشد، زیرا در هیچ جای آن پایانه ی معمول شخص سوم مفرد التزامی aδo به شکل - δoاختصار نگردیده است[۹].

هر چند در صیغه ی نسبتا کمیاب شخص سوم التزامی. شکل lvδδo lvδaδo (Boolvδaδo نسبت به eb۱۷. x۲۸) سند)Boolvδaδo سند) klmlvδaδo (dc۴F. X۳۱ سند : (cm۱۳ منفی vηpolvδaδo (ljh۱۱)و شاید هم اصلی، زیاد غیر معمول نیست (CF .به مبحث ۲.۲.۳ در مورد δδo- در کنار δaδo- برای سوم شخص ماضی التزامی، مراجعه نمائید.)

صیغه ی حال التزامی فعل «بودن» در شکل دهی یاساختار صیغه ی ماضی التزامی نیز به کار می رود، شامل صیغه های ذیل: اول شخص مفرد متصل avo- ، سوم شخص مفرد aσtaiδao متصل) δo, -aδo- اخری منحیث فعل کمکی ماضی التزامی)، منفی .vaδo

حال تمنائی یا ترجیحی

اول شخص مفردηlo

دوم شخص مفرد - ηιο - ,(?)ιιο

سوم شخص مفرد ηιο ,ιιο- ;δηιο- ,δδηιο-

گزینه - ιιο به عوض - ηιο برای شخص سوم تمنائی (vakιpιιaηpoιιo, aσtιιo)بهتر صدق می کند، ولی یگانه مثال آن برای دوم شخص مفرد کلمه ی مبهمφoptιιo ، منفی vaφoptιιo است. چون این شکل در دست خط های و ق ... بده است که حالت های

دیگری -ι- به عوض شکل کهنه تری)—η سند های eb و (ec در آن ذکر است. زیاد احتمال دارد که این یک گزینه ی (با اختصار) دوم شخص مفرد ترجیحی φoptιιηo باشد. ولی هیچ کس نمی تواند احتمال آن را که این یک گزینه ی دوم شخص مفرد تاکیدی باشد، رد کند

شکل سوم شخص جمع در (کلمه ی εvδδηιo (ـ (فقط در سند j۲۰ ، abζιιεvδδηιo)شاید به صیغه های که به حرف -ι- ختم می شوند CF)، در بالا در مورد اول شخص مفرد حال-ειmo ، εmo* به آن اشاره شد محدود شده است. در مورد مثال های دیگری از شکل کهنه ی سوم شخص جمع ترجیحی در lvδo- به نمبر ۱۶ مراجعه گردد .

صیغه ی حال ترجیحی فعل «بودن» که در شکل دهی ساختار صیغه ی ماضی ترجیحی نیز از آن استفاده شده است. شکل های ذیل را دارند: دوم شخص مفرد متصل (?) ηlo``- ؛ سوم شخص مفرد aσtιιo, aσtηlo)آخری فقط در سند ec آمده است)، متصلηlo- ، (?)alo-'' سوم شخص جمع متصل) lvδμlo- فقط منحیث فعل کمکی ماضی ترجیحی تصدیق شده است. در غیر آن صورت) voσlvδηlo سند (A۲۸ به ηlo (lvδ) voσlvδباید اصلاح شود .)

در BDI دو متن به گونه ی مثال ارائه گردیده است (کاربرد زمان ماضی ترجیحی «نامیده به طور تشریحی». هر چند) lθδδηo+ سند (R۸ به گونه ی موثرتر ιaδavμlo خوانده می شود (به مبحث ۲.۲.۲ در زیر مراجعه شود). حالانکه) [vat]wζηlo سند (aa۱۰ اگر متن تخریب شده به صورت درست احیا گردد. در حقیقت حالتی را در گذشته بیان می کند : « πapo[vat]wζηloمن [نه] می توانستم / می خواستم قرض را بپردازم» (به عوض حرف «من قرض را [نه] پرداختم» چنانچه در BDI ذکر شده است.CF :)

همچنان» taδolavo xobo vaζavηlo پس شما جایداد او را به

رسمیت می شناختید» (سند .(bg ۹ در مورد آن به مبحث ۲.۲.۸ در زیر رجوع فرمائید .

]حال[تاکیدی

دوم شخص مفردo-

سوم شخص مفرد o- ,l-

چون حروف صدا داری که توسط o و l به نمایش گذاشته می شود، در زمان این اسناد ناپدید شدند. شکل های تاکیدی ما نند دوم شخص مفرد امری به طور موثر بدون اختتام باقی می مانند. املای l- فقط بعد از [W] .CF)به مبحث ۱.۳ در بالا رجوع شود) برای شخص سوم مفرد تاکیدی) Boolسند (xbv واقع می گردد .

شکل های بدون اختتام دوم شخص مفرد که به طور عباره های فرعی واقع می گردند، می توانند منحیث صیغه های تاکیدی به شمار آیند. شکل های مشابه که در عباره های اصلی یا مستقل رونما می گردند در واژه نامه به گونه ی دوم شخص مفرد امری تعریف شده اند، در حالی که در اصل عبارت های فوق به طور کل به حیث صیغه های تاکیدی گماشته نمی شود. شکل های سوم شخص مفرد امری در عباره های اصلی و فرعی دیده می شوند .

یکم مثالی از اول شخص مفرد تاکیدی) ζονο سند (Cn۱۰F می باشد، ولی چنین به نظر می رسد که این یک اشتباه املایی برای اول شخص مفرد التزامی ζavavo است، که در موارد مشابه دیگر نیز واقع گردیده است .

وجه امری

دوم شخص مفرد o- دوم شخص جمع -lδo, -ηδδo, -ηδo

چنانچه در بالا تذکر یافته است، بعضی از شکل های که در واژه نامه به طور دوم شخص مفرد امری آمده اند، صیغه های تاکیدی ی باشند. شکل

) klpomoسند (V۱۱ ظاهرا دارای یک وجه امری دوم شخص مفرد است که با مفعول غیر مستقیم» mo- برای من» همراه شده است، ولی متن خراب است. املای معمول برای دوم شخص جمع امری ηδo- است: گزینه های) ηδδo- سندهای eb۱۶ و (ee۱۴ و) lδo- سندهای eb۵ و ۹) هر کدام فقط دو بار تصدیق شده اند .

مصدر زمان حال

من در BDI مصدر زمان حال را با پایانه ی ηlo- که یک جا یا مشابه با سایر اشکال عام مصدر ماضی کاربرد دارد و فقط در اسناد C۱۸ (λAηlo)و [ηlo] xoηvηlo olσηp) aa3o دیده می شود، بدیهی می پندارم. هر چند λaηlo که در نتیجه ی اصلاح تفسیر) aBlvδaηo به واژه نامه ی .S.V مراجعه فرمائید) به دست آمده است، به طور قطعی سوم شخص مفرد ترجیحی می باشد. چنانچه توسط یوشیدا (سال ۲۰۰۳ صفحه ۱۵۷) اشاره شده است، متن نادرست نگهداری شده ای سندaa ، به زحمت می تواند اساس گمانه زنی برای یک طبقه ی تایید نگردیده ی دستوری به حساب آید .

با در نظر داشت این واقعیت که متن همسان سند C۱۵-۱۷ دارای » klδavo ... Xoavδo olσapδo aBζllηlo)کی دعوا (یا (مباحثه را ادامه خواهد داد») دو مصدر متعلق به سوم شخص ترجیحی aBζllηlo است، احتمال دارد که سند aa۲۹F دو ترجیحی و یک مصدر داشته باشد :

» Klδavo .. [σ] lγσo xaηoηlo olσap[δoaB] ζllηlo کی دعوای چیزی (یا) مباحثه را ادامه خواهد داد «

وجه وصفی معلوم

شاهد آن را فقط در شکل های متروک با کاربرد صفات و اسم می بینیم» ζoolvδoγo :زندگی، زنده» olσηplvδo «مدعی .«

وجه وصفی آینده

وجه وصفی آینده در صیغه ی αγl- تنها در سند xp تصدیق شده است. علمکرد آن طوری است که گوئی فصل متناهی است که موضوع آن در مورد هر شخص و یا عدد می تواند باشد :

paδaγl) aζo πlσo Wv[poηo]ζδo نوشته شده است)

δaλδo ، xp۱۱F(سند» (من باید به حضور اهرمزد بروم paoaγl »

To[Xoη]o oδaλo Xoaσpao πlσowvpoηζδo ηpσaγl

]»حضور] شما به من ضرر نخواهد رساند» (سند .(xp۱۴ وجه وصفی

[taσ]lδavo σaxoavo aσta[a]γl آینده فعل «بودن «چنانچه در

»با وجود هر نوع اختلاف ممکنه» (سند (xp۱۴ ذکر گردیده است، aσtaγlمی باشد .

اگر) olvlpavo در سند (bd۵ یک وجه وصفی لازمی باشد، «بگذارید که مراعت گردد» ترکیب آن احتمالا از زبان فارسی میانه به عاریت گرفته شده است .

۳.۲) صیغه هائی با ریشه ی کامل

دو یا سه شکل منفرد فعل «بودن» احتمالا از صیغه کامل OIRAN ترکیب شده است (به کتاب سمیز ویلیامز طبع ۲۰۰۵، صفحه ۲۴b رجوع گردد). شکل اصلی آن در عباره ی» oto lθaavaσlδo و طوری اتفاق افتاد که) (=oδot-δo+av+aδlδo?) «سند (Rv-۸ به گونه ی سوم شخص مفرد متصل کامل) ؟ av- (آمده است .

در صورتی که این تحلیل درست باشد، عباره ی همسان laδavηlo » aσlδoطوری اتفاق می افتد که» (سند (Ttv احتمالا دارای یکشخص سوم مفرد متصل ترجیحی که به گونه ی یک شکل فرعی از av- مشتق شده است، باشد. در مورد آن که شاید alo- که در πopδδlγalo »شاید بدهکار باشد [باشم]» یا «شاید بدهکار بوده اندن[ام]» آمده است (سند(jev ، یک گزینه ی قرار دادی همان شکل avηlo باشد به مبحث ۱۱ در بالا مراجعه فرمائید .

۲.۲.۳صیغه هائی با ریشه ی ماضی

تمامی ریشه های ماضی در زبان باختری به δo یا π/to پایان می یابد. اکثر صیغه های فعل مسندی از صیغه ی بی تکیه ی فعل کمکی »بودن» مشتق می شود، تمامی ریشه های ماضی در زبان باختری باختری با پسوند δ- یا T پایان می یابد. در صیغگان پائینی یا «باب های صغیره» به خاطر ساده سازی، شکل عمومیت یافته δ- است، در حالی که شکل δδ δ)مکرر) در متون متاخر (مخصوصا قبل از مصوت های کامی) نشان داده نشد است .

ماضی [اخباری [

اول شخص مفردδ-ηmo, -δ-lmo-

اول شخص جمعδ-amo- ، منفی) δo+vamo تنها در سند (P۱۳

دوم شخص مفردδηlo- ، م نفی) va+-δ-ηlo تنها در سند(F۱۶

دوم شخص جمع) δ-nδo- تنها در سند (S۱۲

سوم شخص مفردδo- ، منفیvlσto+δo

سوم شخص جمعδ-lvδo- ، منفی vlvδo+-δo

در مورد شکل های منفی زمان ماضی به مبحث ۲.۲.۴ که در ذیل آمده است رجوع نمائید. دوم شخص مفرد منفی با ریشه ی ماضی-T- ، تنها دروازه ی) vavlptηlo سند (F۱۶ تائید گردیده است .

در جائی که فعل قبل از فاعل به مثابه ی کمله ی اول (بعضا دوم) در عباره واقع گردد، حرف ربط δo- می تواند منحیث پیوند سوم شخص مفرد ماضی در -δ- یا -T- به کار رود که در این صورت حروف بی صدا قرار ذیل ترکیب می گردند :

)یا To = δo- + δo- (Tl- بعدا . δδlδo ;T-+-δo=-Tlδo-

مثال ها» πlδooaσato :اعلان گردیده است» (سند ۸) بعدا (πlδooσaδδlδoسندهای» aγγltlδo (Nn, R بدست آمده است»

(سند .(A سایر کلمات بعضا به حیث پسوند سوم شخص مفرد ماضی به کار می روند، مانند) πlδooavaδomo سوم شخص مفرد ماضی- Mo+، λaδaBo سوم شخص مفرد ماضی .(aBo + اما در زمینه ی زمان حال اخباری) به مبحث ۲.۲.۱، بالا رجوع گردد) ضمیر فاعلی aζo می تواند به حیث پسوند شکل اول شخص مفرد فعل» πltll ضمانت کردن) πltaδ(δ)lm[a]ζ[o] «سند (Ss۶ به کار رود .

وجه التزامی ماضی

سوم شخص مفرد -δ-aδo ,-δ-δo ، منفی) vaδo+-δo تنها در سند (be۱۷سوم شخص مفرد یگانه شکل وجه التزامی ماضی است که تائید گردیده است. چنانچه توقع می رود، املای معمول δ-aδo- است، ولی گزینه ی (xl۱۲) klpδδo(p۱۱, ba۱۶F, ۲۶f(/); oavmopδδo سند) -δ-δo(aγγitδo (eg۳F به طور مکرر اتفاق می افتد که مانع تلقی شدن آن به مثابه ی یک اشتباه محض می گردد. (چنانچه درسند BDI فرض گردیده بود ۲.۲.۱۰ . CF (در مبحث فوق در مورد lvδδo- در کنار wδaδo در وجه التزامی سوم شخص مفرد زمان حال .

وجه التزامی ماضی اکثرا برای بیان وضعیت بالقوه ی تحقق پذیر به کار می رود، مانند xoBo λaσomlpoπlδo aδaλδo « πapoζlδaδoو اگر لاس میر به نسبت بدهکاری اش محروم می گردید» (سند .(XK۶F ولی حداقل در یک مورد وضعیت تحقق ناپذیر ماضی را بیان می نماید (یک طرز عمل که معمولا به واسطه ی زمان ماضی تمنائی تکمیل می گردد)؛

Taδomo ... avδapo πpoapζo vlσto otaδo σkoaδamo ... vapγo toγδaδo

»دارائی های دیگری در اختیار نداشتم ... که به وسیله ی آن ... بدهکاری هایم پرداخته میشد.» (سند (Nn۱۱F

وجه تمنائی ماضی

سوم شخص مفرد) δ-ηlo- قبلا -η-δ- سند(T۶ ، منفی-δ-+va
) ηloتنها (ed۸سوم شخص جمع) δ-lvδηlo- فقط سندهای c۱۵ ، (۱۶

وجه تمنائی ماضی حرف در مورد سوم شخص به کار گرفته شده است و چنین استعمال می گردد :

i. برای بیان وضعیت یک عمل گزارش شده در گذشته، مانند معلومات به دست آمده ی شفاهی. در این نوع کاربرد وجه تمنائی ماضی، همیشه با حرف تعریف avo- همراهی می شود، (به مبحث ۲.۲.۸ در زیر مراجعه نمائید). بدون حرف taδo tlxono πltaδηlo koaδo : «koδo λavηmo سپس حضور شما وعده نمود: یک سگ برای) شما) (خواهم) داد» (سند .(cc۹-۱۱

ii. برای بیان یک حالت ماضی تحقق ناپذیر، مانند kaλδolηvo : aγaδηlo taδomo πlσo to xoηo lavamγo φoptaδηlo «اگر آنها میاوردند (شان(، عین آن را برای حضور شما می فرستادم» (سند cd۱۰-۱۳): taδomηvo ... avδapo σaγlσo taol vlσto «aotaδo aσlδomηvo ... λaδδηlo دارائی دیگری در اختیار نداشتم ... که تحویل می دادم» (سند .(j۸

iii. برای ایراد در زمان حال یا وجه وصفی حال، مانند taδomo : «wσo λaδδηlo بنابراین، حالا (بدین وسیله) داده ام (املاک را)» (سند δoγγo πltllam oδo maxo πltaδδηlo aklδo aklδo ؛v۱۷) «بنابراین، تضمین می کنم و (بدینوسیله) تضمین گردید که» (سند (v۳۲ «maxo loxoσo aBσlσtηlo دعوای ما (بدینوسیله) حل گردید» (سند S۱۰F)

مصدر

گاهگاهی ماضی مصدری توسط .مصدر با ریشه ی ماضی همانند است حرف اضافه ی aBo اداره می شود.[۴] مانند: lθaσaγwvδo aσvwvo

باید چنانچه (یکی) عروس خود را طوری که» παρδο aΒολρlγδο مورد رفتار قرار دهد» (سند A۱۴F).

شکل اتصال فعل «بودن» بعضا با مصدر طور ذیل پسوند می گردد :
؛(ecʌ سند) avo- ، مصدر + اول شخص مفرد شرطی Vaγatavo
یک .(XnʌF سند) ηlo- ، مصدر + دوم شخص مفرد حالvltaδηlo
مناسب (است)» چنانچه با » πορδο مصدر می تواند با کلمه ی ماقبل
برای ما) مناسب (خواهد بود) که)» πορδ-aγγπο اخیر در o- حذف
و به وسیله ی صوت د اخلی در (X۱۹ دریافت نمائیم» (سند πορδο-
اجرای (توافقنامه) هستم» مرکب طوری که) من مجبور به» γlpδ- avo
(πορδο= + مصدر klpδο + اول شخص مفرد التزامی avo-) گردد
(سند ckv).

۳.۳) مفرد و جمع

کاربرد شخص سوم مفرد و جمع ظاهرا متناقض است. از یک طرف یک اسمی که در آن تعداد نشان داده نشده است ولی منطقا شکل جمع را دارد، می تواند یک فعل سوم شخص مفرد را ا داره کند، مثلا σaγγxipδο aσογwpo παρoγwpo pao μορηγο σταδο ... «خانواده (و) اقارب (و) طایفه ی سنگ خرد، نوکران پادشاه بوده اند». (سند cg۴F). «من ... سه درهم .. کارد را به دست Γγιτο μavo ... δδpaxm γ آورده ام»؛ (سند k۲f)؛ ταδιτηvo aσo xoβo kaδγo aσβapo aσταδο oδο vaμo σιδο τapo aβο papo aσβapo aσταδο ταδοιηvo aζoηλδο «هر قدر اسب سواریکه در خانه (به درست رس) و به همینگونه در شهر موجود باشند، تو باید آنها را به بیرون بکشی» (سند cav-۱۰). چنانچه در مثالها نشان داده شده است. این گونه قرارداد که در آن ریشه ی ماضی کلمه بدون فعل کمکی وجود داشته باشد ــ احتمالا از اینروست که برای تعیین اعداد، بی علامت تلقی گردیده است ــ در هر دو

حرف ربط سوم شخص مفرد و شکل های شفاهی با یک پایانه ی واضح سوم شخص مفرد دیده می شود.

از طرف دیگر، شکل های سوم شخص جمع ιvδo– گاهی با اسمی مطابقت می کند که اصولا و منطقا جمع نیست. در این حالات، اسم می تواند مترادف جمع تلقی گردد. واضح ترین مثال آن oavaγo «قیمت» است که چندین مرتبه به شکل مفعول واضح و تلویحی /aγγιτιvδo vιvδo aγγoτo «به دست نیاورده ایم» (باوجود این که در سند F۱۵ مفرد ذکر شده است) به کار برده شده است. مثالهای احتمالی دیگر از این قراراند: τaoavo «خوب» در سندهای jh۱۱، (?)۱۲F و Uu۱۷F و aζδo «معلومات» در سند Cp۲۳-۵. از طرف دیگر ، عباره های چون aβδδιvιvδo «(این) عرف است» (سند P۱۹ و غیره) و akιδδηιo σπaσo ... ιvδo «کی وظیفه دارد» (سند v۲F) شاید نشان ندهد که aβδδιvo «عرف» و σπaσo «وظیفه» می تواند منحیث جمع تفسیر شوند، بلکه یک سوم شخص جمع غیر شخصی و همچنان موجودیت اسم منحیث گذاره به جای فاعل را تصدیق کند.

همچنان در سوم شخص جمع ماضی غیر شخصیπιδooaσaδδιvδo از آنجائی که شکل وجه و صفی آینده سوم شخص مفرد حال در عباره ی σaγovδ ... vaβισιo «چنانچه نوشته شده است» (سند j۳۰F و غیره) در مغایرت قرار می گیرد) وجود نداشته است، این شکل آخر ترجیح داده شده است. تناسب میان شکل های دوم شخص مفرد و دوم شخص جمع از ویژگی های حروفیست که برای مشخص کردن بیشتر از یک شخص مورد استفاده قرار می گیرند. در بعضی از این گونه حالات چندین حدس به میان می آید که نویسنده هر دو فراموش می نموده هاست که به کی بنویسد. در حالات دیگر چنین برداشت می شود که نویسنده به نکته ی معین و یا دستور خاص در یک از نامه هایش به طور اخص اشاره می نماید. کاربرد

سوم شخص مفرد امری واضح در ترکیب نزدیک با یک جمع در عباره ی مکرر xoapo aδoληδo (اسناد U۱۶F, ۱۰, ۱۷F) نسبتا متفاوت است.

احتمالا این عبارت یک حالت انحنای جمعی صرف فعل است که ـ بنابراین این واقعیت که دوم شخص مفرد امری به طور موثر پایان ناپذیر و از این رو بی علامت است ـ ممکن گردیده است. در مباحث بالا در مورد مبهم بودن شکل بی علامت حرف ربط سوم شخص مفرد تذکر یافته است.

- لفظ یا حرف متصل avo– از گروه

لفظ avo– همیشه آخرین متصل عباره ی نخستین است که به تعقیب لفظ δo– و ضمیر متصل (اگر وجود داشته باشد) می آید. کاربرد آن می تواند به طور وسیع «فرضی» تعریف شود. در زمان حال تمنائی ویا حال شرطی اغلبا با یک فعل ضمیمه می گردد و به طور نمونه در ترکیبات مقید استفاده می شد؛ مثلا kaλδava aζo βaβo aλaζo πιδoτo avδapo oλo kιpιvδηιo aλo aζaδo πιδopwφσo ληpιvdηιo σιδavo paλιko μavoσιvδηιo τaδavo λavιvδηιo τaoavo «اگر من، باب، یا من. پیدوک (آن) دیگر را به همسری (ما) بگیریم یا یک (زن را) به طور مجانی کنیز نگهداریم کنیم که را لیک موافقیت نداشته باشد، پس (ما) جریمه خواهیم پرداخت...) (سند ۲۱-A۱۹):

Oτavo oaλo paτapavo kaλδavo aβo to xoηo xoaδo λpoγo oγvavo «و پس من بسیار خوشحال خواهم شد که من خودم حضور شما را صحت مند ببینم» (سند ۸-ci۲ و در همه جا). بعضی اوقات avo– با یک وجه وصفی آینده (فقط در سند xp) و حال اخباری به عضو شکل هنجاری واقع می شود.

لفظ avo– همراه با ماضی تمنائی (ندرتا ماضی ساده ba۶f ، ch۹f، c۱۴f) بیانگر آن است که یک عمل گزارش شده در گذشته شایعه است.

vιβιxτηmo koaδavo xoaδηooavιvδo xapaγavo aβo τo xoηo πιδooavaδηιo koaδavo aβo pιζμo aβo ιoxpoopλo napγo aββoδaxμo aσταδηιo τaδavo aσo μapγo

αββοδοχμο παροοιρτηιο «(حضور شما) به من نوشته اند که خدیور وانبد خراگان به حضور شما توسل جسته اند (میگویند): در چمن زار یوخش ویرل در ایزم یک نهر آب بود و سپس آن نهر از چمن زار بسته شد» (سند bg۵-۷).

در قضیه ی این چنین روایت طویل، لفظ avo– همیشه در اول دو تک عباره تکرار نمی شود:

Ταδavo ... ι ποσο αβο ιαοαρδαο[ι] νιptηιο οτοιηνο ιαοαρδαοι χοαρδηιο οδο[va]ρτηιο οταvo ταοι χοβavavo αβο δαθρομαρηγο βραδο οδαβο βρavριγο ζιδο «گوسفندان به داخل غلجات رفته بودند و غلجات را خوردند و ضایع کردند و چوپانان شما برادر و خواهر زاده ی دتش گر یک را زدند» (سند ba۵-۷). به همین گونه یک نوع کاربرد همسان آن در زبان حال تمنائی نیز دیده شده است، مثلا vaβιχτηmo koaδavo vaoaζo χaραγavo αβο χοηοι πιδοοavaδηιο koaδο αβο ιοχροοιρλο ζaμιγο aστηιο «حضور شما به من نوشته ا ند که نواز خرگان به ا رباب توسل جسته اند (می گویند): در یوخش ویرل یک (قطعه) زمین است» (ci۴F)؛ θao χοavδο koaδ[avo pw] β[ι] γο a[σπο] ... οηλιvδηιο «(شما) گفتید بنابراین بهمن، که افراد او[ب] اسب ها را (بدور) می برند» (سند cm۶F). هر چند در سند abo, bg۹-+ حال تمنائی باید به گذشته اشاره کند، زیرا منحیث بخشی از روایت گزارش شده ی که در آن جمله ی نسل ها گذشته ی تمنائی اند، واقع می گردد.

در این حالت، حال تمنائی شاید با ترکیب دو کا ربرد (همراه با – avo) این را بیان نماید که روایت شایعه است، ولی در عین زمان به یک حالت گذشته نیز اشاره دارد؛ (نهایتا به مبحث حال تمنائی ۲.۲.۲ در بالا رجوع گردد): ταδοιavo χοβο vaζavηιο « پس شما (این را به حیث) جایداد او به رسیمت نخواهید شناخت» (به جای «شما نشناختید...»).

چهار
تاریخ زبان عربی

ا. درباره ی زبان های سامی

۱.۱) خانواده ی زبانهای آسیایی- آفریقایی

اصطلاح زبانهای آسیایی- آفریقایی، بر مجموعه ی بزرگی از زبانهای غرب آسیا و شمال و شرق افریقا اطلاق می شود. این زبانها را به پنج شاخه ی معروف تقسیم نموده اند: سامی، بربری، مصری باستان، کوشی و چادی. زبان عربی جزء شاخه ی سامی زبانهای آسیایی- آفریقایی است.

بعضی از دانشمندان اصطلاحات «زبانهای آسیایی- آفریقایی» و «زبانهای حامی- سامی» را یکی دانسته اند؛ زبان های بربری سودان، هوساء، فولبا، زبانهای کوشی (بشاریه، بجّه، ماهو، جالا، سومالی) را شامل خانواده ی زبان حامی می دانند. اما، حقیقت اینست که این دو اصطلاح مترادف هم نیستند. چنانکه زبان «فولبا» در خانواده ی زبانهای آسیایی- آفریقایی شامل نیست، در حالیکه عده ای از دانشمندان آنرا شامل این خانواده و جزء زبانهای حامی می دانند. به همین ترتیب زبان «هوساء» جزو زبانهای حامی- سامی نیست در حالیکه جزء خانواده ی زبانهای آسیایی- آفریقایی هست.

وجه مشترک این زبانها در بعضی از ویژگیهای ساختاری است، یعنی همه ی این زبانها به اصل واحدی که از آن منشعب شده اند، باز می گردند و سپس در طول تاریخ خصوصیات و ممیزات آنها از هم دور شده است.

۱.۲) زبانهای سامی

وجود خانواده ی زبانی به نام سامی، از آنجا فهمیده شد که آشنایان با دو زبان عربی و عبری- در عصر اسلامی- وجود شباهتها و قرابتها میان این دو را درک نمودند؛ سپس مقایسه ی این دو با زبان سریانی، وجود رابطه میان هر سه را ثابت ساخت. گویا ابن حزم اولین کسی بوده که گفته این

زبانها از یک اصل منشعب شده اند.

اما پژوهشگران غربی در قرن شانزدهم، حین مطالعه و تحقیق روی کتاب مقدس که به زبان عبری قدیم است، برای فهم بعضی از جنبه های غامض متن عبری عهد قدیم (تورات)، از زبان عربی استفاده کردند. پس تحقیق در مورد زبان عربی و ارتباط آن با خانواده ای از زبانها، با جنبش اصلاحات دینی یکجا آغاز گردید. متن عهد قدیم، به زبان عبری است، اما دو سِفر آن به زبان آرامی است؛ این امر باعث گردید که به زبان آرامی نیز توجه صورت گیرد. پس تحقیق حول زبانهای سامی باستان از مطالعه ی تورات که به زبانهای عبری و آرامی است، آغاز گردید، و برای فهم آنان از زبان عربی که زنده و مشهور بوده، استفاده صورت گرفت.

در قرن هفدهم عضو دیگر این خانواده یعنی زبان «جعز» (حبشی باستان) شناخته شد. شلویشر (Schlözer) اولین کسی بود که کوشید نام مشترکی به زبانهای عبری، عربی، آرامی و حبشی پیدا کند؛ او به نامگذاری فرزندان نوح- سام، حام و یافث – تمسک جست. کلارز با توجه به شباهت نامهای بعضی از این زبانها، با اسامی فرزندان سام بن نوح، نام «زبانهای سامی» را بر آن نهاد. فقط بعد از تحقیق روی زبانهای هندواروپایی- در قرن نزده- بود که مبنای روشمندی برای صنف بندی زبان های سامی بوجود آمد. علاوتاً محققین به پژوهشهای تاریخی و باستان شناسی نیز توجه کردند که بدینوسیله زبانهای دیگر این خانواده چون عربی جنوبی، اکدی و فنیقی را نیز شناسایی نمودند. گزینینوس زبان شناس آلمانی نحو و فرهنگ زبان عربی و آرامی را نوشت. او اولین کسی است که رمزهای خط مسند– یعنی خطی که نقشهای باستانی یمن به آن نوشته شده بود- را کشف نمود.

تحقیق منحصر به متون دینی و کتبیه های باستانی نماند؛ عده ای از دانشمندان به تحقیق در لهجه های جدید عربی و آرامی و زبان های سامی

جدید در حبشه پرداختند. طی این تحقیقات دریافتند که زبان مصری قدیم (قبطی)، اختلاف عمده یی با زبانهای سامی ندارد. بروگش (Brugsch) گفته بود «زبان باستانی مصر، سامی است». ارمان (Erman) زبانشناس دیگر حرف بروگش را تفسیر نموده و در همین رابطه او گفت که زبان مصر قدیم در زمانی نزدیک (متأخر) از خانواده ی زبانهای سامی جدا شده و چند هزار سال است که راه مستقلانه در پیش گرفته است. همین رابطه را میان زبانهای مسما به حامی، با زبانهای سامی تشریح نمود. با این تفاوت که زبانهای حامی در زمان دورتر از زبانهای سامی جدا شده اند. پس مشترکات زبان مصری قدیم با خانواده ی زبانهای سامی، بیشتر از زبانهای خانواده ی حامی است.

زبان دیگری که در مرحله ی بسیار کهن از شاخه ی سامی جدا شده، زبان نومیدی است. این زبان در نقشهای باستانی لیبی حک شده است. نکته ای را که روسلر تاکید می کند اینست که این جدایی در شرق قلمرو زبانهای سامی رخ داده، پس از آن اقوام متکلم به این زبان به غرب کوچیده اند، و این امر سبب شده که زبان مذکور تا حد زیادی در جریان متفاوت از دیگران تحول کند. در زبان نومیدی واجهای حلقی وجود ندارد؛ اما در زبان سومالی که در حکم خواهر زبان نومیدی است، این آواها وجود دارد؛ پس معلوم می شود که زبان نومیدی، ضمن تحول، این آواها را از دست داده است. زبان نومیدی را مادر زبانهای بربری خوانده اند؛ وجه اشتقاق بعضی از واژگان نومیدی و بربری بر اساس مقایسه با زبانهای سامی شرقی روشن شده است. مثلاً کلمه ی «بنُ» در زبان نومیدی و زبانهای بربری، در زبان سامی مشرق به کلمه ی «بیِت» تعبیر می شود. این مطلب یعنی اینکه زبان نومیدی از واژگان زبانی مربوط به «بنا و ساختمان» کلمه ای را اشتقاق کرد که «بیت» (خانه) را نشان می دهد، در حالیکه زبانهای سامی مشرق از همین واژه ی زبانی، کلمه هایی را اشتقاق کردند که بر ارتباط

جنسی با آن، یعنی زن و فرزند دار شدن از او را نشان می دهد، و هر دو معنا را در واژه ی عربی «بنی»، «بنی البیت» (خانه را ساخت) و «بنی بالمرأة» (بر او وارد شد) می یابیم. گویی فعل عربی «بنی»، دو معنا را در بر دارد: «بناء البیت و البناء بالمرأة» (یعنی وارد شدن بر زن و صاحب فرزند شدن).

اما واژه ی عربی «بیت» در رابطه با فعل «بات» یعنی شب را سپری کرد، می باشد که از واژه ی مخالف آن است. از نظر زبان شناسی این نوع استدلال برای اثبات سامی بودن زبان نومیدی کافی است. با اینحال، مشکل اصلی پژوهش در این زمینه، از یکطرف تصویری بودن خط مصری و غیر آوایی بودن واژگان آن است، از طرف دیگر قلیل بودن نقشهای نومیدی است.

اما وجود ویژگیهای ساختاری مشترک در هر یک از شاخه های پنجگانه ی خانواده ی آسیایی- آفریقایی، ثابت شده؛ مهمترین این ویژگیها عبارتند از: وجود تای تأنیث برای تفکیک مذکر و مونث. کاربرد نون وقایه برای ارتباط دو واحد صرفی (بجای ضَرَبی، ضَرَبنی)، وجود ضمایر متصل، به کارگیری واو همچون حرف عله که در بسیاری از مواقع حذف می شود، و تشکیل تعدادی از مشتقها با ساختهایی که با میم شروع می شوند، مثل اسم مکان و اسم مفعول در عربی. بررسیهای دشوار مذکور نشان دهنده ی عدم استقلال شاخه ی زبانهای سامی، و ارتباط آنها با خانواده ی زبانهای آسیایی- افریقایی است.

۱.۳) ممیزات مشترک زبانهای سامی

۱.۳.۱) ممیزات آوایی

آواهای لبی (ب و م) و آواهای دندانی (دال و تا) تقریباً در تمام زبانهای سامی وجود دارد. آواهای حلقی و آواهای اطباق، در هیچ یک از زبانهای اروپایی مشاهده نمی شود. آواهای حلقی عبارتند از ع غ ح خ هـ ء.

آواهای طباق که در تمام زبان های سامی وجود دارند عبارتند از ق ص ط. این دو گروه تقریباً – با درجه های مختلف- در تمام زبانهای سامی حضور دارند. زبان عربی در مقایسه با سایر زبانهای سامی، دارای بیشترین آواهای حلقی و طباق است.

بی تردید منظور از حضور این آواها در یک زبان، حضور تمایز دهنده ی آنهاست؛ فی المثل آواز همزه در کلمه ی Abart قبل از A به گوش می رسد، اما کدام تمایزی ایجاد نمی کند. یعنی تلفظ کلمه ی مذکور بدون آوای شبیه همزه، معنای دیگری ندارد. مثل اینکه در کلمات عربی سأل و سال، وجود آن در کلمه ی اول، معنایی، و عدم آن در کلمه ی دوم معنای دیگری را تداعی می کند.

عده ای باور دارند که آواهای حلقی در زبان سامی اولیه وجود داشته؛ پس زبان عربی، مثّل اعلای زبان سامی است، چون اکثر آن آواها را حفظ کرده است. در حالیکه زبانهای دیگر سامی، بخشی از شش آوای حلقی را حفظ کرده اند. در زبان مَهری که ادامه ی تازه ای از عربی جنوب است (عربی شمال نیز ادامه ی عربی جنوب است) آوای ع وجود ندارد. در زبانهای سامی منطقه ی شام- قبل از اسلام- دو آوای حلقی حا و خاء وجود ندارد. به همین ترتیب زبان اکدی نیز فاقد اکثر آواهای حلقی است و فقط همزه و خاء را داراست.

اعم آواهای اطباق عبارتند از ص، ق، ط، ض، ظ که در زبان عربی وجود دارند. اما سایر زبانهای سامی، تعداد اندکی از آنها را دارا هستند. اما سه آوای طباق «ص، ق، ط» در تمام زبانهای سامی وجود دارد. جای سه آوای ض، ص، ظای عربی را در عبری فقط یک آوای طباق ص گرفته است؛ در اکدی نیز چنین است.

ضاد در زبان آرامی گاهی به ق و گاهی به عین تحول یافته است.

۱.۳.۲) تحولات صرفی

معنای واژه در کلمات سامی، با تعداد حالتهای موجود در آن واژه مرتبط است. اکثر کلمات در زبان های سامی سه صامته (ثلاثی) هستند(فعل). انگاره ی میزان صرفی، بر اصل تفکیک بین حرفهای اصلی ظاهر شده در میزان صرفی بر فا و عین و لام، و آن تغییری که از حذف یا اضافه بر واژه عارض می شود، مبتنی است. تمام معانی بعدی، بر محور معنای کلمه ی اصلی دور می زند. کَتَبَ، کُتِبَ، کتاب، مکتب، مکتوب، کاتب...، یعنی حرکتهای مختلف ضمه، فتحه و کسره، صیغه های مختلفی را در درون چارچوب معنایی ای که صامتها آن را مشخص می کنند، تشکیل می دهند. علاوه بر حرکات مذکور، صامتهای اضافی مثل میم و نون و س و غیره نیز در آوردن تغییر در معنا تاثیر دارند: مکتب، مکتبۀ. به همین ترتیب ساختهای صرفی دیگری با افزودن پسوندهایی تشکیل می شود که معنای متفاوتی را تداعی می کند؛ مثل جمع سالم مذکر و مونث.

اسم ها در زبانهای سامی طبق معیارها یا اوزان ثابتی تقسیم بندی می شوند؛ این معیارها سه جنبه ی اسم را برملا می سازند: عدد، حالت، و جنس. منظور از عدد (number) مفرد، تثنیه و جمع است. اکثر زبانهای هندواروپایی فقط مفرد و جمع دارند؛ تثنیه در زبانهای سامی عمومیت دارد، اما در بعضی از این زبانها کاربرد آن اندک است، مثل زبان عبری که به اشیای خارجی جفت (مثل دست و پا) محدود می شود. حالت یا حالت اعرابی همان رفع و نصب و جر است که در آخر کلمه واقع می شود. از میان زبانهای سامی، عربی، اکدی و اکادی، این ممیزه را حفظ کرده اند. اما اکثر زبانهای سامی، و بیشتر لهجه های زبان عربی این حالت ها را از دست داده اند.

با آنکه هیچ ارتباط خارجی با ساختهای زبانی وجود ندارد، مع الوصف زبانهای سامی، اسم را به دو قسم مذکر و مونث تقسیم می کنند: کتاب

(اسم مذکر)، خورشید و میز (اسم مونث). تمام اسمهایی که به تای تانیث ختم می شوند و تمام اسمهای جمادات مونث اند: منضده، مونث؛ و نضدَ (تخت) مذکر شناخته شده است. شمس مونث، قمر مذکر است؛ در حالیکه در لاتین عکس اینست: Sol (خورشید) مذکر، Luna(قمر) مونث. اما تفاوت عمده ی زبانهای سامی با دسته ای از زبانها مثل اسلاوی، در اینست که در زبانهای اخیر الذکر علاوه بر مذکر و مونث، قسم سوم که مخنث باشد نیز وجود دارد. در حالیکه در دسته ی دیگری از زبانها مثل ترکی و فارسی، اصلا تقسیم بندی بر اساس مذکر و مونث وجود ندارد.

در زبانهای سامی، فعل از نظر ساخت به چند دسته تقسیم می شود؛ این ساختها در عربی عبارتند از مضارع، ماضی و امر. زبانهای سامی کهن شام و حبشه نیز همینگونه اند، در حالیکه زبان اکدی صورت دیگری دارد، در آن ساختهای بیشتری را می بینیم، و از این لحاظ میان این زبان با دیگر اعضای خانواده ی سامی تفاوت فاحشی وجود دارد. یعنی زبان اکدی ساختهای متنوع تری را برای بیان زمان داراست؛ اما در حالیکه عربی فاقد آن تنوع است، می تواند استقبال را از طریق مضارع بیان کند؛ کما اینکه این صیغه یا ساخت در بعضی مواقع بیانگر زمان ماضی نیز می شود، مثل «کان یکتب». به همین ترتیب صیغه ی ماضی نیز گاهی بیان حال و آینده را می کند، مثل: «ان کَتَبَ کتبتُ» (اگر بنویسد، خواهم نوشت).

۱.۳.۳) نحو زبان های سامی

از نظر ساختمان جمله نیز میان زبانهای قدیم سامی، و زبانهای جدید تفاوتهایی وجود دارد. به نظر می رسد که بطور عموم در زبانهای کهن جمله های کوتاه ولی «توازی» (arataxe) که با واو به یکدیگر ارتباط می گیرند، کاربرد داشته است. اما به تدریج جملات دراز شده و پیچیدگی پیدا کرده؛ این حالت تابع پیشرفت فکر و اندیشه است؛ تا جاییکه وجود جملات قصر در عربی، استثنا است. این گونه ی جدید را Hypotaxe یا

«ترکیب» می گویند. هم در لهجه های بدور از فصاحت زبان عربی، و هم در آن عده از زبانهای سامی که ادبیات گسترده ای ندارند، هنوز جملات قصر و حالت توازی به مشاهده می رسد: مثلاً در زبان مَهری جمله از چند کلمه ی محدود ساخته می شود، این شأنی از زبانهایی است که هنوز وارد مرحله ی تبیین اندیشه های پیچیده و گوناگون نشده اند. سادگی و بساطت جمله های مهری، با جمله هایی که در نقشهای باستانی عربی نوشته شده اند، شبیه است، در حالیکه با نثر معاصر عربی فاصله ی بسیاری دارد.

۱.۳.۴) واژگان اساسی

واژگان اساسی در زبانهای سامی به یک اصل اشتقاقی واحد در زبان اولیه ی سامی باز می گردند. به عباره ی دیگر، این زبانها در واژگان مشترک اند، در حالیکه معانی دچار تغییر و تحول شده اند. فعل «هَلکَ» عربی با «هالخ» عبری، هر دو به واژه های سامی مشترک (هـ ل ک) برمی گردند. اما هلک در عربی، به معنای رفتن به جهان دیگر، با «هالخ» به معنای مطلق رفتن، متفاوت است. ولی چنانکه گفتیم، هر دو از یک اصل اشتقاق یافته اند. لحم در عربی به معنای گوشت، و در عبری به معنای نان است. این تفاوت را «تخصیص معنایی» می گویند، چون به احتمال زیاد کلمه ی لحم در زبان سامی واحد، به معنای مطلق خوردنی بوده است.

واژگان مشترک در زبانهای سامی شامل تعدادی از کلمه ها می شود که در حوزه های: خانواده، جسم انسان، نام گذاری حیوان و نبات و اعداد جای می گیرند؛ بعضی فعلها نیز شامل واژگان اساسی اند. عم در زبان اولیه ی سامی به معنای پدربزرگ بوده که در عربی به معنای کاکا، و در عبری به معنای ملت استعمال می شود. در یمن باستان نام الهه ی بزرگ بوده است. اعضای بدن انسان چون «عین»، رجل، ید، شعر (مو)، اُذن، و رأس در همه ی زبانهای سامی مشترک است. نام چند حیوان مثل شیر، سگ و گوساله مشترک است، و در بعضی زبانهای سامی برای نر و ماده ی حیوان

واحد، دو اسم جداگانه است: حمار، أتان؛ اسد، لبوءة. اسم نباتاتی چون زیره، خوشه، گندم، و سیر مشترک است. بالاخره تمام زبانهای سامی در شمارش اعداد ۲ تا ۱۰ اتفاق (تقریباً) کامل دارند. اما عدد یک در مهری و اکدی (طاء و طیط) غیر از آنچه است که در سایر زبانهای سامی است.

II. قلمرو زبانهای سامی

۲.۱) شاخه ی اکدی

به زبانها و لهجه های سامی در سرزمین عراق اطلاق می شود که در حوالی ۲۵۰۰ قبل از میلاد وارد این سرزمین شدند. اکد نام شهری بوده در شمال بابل که سامی ها در آن سکونت داشتند. نام گذاری اکدی بر این شاخه ی زبان سامی، برای تمایز از زبان ملت متمدن تر ساکن در جنوب سرزمین رافدین، یعنی زبان سومری است. گفته می شود که سومری کهنه ترین زبان عالم است که تدوین گشت. در حالیکه وابستگی و خویشاوندی آن کماکان لاینحل است. سرزمین مذکور تا حوالی ۱۹۰۰ ق.م. به صورت دو زبانه باقی ماند و اندک اندک سامی ها بر سومری ها غلبه کردند. نقشهایی که دوزبانگی را پیش از تاریخ مذکور نشان می دهد، در دست است. نام «اکدی باستان» به همین دوره ی دوزبانگی اطلاق می شود:

اکدی باستان

بابلی باستان	آشوری باستان
۱۹۵۰-۱۵۳۰ ق.م	۱۹۵۰-۱۵۰۰ق.م
بابلی میانه	آشوری میانه
۱۵۳۰-۱۰۰۰ ق.م.	۱۵۰۰-۱۰۰۰ق.م.
بابلی جدید و نو	آشوری جدید
۱۰۰۰-۶۵۰ق.م.	۱۰۰-۶۰۰ق.م.
بابلی متاخر	
۶۵۰ ق.م.- قرن اول میلادی	

اکدیان، خط و کتابت را از همسایگان سومری خویش آموختند. خط سومری از روی شکل ظاهری، میخی خوانده می شد، نه اینکه میخی وصف طبیعت آن خط باشد. بعد از اکدیان، ملتهای دیگری نیز خط میخی را بکار گرفتند، مثل ایرانیان در زبان فارسی باستان. همانطوریکه بکارگیری خط میخی، رابطه ای را میان سومری ها و اکدی ها به اثبات نمی رساند، به همین ترتیب، میان زبان سومری و فارسی باستان نیز رابطه ای وجود ندارد. با اینحال بعضی از محققین، سومری ها را هندواروپایی دانسته اند.

مبنای خط میخی آوایی است، کلمه به مقطع هایی تقسیم می شود، و هر مقطع رمزی است که به آن نوشته می شود. پس مبنای خط میخی، با مبنای خط هیروگلیفی (تصویری) که زبان قبطی با آن نوشته می شد، متفاوت است. از اینرو خط میخی، جنبه های مختلف زبان اکدی را منعکس می سازد، در حالیکه خط باستانی عربی جنوبی، نمایانگر حرکتها نبود و در شرایط حاضر، ما قادر به خوانش دقیق این خط نیستیم. اما خط اکدی:

حالت اعرابی/ مرحله ی زبانی	اکدی باستان	اکدی میانه و جدید و متاخر
رفع	Kalbum	Kalbu
نصب	Kalbam	Kalba
جرّ	Kalbim	Kalbi

میم اخیر کلمات در اکدی باستان را تیمیم می گویند که در مرحله ی بعدی افتاده، ولی در واقع به تنوین تبدیل شده است.

گفتیم که زبان سامی تمام آواهای حلقی را دارا بود؛ در حالیکه زبان سومری فقط دو آوای همزه و خاء را دارا است. اکدیها از تلفظ دو آوای عین و حاء به نفع سومری ها چشم پوشیدند. این دلیل دوزبانگی منطقه، طی چند قرن است:

ساخت سامی و عربی	ساخت اکدی بدون پسوند اعرابی	آواهای مفقود شده	جایگزین
بعل	be:L	عین	مدّ حرکت
قمع	qe:m	حاء	مدّ حرکت
نهر	na:r	هاء	مدّ حرکت

این تحول متاثر از زبان سومری بر زبان اکدی یا زبان مهاجر است. البته این تاثیرات متقابل بوده، ولی به مقتضای حال، ما در حال پی گیری تحول زبان اکدی هستیم. تعدادی از واژه های سومری از طریق اکدی به عبری و از آن طریق به زبان عربی راه یافت، مثل کلمه ی «هیکل» که در سومری «ekallum» به معنای خانه ی بزرگ آمده، در اکدی به همین معنا و به معنای قصر و معبد راه یافت، و از اینجا به عبری (به اضافه ی هاء اول) «Hekallum» و از اینجا به آرامی و عربی (با های اول کلمه) راه پیدا کرد.

در حوزه ی نحو نیز تاثیر زبان سومری بر اکدی نمایان است: در زبان سومری فعل در آخر جمله می آید، در حالیکه در زبان اکدی (برای جمله های فعلیه) در اول جمله، و برای جمله ی اسمیه در وسط جمله. اما اینک متنهای نثری اکدی در دست داریم که فعل – به تاسی از زبان سومری- در آخر جمله آمده است. در باب شعر، زبان اکدی به اصل خویش وفادار مانده است.

زبان اکدی از کهنترین زبانهای سامی است که مدون شده، پس وجود پدیده های زبانی در آن (چنانکه در عربی نیز) به معنای وجود همان پدیده ها در زبان مادری (سامی) است. زبان اکدی تا قرن هفتم قبل از میلاد (مدت بیست و پج قرن) زبان زندگی و حکومت بود، سقوط دولت آشور بدست مادی ها- در همان قرن- به معنای آغاز حالت احتضار زبان اکدی بود، و آهسته آهسته، با بجا گذاشتن میراث ادبی گیلگمس و میراث حقوقی چون قانون حمورابی، جا را برای زبان آرامی خالی کرد.

۲.۲) شاخه ی کنعانی

چند زبان سامی منطقه ی شام، شامل این شاخه است: اگریتی، عبری، فنیقی، بونه و موآبی. این زبانها در سه صنف کنعانی شمالی (اگریتی)، کنعانی میانه (فنیقی) و کنعانی جنوبی (عبری و موآبی) تقسیم می شوند.

از کنعانی شمالی همین یک زبان (اگریتی) تدوین گردیده است. اگریت شهر ساحلی شام (در مدیترانه) است. این آخرین زبان سامی است که شناسایی شده است. آثار این زبان که مربوط به قرنهای هیجده و چهارده ی قبل از میلاد است، از عراق و مصر به دست آمده است. از آن پس (در ۱۹۲۹م) در شهر «رأس شمراء» در ساحل سوریه، نقشهای فراوانی به این زبان بدست آمد. تعداد رمزها یا نقشهای استفاده شده در لوحه های

گلی با این زبان، به مراتب کمتر از آنهایی است که در زبانهای سومری، اکدی و حبشی بکار می رفته است.

به عباره ی دیگر، نظام نوشتاری اگریتی ساده است (سی رمز در برابر صدها رمز در زبان اکدی). گفته می توانیم که اگریتی ها تعداد آواها را با تعداد حروف همسان کردند، فقط برای همزه در سه حالت (مفتوح، مضموم و مکسور) سه علامت جداگانه گذاشتند. این کوتاهی در تمام نوشته های ابجدی سامی منتقل گردید. گفته می شود که **اگریتی ها اولین کسانی بودند که همسانی میان حرف و آوا را بوجود آوردند**. اینان به کتابت تصویری (هیروگلیفی) و مقطعی (اکدی ـ سومری) پایان دادند. کار اگریتی ها یعنی آوایی ساختن خط، معرفت را از انحصار برگزیدگان بیرون کشید. با اینحال شناخت ساختار آوایی اکدی، آسانتر از شناخت آوایی اگریتی است، زیرا کتابت اگریتی بر مبنای صامتها استوار است. این سنتی بوده که برای تمام نوشته های سامی- تا چند قرن بعد از میلاد- باقی مانده بود. ترتیب ابجدی الفبا، از آن اگریتی هاست که نزد تمام مللی که خط را – چه با واسطه و چه بی واسطه- از اگریتی ها گرفتند، باقی ماند. میان تدوین زبان اکدی با زبان اگریتی حدود هزار و یکصد سال فرق وجود دارد (۲۵۰۰-۱۴۰۰ق م). اگریتی با عربی نزدیک است، فی المثل آواهای حا و خا در هر دو زبان وجود دارد؛ در حالیکه زبانهای عبری و فنیقی هر دو آوا را در واج «حاء» جمع کرده اند. به همین ترتیب، تفاوت آواهای عین و غین در اگریتی و عربی وجود دارد، در حالیکه عبری آنرا به عین خلاصه کرده است. اگریتی حد فاصل میان کنعانی کهن با عبری و فنیقی است.

فنیقی از زبانهای کنعانی میانه است. کهنترین سند این زبان جملاتی است در مجموعه ی رسائل «تل عمارنهٔ» که از مصر بدست آمده است. این جملات لهجه ی منطقه ی «جبیل» در قرن چهاردهم قبل از میلاد است.

ولی نقشهای بیشتری از سال های بین ۱۰۰۰ ق.م. تا ۱۰۰ م. در دست داریم. زبان فنیقی، زبان سواحل شام، فلسطین و لبنان است. با اینحال، نقشهای خارج از شام هم بدست آمده؛ چون فنیقی ها مردم تجارت پیشه بودند، نقشها و کتیبه هایی از آنان در جزایر مدیترانه (از جمله قبرس) و منزلگاههای ساحلی و بنادر مدیترانه (سواحل آسیای صغیر تا اسپانیا) باقی مانده است. زبان فنیقی حین گسترش به سوی مغرب، نام «زبان بونی» را بخود گرفته است. محل تکلم با این زبان، تونس امروزی است. فنیقی ها به این منطقه (قدت حدشت= شهر جدید) در قرن نهم ق.م. رسیدند. از این زمان تا ۱۴۶ م را که شهر قرطاجنه را رومیها تسخیر می کنند، مرحله ی اول زندگی زبانی بونی می گویند؛ از این تاریخ به بعد مرحله ی دوم آن آغاز می گردد که به آن زبان بونی جدید می گویند.

این زبان از هر حیث تحت تاثیر زبان لاتین است. مهمترین ممیزه ی زبان بونی جدید، ضعف تلفظ آواهای حلقی است. ممیزه ی دیگر – که جدید تر است- بکارگیری علایم آوایی حلقی از کار افتاده، بجای حرکتهای کوتاه است. به عباره ی دیگر، بونی ها، حرکات را در درون کلمه، به تقلید از یونانی ها و لاتینی ها وارد کردند.

کتابت ابجدی فنیقی را استمرار کتابت ابجدی اگریتی دانسته اند؛ گویا یونانی ها در قرن نهم ق.م. ضمن تجارت، این کتابت ابجدی را از فنیقی ها فراگرفتند؛ و تمدن اروپا از همین زمان آغاز می گردد. سیر تکامل خط: سومری← اکدی← اگریتی← فنیقی← یونانی. یونانی ها ضمن حفظ ترتیب ابجدی حرف (حتا نام آنها: الف با= الفا، بیتا، ...)، حروف حلقی را که مخارج آنان نزد یونانی ها موجود نبود، بنابرین کاربردی در زبان آنان نداشت، بجای حرکتها در سیاق کلمه بکار بستند. بالاخره دستبرد دیگر یونانیان در خط فنیقی تغییر جهت نوشتن از راست به چپ بود. این دو خصوصیت به خطهای ماخوذ از یونانی، چون خط کریلیک سرایت کرد.

خط رومی، که با رواج مسیحیت در غرب اروپا رایج گشت، از این سنت پیروی کرد.

در حواشی نامه های از حاکمان فلسطین به فرعونهای مصر (امنحتب سوم، ۱۴۱۳-۱۳۷۷ق.م.؛ و امنحتب چهارم یا اخناتون، ۱۳۷۷-۱۳۵۸ق.م) زبان به کار رفته که کنعانی جنوبی خوانده می شود، در حالیکه متن نامه ها به زبان اکدی است. نقشی بنام ملک میشع وجود دارد که از جهاتی با فنیقی متفاوت است، و از جهات دیگر با عبری. این نقش که ۳۴ سطر است، مربوط به قرن نهم قبل از میلاد است که تنها باقیمانده از کنعانی جنوبی یا ابیه است. اما اسفار عهد قدیم (تورات) به لهجه ی عبری است. شگفتی اینجاست که این لهجه در عصر جدید بار دیگر احیا گردید.

قبیله ی اسرائیل در قرن دوازدهم قبل از میلاد ــ از جنوب بابل ــ وارد کنعان شد، و زبان عبری از همین زمان صاحب تاریخ می گردد. بنی اسرائیل از لهجه ی منطقه که کنعانی جنوبی است، تاثیر پذیرفتند. از ورود بنی اسراییل تا این تاریخ- برای مدت هزار سال ــ یگانه سند برای زبان عبری، همانا تورات است. تعدادی از نقشها بدست آمده که موخر از اسناد فنیقی، اگریتی و یا اکدی است. طومار بحر میت که متن دینی و ادبی بر روی پاپیروس است، به دوره ی بین قرن سوم ق.م و قرن دوم میلادی تعلق می گیرد. مجموعه ی رسایل عبری کشف شده، مربوط تاریخ اخیر الذکر است.

زبان کتاب عهد قدیم، عبری باستان است؛ یهودیان آنرا «تنخ» می گویند که مخفف عنوانهای سه گانه ی عبری تورات، انبیاء و مکتوبات می باشد. تسمیه ی شایع تورات — در زبان عربی- اطلاق جز بر کل است. باید دانست که تمام عهد قدیم (یعنی هر سه قسمت آن) به زبان عبری نیست؛ سَفر عذرا، سَفر دانیال و سَفر ارمیا به زبان آرامی هستند. در سفر تکوین نیز دو کلمه ی آرامی وجود دارد. زبان عبری بر «عبری» و عبری باستان یا

عبری کلاسیک، به خاطر تفکیک از مراحل بعدی، یعنی عبری جدید، تقسیم می شود. عبری مورد استفاده در دوران جدید، ماخوذ از عبری جدید است. حیات واقعی زبان عبری ششصد سال – از قرن دوازده تا قرن ششم قبل از میلاد- است، پس از آن، رو به فرسودگی می نهد. در این سیر نزولی سقوط سامریا (۷۲۱ق.م) و سقوط قدس (۵۸۷ق.م) تاثیر داشتند. از همین زمان است که می بینیم، یهودیان در زندگی روزمره، از زبان آرامی کار می گیرند. با اینحال، زبان عبری به عنوان زبان دین قوم یهود ماندگار شد. آنچه بنام عهد قدیم خوانده می شود، طوری نیست که در دوره ی حیات زبانی عبری تدوین شده باشد، بلکه علمای یهود آنرا در زمانهای بعد. یعنی حوالی قرن دوم میلادی، مرتب کردند. این دسته علما، زبان عبری را بعنوان زبان علمی و دینی آموخته بودند؛ زبان محاوره ی روزمره ی شان، زبان آرامی بود. عهد قدیم به خط عبری- که بدون علامت است- نوشته شد؛ یعنی هنوز صورت نیمه گفتاری داشت. میان قرن پنجم تا نهم میلادی، حرکات شامل خط عبری متن عهد قدیم شد. این کار را مدرسه های مسما به «ماسورا» (در عراق) انجام می داد. دانشمندان ماسورا متاثر از نسطوریان سریان بودند. علاوه بر مدرسه های ماسورا، مدرسه ی طبریه در فلسطین نیز اهتمام به این امر داشت. مهتمم اصلی ثبت متون عهد قدیم، چند خانواده است که مشهورترین آنها خانواده ی «نفتالی» و «ابن اثر» بود. پس عهد قدیم در مرحله هایی تالیف گشت، در مرحله هایی تدوین، و در مدارس مختلفی مضبوط به حرکتها شد تا به دست ما رسید.

مهمترین کتابها به زبان عبری عبارتند از «مشنا» که دومین کتاب عبری بعد از عهد قدیم است. این کلمه با کلمه ی عربی «مثنی» (به معنای تکرار و دومش) از یک ریشه است. مشنا میان اواخر قرن اول، و اواسط قرن سوم میلادی نوشته شده است. این متن پس از پراگندگی (۷۰م) غرض آمیزش یهودیان با پیروان سایر ادیان نوشته شده است. در این زمان، فقط

رهبران دینی زبان عبری می دانستند و بس. این متن به لهجه های مختلف آرامی شرح شده که آنرا تلمود می گویند. تاریخ تحول زبان عبری در دوره ی اسلامی و در قرون وسطا را، در بخش پنجم دنبال کرده ایم.

عبری جدید که آنرا Evrit می خوانند، زبان رسمی کشور اسرائیل است. عبری جدید تلاش یهودیان اروپایی است برای زنده ساختن زبان سامی در دنیای جدید. تاثیر جنبه ی آوایی زبانهای اروپایی بر آن روشن است. تلفظ آواهای حلقی و آواهای مطبّق تخفیف یافته، صاد مثل صاد عربی تلفظ نمی شود، بلکه تحت تاثیر تلفظ z در آلمانی قرار دارد. این تاثیر ابتدا بر زبان یدیش، و از آنجا به عبری جدید منتقل شده است. یدیش زبان یهودیان اروپا بود؛ ولی به دلیل آنکه آن زبان نمی توانست وابستگی یهودیان را به سرزمین موعود تثبیت کند، آنرا رسمی نساختند. عبری جدید انباشته از واژگان و اصطلاحات اروپایی است. علاوه بر آواها و واژگان، عبری جدید در ترکیب ها وتعبیرها نیز پیرو زبانهای اروپایی است.

۲.۳) شاخه ی آرامی

به مجموعه ی لهجه هایی اطلاق می شده که در شام و عراق رایج بوده؛ و در بعضی از مراحل تاریخ، نقش فراتر، به منزله ی زبان تعامل حکومتی و بین المللی یافته است. درینجا با زبان واحدی به معنای متعارف کلمه مواجه نیستیم؛ بلکه سخن از لهجه های آرامی است که از نظر ساختار به هم نزدیک اند.

کهنترین نقشهای آرامی به قرن دهم قبل از میلاد برمی گردد، در حالیکه نام آرامیها در نقش های آشوری هزاره ی سوم قبل از میلاد آمده است. یکی از لهجه های آرامی ابزار تبلیغ مسیحیت و انتقال معارف یونانی به تمدن اسلامی گردید. این لهجه سریانی نام دارد. گویا پس از اسلام رشد آرامی متوقف شد، ولی در چند روستا در شمال عراق و ایران و سوریه،

کسانی به آن تکلم می کنند. مهمترین لهجه های آرامی عبارتند از: آرامی باستان، آرامی حکومتی، سریانی، لهجه های آرامی یهودی، نبطی، منداعی و لهجه های آرامی نوین.

به نقشهایی که از قرن دهم تا هشتم قبل از میلاد کشیده شده اند و از منطقه های مختلف عراق و شام بدست آمده اند، **آرامی باستان** می گویند. تمام لهجه های آرامی، زمین را «آرعا» می گویند، تنها آرامی باستان آنرا «آرقا» می گویند. «ض» عربی ادامه ی بی واسطه ی «ض» سامی است که در آرامی باستان به «ق» و در سایر لهجه ها به «ع» تبدیل شده است.

از قرن هفتم تا پنجم قبل از میلاد، دولت هخامنشی، لهجه ای از زبان آرامی را بکار بست که به نقشها و کتابت آن **آرامی حکومتی** می گویند. دولت هخامنشی در این امر، به دولت آشور تاسی جسته که جانشین آن در بابل گردید(۶۲۵ق.م). آشوریان از دو زبان اکدی و آرامی بطور همزمان استفاده می کردند. با نفوذ آرامی در دستگاه حکومت ایران، این زبان به تمام نقاط شرق راه یافت. نقشهای زیادی بر این ادعا گواهی می دهند.

در میان زبانهای سامی این دوره، آرامی یگانه زبانی است که مرزهای منطقوی و نژادی را درنوردید؛ تورات در سفر استیر می گوید که فرمانهای پادشاه ایران، از ایران به هند و حبشه می رفت، بدون شک این فرمانها به زبان آرامی بوده است. اما از کتیبه های هخامنشی واضح می گردد که در دوره های اول شاهنشاهی هخامنشی، فرمانها سه زبانه بوده اند: بابلی، آرامی و پارسی. ولی، پس از هخامنشیان، نه سلوکیان و نه اشکانیان، هیچکدام این زبان را در اداره مورد استفاده قرار نداده اند. با اینحال، نقش این زبان را در زبان محاوره ی مردمان- مخصوصاً در داد و ستدها- تا قرنها نمیتوان منکر شد. رشد آرامی باعث ضعف موقعیت اکدی- قبل از سقوط دولت آشور- و کم شدن رواج لهجه های مختلف کنعانی گردید.

حتا برای «آرامی حکومتی» نیز لهجه های متعدد قایل شده اند، از جمله لهجه های شرقی و غربی. گاهی به اعتبار اختلاف ادیان لهجه های آرامی وجود دارد: لهجه های یهودیان، بت پرستها و منداعی ها و زبان سریانی که لهجه ی مسیحیان شرق است.

نقطه ی انتشار سریانی، از محلی در شمال شام شروع می شود و به زودی زبان گروه بزرگی از مردم در شمال عراق و شام می گردد. سریانی با زبان بابلی تلمود و لهجه ی منداعی یک مجموعه ی را تشکیل می دهد که «مجموعه ی شرقی» خوانده می شوند. این سه لهجه از نظر ساختار و تعدادی از ویژگیهای زبانی با هم نزدیک اند. هر سه لهجه با ادیان و فرقه های مذهبی پیوستگی دارند.

تالیف و ترجمه با زبان سریانی، در قرن سوم به اوج خود رسید و همچنان تا قرن هفتم به پیش شتافت. گفته می شود که در قرن پنجم، زبان تالیف به دو قسم شرقی و غربی تقسیم شده است. این نکته با آنچه که سریانی را در «مجموعه ی شرقی» جا می دهد تفاوت دارد. اختلافهای عقیدتی، (بهتر است بگوییم) اختلافهای سیاسی در حوزه ی مسیحیت سریانی، به تقسیم آن به دو فرقه ی نسطوریان و یعاقبه (یعقوبیه) منجر شد؛ نسطوریان همان سریانیهای شرقی اند که در آن زمان تحت نفوذ حکومت ایران بودند؛ و یعقوبیه، سریانیهای غربی هستند که در آن روزگار تحت نفوذ حکومت روم بوده اند. اساس این تقسیم بر تقسیم کلیسا استوار بود. این تقسیم حتا بر خط سریانی ـ که اساس ابجدی دارد- تاثیر گذار بوده است.

سریانیها، کتابهای زیادی مربوط فرهنگ هِلِنی مصر و شام را از یونانی به زبان خویش برگردان ساختند. فرهنگ و تمدن هلنی، عمدتاً در مصر- در اسکندریه- شگوفا گردید. گفته می شود که همین سریانیها، در دوره ی شگوفایی تمدن اسلامی، خود به ترجمه ی آثار مذکور از زبان خویش، به

زبان عربی همت گماشتند. هرچند تعامل روزمره ی زبان سریانی در این دوره رو به ضعف نهاد، ولی تالیفات به این زبان تا مدت زیادی ادامه یافت. ابن مقفع -- در قرن دوم هجری- سریانی را یکی از زبانهای ایران می داند. مهمترین نویسنده ی سریانی عصر اسلامی، ابوالفرج بن عبری (متوفای ۱۲۸۶م) است. ابن عبری به دو زبان — عربی و سریانی- می نوشت. آثار او را محل تلاقی فرهنگهای یونانی، مسیحی و عربی- اسلامی دانسته اند. او در زمینه های طب، تاریخ و علوم مربوط به زبان می نوشت. بسیاری از واژگان یونانی، از طریق سریانی به عربی و فارسی راه یافتند. این وضع به ویژه در اصطلاحات فلسفی و طبی قابل تأمل است. قصه های فراوانی از طریق سریانی به زبانهای عربی و فارسی راه یافته، در حالیکه اصل آنها یونانی و یا رومی بوده است.

برخی از لهجه های آرامی، به گروههای یهودیی که در فلسطین و عراق می زیستند، مربوط است. پیشتر اشاره داشتیم که در شمال ایران، اقلیتهایی وجود دارند که به یکی از لهجه های آرامی (لهجه ی آرامی یهودی) سخن می گویند. به همین ترتیب، گفتیم که دو سفر تورات (سفر عزرا و سفر دانیال) آرامی اند که بسان جزایری در دریای عبری معلوم می شوند. و گفتیم که عبری پس از خروج اول یهود، زبان زنده ای نبود؛ ازینرو یهودیان در هر جایی که بودند، ناچار به ترجمه ی تورات به لهجه های آرامی یهودی شدند. ترجمه های بابلی، فلسطینی و سامری موجود تورات، از همین دست اند که هر یک از ترجمه ها نماینده ی یک لهجه ی مشخص آرامی بودند. ترجمه ی بابلی به لهجه های شرقی آرامی. و ترجمه های فلسطینی و سامری، به لهجه های غربی آن نزدیک اند. یهودیان، در تمامی ترجمه ها، خط عبری را به کار برده اند، این امر باعث ورود واژگان عبری به لهجه های مختلف آرامی شده است. احبار و علمای یهود در فلسطین و عراق، متنهای دیگری به لهجه های آرامی نوشتند که در دو

تلمود بابلی و فلسطینی وارد شد. تلمود بابلی عبارت است از متن عبری مشنا با شرحهای آرامی آن؛ اما تلمود فلسطینی عبارتست از ترکیبی از مشنای عبری و شرحهای آرامی آن. هر دو تلمود شرح واحد آرامی بنام «جمارا» دارند. لهجه ی بکار رفته ی این شرح، با لهجه ی تلمود بابلی و فلسطینی فرق دارد.

نبطی ها تا اواخر قرن سوم میلادی، نقشهای خود را به یکی از لهجه های آرامی می نوشتند که به زبان نبطی معروف است. زبان عربی نبطی ها خط نداشت؛ بنابرین آنان باید از همسایگان خود تقلید می کردند. اوج شهرت نبطیان، با اوج تعامل آرامی مقارن است. شغل تجارت، نبطی ها را در آموزش و نوشتن آرامی کمک فراوان نمود. گفته می شود که نبطی ها اولین ملت عرب شمالی بودند که نوشتند. با آنکه نقشهای نبطی به زبان و خط آرامی است، ولی در آنها واژگانی آمده که به معنیهای عربی است، مثل: آل (دلالت بر نسبت قبیلگی عربی)، ولد (به معنای فرزندان)، أخر(به معنای خاندان)، وَجر(به معنای قبرسنگی)، ضریح (به معنای حجره)، إحدی (واحد)، غیر (به معنای دون عربی)؛ و فعلهای چون «هلک»، «لعن» و «صَنَعَ» به معنای عربی آنان؛ علاوتاً ادات تعریف (ال) نیز در نقشهای نبطی کاربرد داشته است. اینان در تدوین زبان عربی نقش به سزا دارند، چون اولین ملت عربی اند که خط داشتند. خط عربی مبتنی بر خط نبطی است و خط نبطی به طور غیر مستقیم به خط اگریتی بر می گردد؛ تکاملی که (در خط) نزد اگریتها آغاز گشت، از طریق نبطی ها به عربها رسید.

منداعی لهجه ی آرامی شرقی گروه دینی صابئه است. کتاب مقدس این فرقه «جنزا» (گنج) است، مسلمانان اینان را اهل کتاب شناختند. لهجه ی کنونی آنان نیز آرامی است، اینان اقلیتی را در جنوب عراق تشکیل می دهند. با آنکه لهجه های آرامی به ادیان و فرقه های مذهبی مختلف تعلق می رساند، در مجموع بستر زبان عربی عهد اسلامی به حساب می آیند.

۲.۴) عربی جنوبی

عربی جنوبی، عربی شمالی و زبانهای سامی حبشه، شاخه ی جنوبی زبانهای سامی را تشکیل می دهند. میان این سه لهجه، پدیده ی مشترک، وجود جمع مکسر در پهلوی جمع سالم است؛ در حالیکه سایر زبانهای سامی فقط دارای جمع سالم می باشد.

زبان عربی باستانی جنوب یا **زبان حَمَیری،** اولین زبان از شاخه ی جنوبی است که دارای جایگاه تاریخی است. نقشهای این زبان، معروف به نقشهای عربی جنوب – که مربوط به قرن پنجم پیش از میلاد است- با شناخته شدن خط مسند، قابل خوانش شد. آخرین این نقشها، مربوط به ربع سوم قرن ششم میلادی است. پس نقشهای مذکور، دوره ای در حدود ده قرن را در بر می گیرند. نقشها در نیمه ی جنوبی شبه جزیره پیدا شدند؛ منطقه ی زبانی عربی جنوب، شامل منطقه هایی از کشور یمن، و بخش جنوبی کشور عربستان است. نقشهای عربی جنوب که در بعضی مناطق شمال مثل «دیدان» (العُلای جدید) یافت شده، مربوط نقش تجارتی جنوبی ها در سرتاسر شبه جزیره، مخصوصا در مسیر راههای تجارتی جنوب به شمال و شعبات آن است. کهنترین نقش یافت شده در حبشه، نه به زبانهای منسوب به آن کشور، بلکه به زبان عربی باستانی جنوب تعلق داشت.

نقشهای کهن عربی جنوب به خط ابجدی که از بیست و نه رمز تشکیل شده، نوشته شده است. خط مسند فقط بر تدوین صامتها مبتنی است، و حرکتها را ثبت نه کرده است. پس شناخت ما از کیفیت حرکت در زبان عربی جنوب، مبتنی بر مقایسه با زبان عربی شمال و زبان حبشی (جعز) است.

لهجه های مهم زبان عربی جنوب عبارتند از سبئی، مَعینی، قتبانی، حضرمی و هَرَمی. نقشهای بدست آمده اکثراً سبئی اند. به کارگیری هاء در

بسیاری از ساختها، یکی از ممیزات مهم لهجه ی سبئی است. بجای «أفعل» شمال، «هفعل»، بجای «أراق»، «هراق» بکار می برند. در حالیکه لهجه ی معینی حدود هزار سال عمر کرد، عمر لهجه ی معینی قبل از میلاد پایان پذیرفت. ویژگی معینی استعمال سین است: أفعَل (شمال)، هفعلَ (سبئی)، سفعلَ (معینی). حضرمی و قتبانی، از نظر کاربرد سین به معینی نزدیک اند. منطقه ی هَرَم در غربی معین قرناو است؛ این لهجه کم اهمیت است. سایر لهجه های عربی جنوب حرف جر «من» را بکار می برند، اما هرمی بجای آن «بن» را (چنانکه در عربی شمالی) بکار می برد.

شکستن سد مارب، قبایل بسیاری را به شمال راند، آنان لهجه ی جنوب را ترک گفتند، حتا به لهجه ی شمالی شعر سرودند (مثل امرؤ القیس). از طرف دیگر، ظهور اسلام، باعث نشر و پخش عربی شمال در جنوب شد، جنوب را عربی مآب کرد. با اینحال، تا زمان حاضر نیز لهجه های جنوب، در نواحی چون ساحل حضرم وجود دارند، مثل زبان مهری که در یمن جنوبی گوینده دارد. لهجه ی باقیمانده ی دیگر از جنوب «سقطریه» است که در جزیره ی به همین نام رایج است.

۲.۵) زبانهای سامی حبشی

زبانهای سامی حبشه از عربی جنوب منشا گرفته اند. در حالیکه در این کشور زبانهای غیر سامی چون «ساهو» و «جالا» نیز متداول است. این زبان ها از طریق هجرت قبایلی از یمن به حبشه (در حدود قرن هفتم ق.م)، در آنجا رایج گردیدند.

مهمترین قبایلی که از باب المندب عبور کردند عبارت بودند از «حبشت» و «اجعازی». نامگذاری کشور حبشه، ماخوذ از نام اولین قبیله ی سامی است که در آنجا ساکن شد، حالانکه زبان منطقه بنام قبیله ی دوم «جعز» نامیده شد. واژه ی اتیوپی در کتاب مقدس آمده، حبشیان مسیحی آنرا تبرکاً بر کشور خود نهادند.

تشخیص این زبان از زبان عربی باستانی جنوب- حتا بعد از میلاد- مشکل است. کمی منابع باعث شد که دانشمندان تا حال از درک این نکته که زبانهای سامی حبشه دارای منشاء واحد است و یا نه، عاجز باشند. نقشهای جعزی بدست آمده از قرن چهارم تا قرن هفتم میلادی است؛ در آغاز همین دوره بود که حبشی ها مسیحی شدند. از همینرو آثار بدست آمده به این زبان عموماً مربوط به آئین مسیحیت است. اولین کتاب به زبان جعزی، ترجمه ی کتاب مقدس است. ترجمه های دیگر، از زبانهای یونانی و سریانی است. از قرن هفتم تا یازدهم میلادی، اثری به زبان جعزی وجود ندارد؛ وعظ و خواندن به زبان جعزی محدود به کلیساها و مدارس دینی بود. در دوره ی حکمروایی خانواده ی سلیمانیه (آغاز حکومت ۱۲۷۰م)، نوشتن به زبان جعزی از سرگرفته شد؛ علمای مسیحی حبشه، با الهام از کلیسای اصلی اقباط، آثار دینی را — از عربی- به جعزی ترجمه کردند و از حوزه ی منحصر دین، به تاریخ نیز پرداختند. اما گفته می شود که زبان به کار رفته در این نوشته، زبان زنده و متداول آن زمان در حبشه نبود. زبانهای دیگری پیدا شدند که بعضی شان، و یا همه ی شان ادامه ی زبان جعز بودند: أمهری، تیجرینی، تیجری و هرَری.

أمهری در قرن چهاردهم تدوین شد و بیش از زبانهای دیگر شایع است. از همین دوره سرودهایی به زبان امهری وجود دارد. پس از آنکه مبلغان مهاجر مسیحی، عهد جدید را به زبان امهری نوشتند، هم این زبان جنبه ی ملی یافت، و هم رابطه با زبان جعزی قطع شد. با آنکه مبلغان مذکور موفق به کاتولیک ساختن مردم نشدند، و از حبشه رانده شدند، مع الوصف امهری وارد دوره ی تازه ی حیات خود شد. هم اکنون این زبان، زبان کتابت و تدریس است.

در زبان امهری از آواهای حلقی فقط هاء و همزه باقی مانده است. حضور واژگان اروپایی و زبانهای افریقایی مجاور، از خصوصیتهای دیگر زبان امهری است.

نزدیکترین زبان سامی حبشه به زبان جعزی، تیجرینی است؛ اما گویشوران این زبان کمتر از گویشوران زبان امهری است. تیجرینی زبان رسمی کشور اریتره است. گویشوران این زبان علاوه بر اریتره و حبشه، در سودان نیز زندگی می کنند. زبان هرری، زبان بخشی از اریتره است. مردم اریتره و مسلمانان حبشه زبان عربی را به عنوان زبان فرهنگ و زبان ارتباطی بین قبیله های دارای زبانهای مختلف، استعمال می کنند. سایر زبانهای سامی رایج در حبشه، «جوارج»، «جفت» و زبان «ارجبّا» می باشند.

خط به کار رفته در زبانهای سامی حبشه، با خط سایر زبانهای سامی تفاوت دارد. خطی که زبان جعز به آن نوشته شده، مقطعی (جدا جدا) است. این خط از ۱۸۲ رمز تشکیل یافته: هر آوا، صامتی با حرکت بعد از آن، یک رمز مستقل است. کتاب جعزی شامل رمزهایی برای ۲۶ صامت است که هر یک از این رمزها با یکی از حرکتهای زیر مرتبط است: فتحه ی کوتاه، فتحه ی کشیده، فتحه ی اماله شده ی کشیده، فتحه ی اماله شده ی کوتاه، و ضمه ی کشیده (مثل آوای حرف **O** در زبانهای اروپایی)، و ضمه ی کشیده (مثل **U** آلمانی)، و کسره ی کشیده. یعنی یک رمز واحد در خط اتیوپیایی نماینده ی یکی از صامتهای بیست و شش گانه با یکی از حرکتهای هفت گانه است؛ لذا خط حبشی یکی از پیچیده ترین خطهای سامی به شمار می آید و ساده ترین خطی که برای زبانهای سامی حبشه بکار می رود، عربی است.

III. وجوه تمایز زبان عربی

۳.۰) قرنها تصور می کردند که متون جاهلی، کهنترین متنهای مشهور عربی شناخته شده باشند. به عباره ی دیگر فکر می کردند که زبان عربی از اشعار و خطابه های جاهلی آغاز می گردد. اما چنانکه دیدیم، تحقیقات ما را به زبانهایی رهنمون می شود که پیش از متون جاهلی حیات زبانی داشتند و شامل دوره ی تاریخی می شوند. زبان عربی به زبان اکدی تعلق می رساند که دو هزار سال قبل از میلاد زنده بود. پدیده های مشترک در زبان عربی و اکدی میراث زبان اولیه ی سامی است. بیان رابطه ی زبان عربی با دیگر زبانهای سامی و بیان ویژگیهای زبان اولیه ی سامی، در تلاش برای ثبت تاریخ زبان عربی (تحولات آوایی، صرفی، نحوی، واژگانی و معناشناسی)، امر ضروری است.

۳.۱) رابطه ی خط سامی با پدیده ی آوایی

پژوهشهای تطبیقی بین زبانهای مختلف سامی روشن می کند که زبان عربی مجموعه ای از ممیزات بسیار کهن و ویژگیهایی را که زبان اولیه ی سامی دربرداشت، حفظ کرده است. ویژگیهای مشترک، اصول زبان اولیه ی سامی خواهد بود.

خط هایی که زبانهای سامی به آنها نوشته می شد، هر یک مشخصات شکلی (حرکتی) و توانمندی بیانی خاص خود را دارد. خط میخی اکدی، کلمه ها را به چند مقطع تقسیم می کرد: حرف متحرک یا دو حرف که دومش ساکن باشد. پس این خط که هجایی است، توانایی ثبت حرکتها با صامتها را حفظ کرده است و طبیعیت حرکتها (چه در وسط و چه در آخر کلام) را نشان می دهد.

اما خط بعضی از زبانهای باستانی سامی، قادر به ارایه ی حرکت آن نیستند: زبان باستانی عربی جنوب، زبان اگریتی و زبان فنیقی، با خطوط

متمایز از یکدیگر- از حیث حرکتها- نوشته می شوند. اولی شباهتی به دو دیگر ندارد؛ با اینحال وجه مشترک آنها نوشتن صامتها است بدون حرکتها. شناخت حرکت در این زبانها، راهی جز قیاس ندارد. در حالیکه زبانهای زنده ی سامی چون عربی، آرامی، عبری و زبانهای سامی حبشه را — به شکل متفاوتی- از طریق تلفظ موروثی اهل زبان به تلفظ قدیمی این زبانها، می شناسیم.

تلفظی که خلیل و سیبویه از آواهای زبان عربی معرفی می کنند، با تلفظ امروزی شان تفاوت چندانی ندارد؛ در حالیکه در مورد زبانهای دیگر سامی باید با احتیاط فراوان، راه قیاس در پیش گرفت. تلفظ این زبانها، بنا به عواملی چند تغییر یافت.

مهمترین این عوامل، عدم کارآیی گسترده ی زبانهای مذکور بوده است: عبری، آرامی و جَعز از این جمله اند. تنها راه برای شناخت حرکت در این زبانها، خط ویژه ی هر یک از اینهاست که صامت و حرکت را ثبت کرده اند.

ثبت واژگان اساسی و مشترک در همه ی زبانهای سامی و مقایسه ی آنها با یکدیگر، مارا به تبیین مجموعه ای از ویژگیهای مشترک بسیار کهن رهنمون می شود. فی المثل، زبانهای سامی در کاربرد آواهای راء و لام و نون و تا و دال، تمایزی ندارند؛ یعنی هر یک از آواهای فوق، با آواهای مماثل خویش در زبانهای دیگر، برابر است. در زبان عبری و آرامی است که می بینیم، مجموعه ای از آواهای ثابت و مشترک در دیگر زبانها، دستخوش دگرگونی شده اند. مثلا بای عبری در ابتدای کلمه، مثل بای عربی تلفظ می شود، و اگر غیر مشدّد و مسبوق به حرکت باشد مثل **V** انگلیسی تلفظ می شود. کاف اگر در اول کلمه باشد مثل کاف عربی است ولی اگر غیر مشدّد و مسبوق به حرکت باشد، خاء، تاء، ثا تلفظ می شود...

تغییرات مذکور در زبانهای عبری و آرامی، بیانگر تحول داخلی آن دو زبان است، و این نشان دهنده ی آنست که آنها میراث زبان اولیه ی سامی نیستند، در حالیکه تلفظ عربی این آواها بیانگر تلفظ موروثی زبان سامی اولیه است.

آواهایی وجود دارند که زبانهای سامی را از هم متمایز می سازد (جز شاخه ی اکدی)؛ این آواها عبارتند از آواهای حلقی چون ع و حاء. اکدی تفکیک بین آواهای حلقی را تحت تاثیر زبان سومی (مثلا سومری) از دست داده است.

با شناخت پدیده های آوایی، صرفی، نحوی و معناشناسی مشترک، می توان از طریق روش تطبیقی، به نتایج مشابهی دست یافت. عکس این حالت هم وجود دارد: ادات تعریف از یک زبان سامی به زبان دیگر تفاوت دارد؛ مثل اینکه در عربی «أل» و «هاء» قبل از اسم می آیند، در آرامی فتحه ی کشیده ای است که بعد از اسم می آید. این تفاوت از یک زبان تا زبان دیگر، به این معناست که پدیده ی مذکور میراث زبان سامی اولیه نیست، و هر زبانی ادواتی برای خود ساخته است.

۳.۲) قانونهای آوایی:

استخراج قانونهای برابری آوایی در زبانهای سامی – باز هم- از مقایسه ی واژگان اساسی و مشترک، و طرد واژگان دخیل میسر است:

أکدی	عبری	آرامی	عربی جنوب و حبشی	عربی
Sumu	Süm	tüma	Somat	ثُوم
Suru	Sor	Taura	Sor	ثَور
(ش)	(س)	(ت)	(س)	(ث)

این تغییر عبارتست از: تحول تلفظ آواهای بین دندانی مثل ثاء و ذال به مقابل دندانی تا و دال؛ مثل آنچه که در تحول عربی فصیح به لهجه های مصر و شام رخ داد. ثاء عربی در این لهجه ها مثل آرامی در برابر آوای تاء است، و در کلمه های (ثنین/اتنین، ثعلب/ تعلب در عربی به وضوح می یابیم؛ همچنین در اسم اشاره: ذا/ده، ذه/ دی. پس این دو تغییر (از ثاء اولیه ی سامی به تاء آرامی، و ثا در عربی فصیح با تا در مصری و شامی) هماهنگ هستند.

عربی	عربی جنوب	آرامی	عبری	أکدی
أرض	C rd	--ara	éres	ers.etu
(ض)	(ض)	(ع)	(ص)	(ص)

از آنجاییکه چگونگی تلفظ عربی قدیم ضاد مورد اختلاف است، به مشکل می توان این آوا را، از آواهای سامی اولیه دانست. تقابل ضاد عربی، با عین اکدی، تفسیر آوایی مشکل دارد.

اعراب رفع، نصب و جر از ویژگیهای مشترک عربی و اکدی است که دلالت به اصل سامی اولیه بودن آن دارد.

۳.۳) تمایز آواهای عربی با سامی نخستین:

علی رغم اینکه اکثریت آواهای عربی را ادامه ی آواهای سامی نخستین می دانند، آواهای فا و سین و شین وجه تمایز میان اینان است.

در برابر فاء عربی، در تمام زبانهای سامی، آوای دیگری وجود دارد. سایر زبانها در این امر اتفاق دارند. با اینحال گفته می شود که فاء ادامه ی سامی اولیه نیست، بلکه حاصل تغییر آوایی است که در آن باءِ مهموس دچار تحول شده است. باءِ مهموس (P) با فاء از نظر مخرج اندکی تفاوت دارند. پس فاء تالی باءِ مهموس سامی است.

تفاوت دیگر در مجموعه ی س و ش است؛ در سایر زبانهای سامی علاوه بر س و ش، سین جانبی نیز وجود دارد. خط عبری دارای رمز سومی(علاوه بر سین و شین) بنام سین سامخ است. زبان سامی اولیه نیز دارای سه آوا(در این مجموعه) بوده است. س و ش موجود بنام س و ش سامی باستان خوانده می شود، آوای سومی در زبان مهری وجود دارد؛ در عربی، اکدی و حبشی به شین تبدیل شده است.

۳.۴) ساختهای ضمایر شخصی منفصل

ضمایر شخصی منفصل در زبان های سامی، شامل عنصرهای اساسی مشترک در زبانهای مذکور است. این عنصرها موروثی و قدیمی هستند و هر یک برگرفته از پیشوندهای مضارع (مثل ساختهای مذکور در زبان عربی) یا برگرفته از ضمایر شخصی متصل هستند. (مثل وضع ضمیر مذکور در زبان اکدی).

گفته می شود که زبانهای عبری و عربی از اصل سامی عدول کرده اند. پسوند ضمیر شخصی مخاطب کاف، و از متکلم تاء بوده، ولی اکنون جای هر دو را (در عربی) تاء گرفته، و ساختهای مختلف را با ضمه، کسره و فتحه ی بعد از تاء از یکدیگر متمایز می سازند.

عربی	عبری	أكدی	حبشی	تهری
tu	-ti	-ku	-ku	-k

۳.۵) اسمهای دوحرفی

دانشمندان عرب برای دستیابی به اصل کلمه با تقلیب (جابه جا کردن سه حرف اصلی یک کلمه) از همان ماده تلاش می کردند؛ اما زبان شناسی تطبیقی برای شناخت اصل تاریخی با مقایسه ی همه ی کلمه های سامی وابسته به ریشه ی واحد، برای تعیین اصلی که این کلمه ها از آن ناشی

شده اند، تلاش می کند. در این بحث، به ضمایر و ادوات کاری نداریم، چه اینها از چارچوب اصل سه حرفی خارج می شوند. پژوهش در مسئله ی ثلاثی و ثنایی، به اسمها و فعلهایی که می توان آنها را به اصل ثنایی(دوحرفی) برگرداند، می پردازد. واژگانی که به اصل دوحرفی برمی گردند، به مجموعه های تقسیم می شوند که مهمترین شان واژه های خویشاوندی، و اعضای بدن است.

بسیاری از کلمات مربوط به این دو مجموعه، دو حرفی اند: أب، أم، أخ، حم و ابن...، ید، دم، رئه، لثه.... نحویین عرب برای ثلاثی ساختن این کلمات، حرف دوم آنها را مشدد نشان می دهند. کلمه ی «بن» در زبانهای آشوری، عبری و عربی با باء و نون ظاهر می شود، در حالیکه در زبانهای آرامی و مهری با باء و راء. اما در این مورد عدول از آرامی و مهری است.

فم (دهن) در اصل سامی اش همانائی است که با حرکت کشیده در رفع و نصب و جر تشکیل شده است. میم آن نتیجه ی تحولی است که «تمییم» خوانده می شود. در اصل و ریشه ی کلمه ی «اسم» اختلاف است که مشتق از «سمه» یا «سمو» است. اما پژوهش تطبیقی اولا ثنائی بودن این کلمه را که «شم» است، به اثبات رسانید، شین سامی باستان به سین عربی تبدیل شده است. ثانیاً الف وصلی، فقط برای ثلاثی نشان دادن کلمه است.

۳.۶) افعال

مجموعه ای از افعال وجود دارد که ظاهراً ثلاثی اند، اما با پژوهش تطبیقی، اصل دو حرفی بودن آنها روشن می شود؛ فعلهایی که با سین شروع می شوند: سکب که اصل آن «کب» است، سخف که اصل آن «خف» است. فعلهایی که با نون شروع می شوند: نقص که اصل آن «قص» است، نجس در اصل «جس» نذل در اصل «ذل»....

۳.۷) ریشه شناسی

تا حال تصور می شد که حرف «هاء» در کلمه ی «هرق» اصلی است. اما اینک ثابت شد که های وزن «هفعل» است که در عبری و عربی جنوب، در قیاس با «افضل» شمال ساخته شده: هراق در برابر أراق. به همین ترتیب کلمه های هجرع، هبلغ و... کلمه های زیادی اند که های اول شان زاید – نه اصلی- می باشد. بررسی کلمه ی مدینه، در پرتو زبانهای سامی روشن می سازد که میم آن زاید است:

عربی	عبری	آرامی	معنا به فارسی
دین	دین	دینا	قانون

«بیت دین» (دادگاه) عبری، و «دیّان» (قاضی) عربی از همین ریشه اند. در قبل از اسلام در منطقه ی شام، حوزه ی اداره یا مرکز قضایی را به زبان آرامی «مدینه» می گفتند. نامگذاری یثرب به مدینه، ارتباط به «حکم رانی» پیامبر(ص) در آنجاست.

۳.۸) واژگان مشترک

دو دسته واژگان مشترک داریم: واژگان از ریشه ی سامی نخستین؛ و واژگانی که از یک زبان سامی به زبان دیگر داخل شده است. وجود واژگان مشترک، به معنای داشتن ریشه ی مشترک آنهاست، نه معنای واحد شان. کلمه ی لحم در زبان های عبری و عربی به معناهای نان و گوشت است که در اصل سامی آن معنای خوردنی داشته است. کلمه ی «أهل» در عربی به معنای خانواده است، اما در عبری به معنای خیمه.

۳.۹) شناخت واژگان دخیل

این شناخت از طریق قانونهای آوایی میسر است. این قانون را زبان شناسان قدیم عرب چون جوالیقی (م۵۴۰هـ) نیز می شناخته اند. او می

گوید که کلمه ی «ناطور» به معنای نگهبان نخل و درخت، معرّب است، چون برابر نهاده ی عربی آن «ناظور» با ظا است. قانون آوایی، ظاء آرامی را برابر به طاء عربی می شناسند. جوالیقی گفته بود: «نبطیها ظاء را به طاء تبدیل می کنند.» می دانیم که زبان نبطی یکی از لهجه های آرامی است.

ثاء عربی برابر به ثای سامی نخستین است که در برابر آن شین در عبری و تاء در آرامی است؛ غین عربی در آرامی و عبری، به صورت عین تلفظ می شود، یعنی برابر اشتقاقی واژه ی عربی (ث غ ر)، در عبری (ش ع ر) و در آرامی (ت ع ر) است: تغر، Sáar، tará، همه به معنای رخنه.

۳.۱۰) روش تطبیقی و تاریخ واژگان

در سه منبع قدیم عرب یعنی شعر جاهلی، قرآن کریم و فرهنگهای عربی، واژگان کهن و جدید وجود دارد. تمام زبانهای سامی در دو کلمه ی زبانی «مونث» و «مذکر» مشترک اند، و بر ساختهای دو کلمه در اکدی و عبری و آرامی، قانونهای آوایی خاصی با آواهای تشکیل دهنده با کمترین انحراف از قاعده، منطبق است. این امر نمایانگر اصالت کلمه ی مونث و مذکر، و وابستگی آن به سامی نخستین قبل از هجرت (۲۵۰۰ ق.م) است. در عربی دو کلمه ی «بعل» و «زوج» را می یابیم، که کلمه ی بعل بر مردی که با زن رابطه ی همسری دارد دلالت می کند (شوی)، و هر یک از این دو کلمه منشای متفاوت دارند، اما معنای هر دو، همچون وحدت معنایی متضاد فهمیده می شوند. بعل سامی الاصل است و از آنجا به اکثر زبانهای سامی وارد شده و به معنای «اله»، «رب» و «سرور» می باشد، در برابر زوج، به معنای مرد متاهل است. کلمه ی «زوج» از کلمه ی یونانی Zeugos آمده، که اول بار وارد آرامی شد و در آن وقت به پسوند یونانی os ختم نمی شد بلکه به پسوند آرامی، یعنی فتحه ی کشیده ختم می شد. به همین دلیل است که ساخت آرامی «زوجا» بدون ادات تعریف ساخته شده است. بعل یعنی مرد متاهل و همسر او «زوج». اعراب از مونث

آن «زوجه» ساختند. چندانکه اصمعی بر آن اعتراض کرد و آنرا لحن خواند.

IV. قلمرو عربی خالص

بعضی از دانشمندان معتقداند که در اصل یک زبان فصیح عربی وجود داشته که در مقابل لهجه های متعدد قرار میگرفته است؛ قلمرو این زبان فصیح یا زبان عربی خالص (العربیه) میان دو خط، یکی ازچند کیلومتری جنوب مکه آغاز شده به خلیج بحرین- واقع در خلیج فارس- ختم می شود، دیگری از شمال مدینه شروع شده به شمال حیره می انجامد.

۴.۱) کتیبه های باستانی شمال

از این قلمرو هزاران کتیبه بدست آمده که به نوع سالم و دارای حروف واضح و مشخص آن «Inscription»، و به نوع تباه شده و نا مفعهوم آن «Graffiti» میگویند. اما تصنیف این کتیبه ها نظر به سه مشخصه صورت گرفته: محل وجود، ویژگی زبانی، و ویژگی کتابت(خط). با این سه معیار سه نوع کتیبه شناخته شده است: ثمودی، صفوی، و لحیانی.

در مورد کتیبه های ثمودی گفته شده که توسط قبیله ی واحد، یا چند قبیله ی همزبان نوشته شده اند. اما با اطمینان گفته می توانیم که ثمودی ها جامعه ی واحد زبانی بوده اند. این کتیبه ها از نواحی«مدائن صالح» (شمال غرب جزیرۀ العرب)، «العُلا» (دیدان قدیم)، حائل، تیماء و تبوک پیدا شده اند. تعدادی هم در شبه جزیره ی سینا (که خارج جزیرۀ العرب شمرده می شود) بدست آمده است. چون کتیبه ها به مسائل شخصی پرداخته اند، تاریخ تحریرشان معلوم نیست. در این میان یگانه ی کتیبه ی تاریخ دار ثمودی، همانست که موازی کتیبه ی نبطی است به سال ۱۶۲. شروع تاریخ عربهای شمال، ۱۰۵ م (بعد از سقوط دولت نبطی) است، پس ۱۶۲ + ۱۰۵ = ۲۶۶ م.

می شود. از روی تفاوت اشکال حروف کتیبه ها، کهنترین آنها را به قرن پنجم قبل از میلاد، و جدید ترین شان را به قرن چهارم میلادی تاریخ گذاری می کنند(نُه قرن).

به اعتبار محل پیدایش دسته ای از کتیبه ها در« جبل الصفا» و نواحی اطراف آن، آنانرا «کتیبه های صفوی» خوانده اند؛ جبل الصفا در جنوب شرقی دمشق قرار دارد. اکثر این کتیبه ها هم فاقد هر گونه اشاره ی تاریخی اند؛ ولی بعضاً به حوادث مشهور اشاره می کنند؛ اکثراً حوادث قرن دوم میلادی. نیز در بعضی از کتیبه ها نام اشخاص معروف منطقه مثل اُذینه ـ حاکم تدمر در قرن سوم ـ سپتیموس سیوروس(Septimus Severus) و الکساندر سیوروس (Alxander Severus) شخصیت های رومی همان قرن، آمده است. در یک کتیبه از امرؤالقیس ـ اوایل قرن چهارم ـ نام برده شده است.

دولت لحیان در شمال غرب جزیرهٔ العرب حاکم بود؛ مجموعه هایی از این کتیبه ها در العلا (دیدان) سابق الذکر یافت شده است.

ظهور حکومت لحیان، با سقوط حکومت بطالسه (که در شمال مستعمراتی داشته) مقارن است. احساس استقلال در نوشته هایی که در دیدان قرن دوم قبل از میلاد بدست آمده، به نظر می رسد، آخرین کتیبه های لحیانی به قرن سوم میلادی می رسد. در این قرن حکومت لحیان بدست رومی ها از بین رفت.

خط هر سه دسته کتیبه ها، ابجدی مأخوذ از خط عربی باستانی جنوب است. با وجود اختلاف یک حرف مشخص در مجموعه ی کتیبه ها، همان حرف ریشه به اصل خط عربی باستانی جنوب می رساند. از نظر جهت آغاز خط، باز هم سه دسته کتیبه وجود دارد: از راست به چپ، از چپ به راست؛ یک سطر از یک جهت، سطر بعدی از جهت دیگر که به آن «محراث» (Boustrophedon) می گویند. دراین کتیبه ها حرکت هاـ چه کوتاه

و چه بلند ـ نوشته نمی شود. این امر باعث عدم بروز اوزان کامل می شود: فَعَلَ، فَاعَلَ، که هر دو با سه حرف ف ع ل نوشته می شود و تفکیک میان آنها مشکل است. بطور کلی ننوشتن حرکتهای کوتاه، به عدم شناخت طبیعت این حرکت ها در وسط یا آخر کلمه ها منجر می شود.

زبان تمام این کتیبه ها عربی است. در این کتیبه ها مجموعه ای از افعال آمده که صیغه و معنیهای آنها را می شناسیم؛ اسامیی که در این کتیبه ها ذکر شده با محیط صحرا آشنا است؛ وعل، جمل، فجع.... حرفهای مشهور عربی چون الی، من، لم، باء، فاء و لام نیز ذکر شده است. دو خصوصیت دیگر این کتیبه ها، کاربرد اسم موصول «ذ» و ادات تعریف « هـ» است. کار برد اسم موصول « ذ» به سه صورت (ذو، ذا، ذی) مخصوص قبیله ی طی است. اما ادات « هـ» پدیده ی عام عربی شمال است. سلسله های انساب بارزترین چیز در این کتیبه ها است. این ثابت کننده ی عرب بودن نویسندگان کتیبه هاست.

۴.۲) لهجه های عربی و زبان فصیح

کتابهای نحو ولغت بخش های محدودی از حیات زبانی ـ تا قرن دوم هجری ـ را ارایه می دهند و این بخشها هم برخی از لهجه های صحراست. نحویان و لغویون آن عصر، زبان را از قبایلی گرفتند که تماسی با ملل دیگر (مخصوصاً ایرانی و رومی) نداشتند. لهجه های بوجود آمده بعد از فتوحات اسلامی را نپذیرفتند؛ این عمل را در شمال و جنوب یکسان انجام دادند. موضع آنان، با موضع زبان شناس امروز کاملاً متفاوت بود، و زبان فصیح فقط زبان قبایل مرکزی عربستان (حجاز، تمیم، هذیل و طی) را وانمود کردند و در مقایسه با آن ها، هرچه را خلاف دیدند. غیر فصیح و فاسد خواندند.

۴.۳) مختصات زبان فصیح

قطع همزه به معنای تلفظ نکردن آن بعنوان یک صامت است، در حالیکه وصل آن عکس این عملیه است، یعنی آنرا بعنوان یک صامت تلفظ کردن. بنی تمیم قطع و مردم حجاز وصل را می پسندیدند. تلفظ همزه ی وصل بین همزه و الف ساکن بوده است که به هر حال چون پس از ایجاد مانع بوجود می آید، صامت است نه حرکت یا مصوت؛ در حالیکه الف یا فتحه ی کشیده مصوت است.

ممیزه ی دیگر اماله است و آن تلفظ فتحه ی کشیده است که بین فتحه ی صریح و کسره ی صریح تلفظ نمی شود، و آن زمانی واقع می شود که بعد از الف حرف مکسور باشد: عابد و عالم، مساجد...، الف را به کسره ی بعد از آن نزدیک می سازند، چون جمع این دو را در کنار هم، حجازیان نمی پسندند. اماله را امروز «شبیه سازی» می گویند. یعنی تاثیر پذیری یک آوا از آوای دیگر. لغویون قرون اولیه، الف اماله نشده را اصل، و الف اماله شده را فرع می گفتند، در حالیکه این پدیده را امروز به « اختلاف لهجه ها» تعبیر می کنند. در اینجا سخن از دو صورت آوایی است: یکی با اماله، دیگری بی اماله. نگاه نحویان عرب به خط باعث خلط مباحث شده، سیبویه و دیگران، در کلمه ی مفاتیح، کسره را یک چیز و یا را چیز دیگر تصور می کردند. آنچه را ما کسره ی کشیده می گوییم، آنان تصور می کردند که همانست که قبل از یا می آید.

ممیزه ی دیگر، شباهت تام حرکتی با حرکت دیگر است که آنرا نحویان عرب « اتباع» می خواندند؛ این ممیزه را امروزه « هماهنگی آوایی» (Vowel Harmony) می گویند. نحویان عرب تصور می کردند که هاء ضمیر غایب در صورتی مضموم می شود که ما قبلش واو یا ضمه باشد، و اگر ماقبلش کسر یا باء باشد، مکسور می شود؛ در صورتی که اصل های ضمیر را مضموم(با ضمه ی کشیده) می دانند: « مررتُ

بهو»، «مررتُ بهی». در حالیکه مردم حجاز مطابق این قاعده نمی گفتند: بهِ، بلکه می گَفَتند بهُ (بهُو). این مخالف آنچیزی است که ما هماهنگی آوایی می خوانیم. اما غیر حجازیان این هماهنگی را رعایت می کردند و می گفتند: « فَخَسفنا بِهِ و بِدارِهِ الاَرض». این خصوصیات لهجه ی بنی تمیم است.

در حالیکه افراد قبیله ی ربیعه می گفتند« مِنهِم» یعنی با آنکه ما قبل هاء ساکن است نه مکسور و نه یاء. پس از نظر فصحاء (از جمله سیبویه) هم لهجه ی تمیم و هم لهجه ی ربیعه خلاف فصاحت بود.

ممیزه ی دیگر مکسور بودن حرفهای مضارع است. تمام لهجه هایی که فصیح خوانده می شد، خلاف عربی فصیح امروز، حرفهای مضارع را مکسور می خواندند، در حالیکه مردم حجاز آنرا مکسور نمی شناختند. غیر حجازی ها می گفتند: انت تِعلمُ، انا اِعلمُ، هِیَ تِعلمُ، نحن نِعلمُ.

ممیزه ی دیگری که بر ساختمان جمله تأثیر افگنده، پدیده ی تطابق فعل مقدم با فاعل مثنی و جمع می باشد.

قاعده ی شناخته شده در عربی اینست که فعلی که بعد از آن فاعل می آید، چه فاعل مثنی باشد، چه جمع، فعل به صیغه ی مفرد غائب است: قال رجل، قال رجلان، قال الرجالُ. ولی مطابقت کامل میان عدد و جنس بین فاعل و فعل را از خصوصیات لهجه ی طی گفته اند: ضَرَبُونی قومک، ضَرَبانی اخواک. این پدیده در اشعار جاهلیت و دوره ی اسلامی و بعضی دیگر لهجه های قدیمی رایج بوده، اینک در لهجه های جدید عربی شایع شده است.

بالاخره ممیزه ی مشهور دیگر«مامای حجازی» خوانده می شود. این «ما» در لهجه ی حجاز معادل «لیسَ» است: ما عبدالله اخاکَ، ما زید مُنطلِقا. ولی این «ما» در لهجه ی تمیم معادل « اما و هل» است؛ اما این را از روی شباهت معنا با لیس، قیاس می کنند؛ الآیه: ما هذا بشراً، اما همین آیه را

مردم بنی تمیم مرفوع می خوانند، در حالیکه حجازی ها آنرا مجرور می خوانند.

۴.۴) تفاوت عربی فصیح و لهجه ها در کاربرد واژگان

از روی لغت نامه ها و کتب نحو که در دو قرن اول هجری تدوین شده، در می یابیم که عربی فصیح، زبان شعر جاهلی است؛ ادامه ی هیچ یکی از لهجه های دیگر نیست. بسیاری از محققان پیشین و جدید، به این عقیده اند که زبان فصیح، زبان تداول هم بوده است(از جمله نولدکه). اما دسته ی دیگر این ادعا را رد کرده اند و نام« عربی فصیح» را نا مسما خوانده، آنرا « زبان نوشتاری باستان» گفته اند(از جمله وُلرز آلمانی). ولرز کتب نحو نگاشته در آن زمان را دستور تجویزی می خواند و مثالهای آورده شده در آنها را ساختگی می داند. او معتقد است که پدیده ی اعراب، ساخته و پرداخته ی نحویان عرب است و وجود حقیقی نداشته است. در مورد قرآن، ولرز با تکیه به بعضی مصحف ها، معتقد است که قرائت مشهور به فصیح بعداً رایج شده است.

در این میان ظن غالب آنست که زبان فصیح در اغراض هنری و در تعامل بالا بین افراد صاحب منصب در قبایل و در تعامل بین افراد قبایل مختلف، به کار می رفته است. قرآن در اینکه « بلسان عربیٌ مبین» است، صراحت دارد، پس نباید انتظار داشت که به لهجه ی محلی بر گردد. طبیعی اینست که قرآن به زبان فصیح و بلند روزگار خود باید باشد.

در شعر جاهلی پدیده های کم تأثیری ناشی از اختلاف لهجه ی قبایل به چشم می خورد؛ اما زبان آن با اختلاف قبیله عوض نمی شود. ازینرو مسلمانان در صدر اسلام، در آن مواردی که امکان قرائت های مختلف (در قرآن) پیش می آمد، قرائت « عربی فصیح » را ترجیح می نهادند. این زبان، بر خلاف مشهور، لهجه ی حجازی نیست، بیشتر از هر کسی، نولدکه با نظر ولرز مخالفت کرده است. وجود علامتهای اعرابی ــ (رفع، نصب و

جر) که یکی از تشکیکهای ولرز است ـ در زبان شایع بوده، (مثل آنچه که در زبان شعر جاهلی و قرآن کریم و زبان قبیله هایی که شواهد کتابهای نحوی از آنها گرفته شده، شایع بوده است)، زبان آنها را به ارث گرفته است؛ همانطوریکه زبان اکدی از سامی اولیه گرفته بود. از علامتهای اعراب فقط علامت نصب در زبان حبشی باقی مانده که کاملاً منطبق با عربی است. نحویان عرب، واقعیتهای کتیبه های اکدی و متنهای حبشی را تفسیر می کنند.

۴.۵) چگونگی گزینش لهجه ی قریش به عنوان زبان ادبی:

زبان عربی مانند هر زبان دیگری- به دلیل وسعت و گسترش ناحیه ی مورد استعمال آن- دارای لهجه های گوناگون بوده است. این حقیقت را اولین بار لغویون و نحویون مسلمان که می خواستند قواعد زبان عربی را درج کنند، مشاهده نمودند. از جمله سیبویه اختلاف در زمینه ی صوت، ساختمان کلمات، نحو و واژگان را در کتاب مشهور خود به نام «الکتاب» ضبط نموده است.

از جانب دیگر دانشمدان قرائت دریافتند که حرکت بعضی حروف کلمات، با نحوه ی قرائت آنها در قرآن به چند گونه آمده است. از همین جا هفت قرائت مشهور پیدا شده که هر یک را به لهجه ی یکی از قبایل عربی نسبت می دهند.

همین ملاحظه در مورد حدیث نیز می تواند وجود داشته باشد؛ بیش از یک قرن حدیث به طور شفاهی نقل می شد و بعد از آن در کتبی مانند صحیح بخاری نقل شد. بنابرین تحول اصوات و تحول صرفی و نحوی را در زبان آن نباید از نظر دور داشت. اشعاری که از زمان جاهلیت به دست آمده است، علی رغم اثر پذیری از تحولات مذکور برای مطالعه ی زبان فصیح عربی در قرن ششم میلادی، سند های اساسی به شمار می آیند.

اصولاً جمع و کتابت قرآن عظیم الشان- چنانکه بعد از این می بینیم- بعد از رحلت حضرت رسول صورت گرفت. معهذا کهنترین نسخه ی قرآنی تاریخ ۱۶۸ هـ را در خود دارد. با توجه به اینکه اعراب یا تعیین علامات (فتحه، کسره و ضمه) در خط عربی به تأخیر ایجاد شده به مشکل می توان به لهجه ی مردم حجاز در ابتدای قرن هفتم میلادی پی برد. با این حال از روی نسخ قرآنی پایه های نخستین «عربی فصیح» را بررسی می کنیم.

بعضی از دانشمندان اسلامی- از جمله ابن خلدون و جلال الدین سیوطی- به این عقیده اند که در اصل یک زبان فصیح عربی وجود داشته که در مقابل لهجه های مختلف عربی قرار می گرفته است. بنابرین لهجه های مذکور همه، نوعی تحریف بوده اند از زبان عالی، با این قیاس حدود جغرافیایی را که آن زبان عالی یا زبان عربی خالص فرا گرفته بود، می توانیم معین سازیم: میان دو خط، یکی از چند کیلومتری جنوب مکه آغاز شده به خلیج بحرین- واقع در خلیج فارس- ختم می شود؛ دیگری از شمال مدینه شروع شده به شمال حیره می انجامد. در این محدوده قبایل قریش بنو تمیم، بنی قیس، بنی اسد، بنو هذیل و برخی قبایل کنانه و طی قرار دارند. بیشترین لغات، قواعد صرف و اعراب از آنها گرفته شده است. در حالیکه خارج از این محدوده قبایلی که در همسایگی با روم یا ایران یا در تماس با حبشیان و قبطیان قرار دارند، محل مراجعه برای اخذ لغات یا قواعد قرار نمی گرفتند.

با اینحال در داخل قلمروعربی خالص نیز دو لهجه از هم متمامیز اند: لهجه ی حجاز و لهجه ی بنو تمیم. این دو لهجه در مواردی از اعراب حذف و یا حفظ بعضی از حروف، مونث و یا مذکر پنداشتن بعضی از کلمات با هم اختلاف دارند.

لهجه ی بنوتمیم	لهجه ی حجازی	معنی کلمه به فارسی دری
اسال	سل	بپرس
أكد	وكد	تأكيد كرد
بالسوء	بالسو	بابدی
هيهات	ايهات	دریغ
عنی	انی	که من
خباءنا	خباعنا	خیمه های ما
نِفعل	نَفعل	کردم
تِفعلون	تَفعلون	می کنیم
كليب	كلاب	سگان
ناداهُ	نِداهُ	او را صدا کرد
وَتْد	وتَدَ	میخ چوبی خیمه
عُمْر	عُمُر	زندگی
عَضْد	عُضُد	بازو
رُسْل	رُسُل	پیامبران
رد	اردد	نپذیر

کلمات «طریق»، «سوق» (بازار)، «تمر»(خرما) در حجازی مونث و در لهجه ی شرقی (بنوتمیم) مذکر است.

در مجموع، لهجه که در قلمرو عربی خالص (العربیه) رایج بوده، لهجه ای بوده که چند قرن پیش از اسلام به تدریج به «زبان متحد شاعرانه» تبدیل شده بود؛ در علل پیدایش این زبان واحد، چهار عامل رادخیل دانسته اند: ۱- بازار (سوق) که هر سال در بیست روز اول ماه ذی قعده، اعراب در محلی جمع می شدند و در آنجا یا در مورد نزاعی داوری می کردند، یا شعر و مقامه می خواندند و یا داد و ستد می کردند. ۲- قریش و کعبه: کعبه محل تجمع هر سال های عراب بود. چون قریش صیانت کعبه را بعهده داشت، مورد احترام سایر قبایل بودند. عربها ضمن حج از زبان قریش نیزمتأثر می شدند. یا به عباره ی دیگر می کوشیدند به لهجه ی قریش سخن بگویند. ۳- عربها باتمدنهای همجوار خود یعنی روم، ایران و مصر و حبشه در ارتباط بودند. زبان عربی ازین همسایه های خود واژگان بسیاری را گرفته است. کم نیست کلمات فارسی، رومی، قبطی وحبشی در زبان عربی. ۴- چنانکه پیش ازین دیدیم، حجازیان قبل از سایر قبایل، استفاده از خط را آغاز کردند. از حجاز – دقیقترش- از مکه خط به سایر نواحی شبه جزیره ی عرب انتشار یافت. خط خود عامل مهم توحید لهجه های مختلف در یک لهجه ادبی است. اشعار دوره ی جاهلی نیز به آن لهجه سروده شده و قرآن نیز به همین لهجه نازل شده است. پس ازین، ادبا و و فضلا کوشیده اند که اولاً تمام نوشته ها و متون را با معیار همین زبان – که اکنون «زبان وحی» شده بود- بسنجند. ثانیاً تمام قبایل عرب چه آنهایی که در قلمرو عربی خالص (العربیه) قرار داشتند، و چه آنانی که بیرون ازین محدوده قرار داشتند، می کوشیدند موارد اختلاف لهجه ی خود با زبان «وحی» را، تصحیح کنند.

۷. زبان عربی در بیرون از قلمرو اعراب

۵.۱) زبان عربی در شرق حکومت اسلامی

۵.۱.۱) حدود عربی زدگی: قبایل متعدد عرب راهی سرزمین های شام، عراق و ایران شدند. این امر باعث شد که آنعده از قبایلی که پیش از این درین مناطق گشت و گذار داشتند، در آنجا ها ماندگار شوند. اینان در شهر ها مستقر گردیدند. آمیزش مردم بومی با عرب های مهاجر، باعث عربی شدن این محلات گردید. می دانیم در مناطقی از شام و عراق، لهجه های گوناگون آرامی رایج بود؛ این لهجه ها که از حیث آوایی، نحوی و واژگانی به زبان عربی نزدیک بودند، به آسانی جا را به عربی خالی کردند. با اینحال هنوز مناطقی در شمال عراق، شام و ایران با لهجه های آرامی صحبت می کنند.

به طور عموم عبور به عربیت، در مناطقی هموار و شهری سریعتر و آسانتر از مناطق نا هموار و کوهستانی بود.

مهاجرت به ایران از دو طریق صورت گرفت: گویا گروه های از اعراب در سواحل خلیج فارس- حتا در عصر جاهلی زندگی می کردند؛ ابتدا همین گروه ها، موج های از مهاجرین عرب را پذیرا شدند؛ قبیله ی عبدالقیس از این جمله بودند. بعضی از این ها در ساحل زندگی کردند، و عده ی دیگر به عمق سرزمین ایران داخل شدند که تا عصر مغول تمایز زبانی آنان موجود بود.

گروه های دیگری از راه عراق وارد ایران شدند؛ حتا در قرن دوم قبایل خانه به دوش عرب در مناطق مختلف ایران پیدا شد. کاشان، همدان و اصفهان جمع کثیری از اعراب را در خود پذیرفت. قم بیشترین جمعیتش عرب نژاد بود. اما گروه های بزرگتر عرب وارد خراسان شدند: هزاران بصری و کوفی در نیمه ی اول قرن اول هـ در خراسان ساکن گردیدند. در

اوایل قرن دوم هـ تعداد عرب ها در خراسان را دو صد هزار نفر گفته اند. در بین این اعراب افراد قبایل بکر، تمیم و عبدالقیس فراوان بودند. آمیزش اینها با مردم محل، دو پدیده ی موازی را به وجود آورد؛ تعدادی از خراسانیان عربی آموختند؛ یکی از دلایل کثرت نویسندگان و علمای خراسان در قرون نخستین اسلامی، دستیابی سهل آنان به محاوره در محیط عربی بود. پدیده ی آموزش عرب ها زبان فارسی را که بالاخره، به تحلیل آنان در جامعه ی فارسی گوی انجامید. چنان که گفته شده اکثر عرب های که در لشکر ابو مسلم بودند، به زبان فارسی سخن می گفتند. از اول قرن سوم مراکز حکومتی به فارسی گویی راغب شدند و در این زمان پایبندی اعراب به زبان اصلی شان ضعیف گشته بود. به همین دلیل جریان عربی شدن در این مناطق، مثل شام و عراق پیش نرفت. در عصر اموی دو امر دلیل برتری و اشرافیت عربی بود: اصالت بادیه نشینی، و توانایی تکلم به عربی همچون افراد بادیه. در چنین شرایطی طبیعی است که بزرگان جامعه به پرورش فرزندان شان در یک محیط عربی بدوی سعی وافر نمایند، تا از طبقات پایین جامعه متمایز گردند. از سال ۷۰ هجری، زبان عربی در حکومت اسلامی از جایگاه والا و محکمی برخوردار بوده است. این امر که فصل مهمی در تاریخ زبان عربی است، به دلایل ذیل پیش آمده: رسمیت زبان عربی (بعد از ۷۸ هجری)؛ زبان طبقه ی حاکم بودن؛ زبان ادبی و علمی بودن؛ زبان دین، قرآن و عبادات بودن.

فراگیری عربی باعث می شد که در دستگاه و دیوان حکومتی به شغلی دست یابند؛ در طول حکومت بنی امیه سخن گفتن به زبان فصیح عربی، از اسباب فضیلت و از ویژگی های اشرافیت به شمار می آمد. فرزندان خود را به بادیه می فرستادند تا عربی بَدَوی را بیاموزند. حرف زدن به عربی بدوی، از نشانه های بدوی گری و آن از افتخارات بود.

غیر اعراب نیز هم برای تمایز، و هم برای دستیابی به منابع دین و علم، به آموختن عربی ممارست می کردند. زیاد الاعجم از کسانی است که با وجود لکنت و لحن در تکلم، در سرودن شعر عیبی نداشت. سیبویه به اشعار او استشهاد می کرد.

۵.۱.۲) بازبینی قواعد تجویزی دوره ی اموی: در قرن سوم هجری، از یک طرف اوج مهاجرت قبایل عرب به شرق متوقف شد؛ از جانب دیگر حکومت های ملی با زبان های بومی تشکیل یافته بود؛ از این رو پس از این زبان عربی زبان خواص بود نه زبان عوام.

در این قرن بازبینی در باره ی خود زبان و قواعد تجویزی خلیل و سیبویه واخفش نیز آغاز گردید. آنچه را که سیبویه فساد و دوری از اصل فصاحت می دید، جاحظ اختلاف لهجه می خواند که به دلیل پیوستگی به قبایل مختلف پیش آمده بود. جاحظ کلمات فراوانی را از شهرهای کوفه، بصره، مصر و مکه می آورد که با هم اختلاف دارند: مردم مکه خانه ی بالای خانه را «**عُلّیۀ**» و جمع آن را «**علالِیّ**» می گفتند؛ اما مردم بصره آن را «**غُرفه**» و جمع آن را «**غُرفات**» ویا «**غُرَف**» می گفتند.... جاحظ به رواج کلمات فارسی در کوفه و بصره اشاره می کند: مردم مدینه از زبان مردم ایران بطیخ را خربزه، سمیط را رزدق، مصوص را مزوز و شطرنج را اشترنج می نامیدند. مردم کوفه مربعه را چهار سوک، سوق یا سویقه را وازار(بازار)، قثاء را خیار می گویند. جاحظ از بعضی ترکیب های فارسی نیز یاد می کند مثل «سندِ نعال» به جای «النعال السندیه» ی عربی. جاحظ تاثیر زبان های فراگیران زبان عربی را بازگو می کند؛ او نبطی را در کوفه، خراسانی را در بصره، اهوازی را در کوفه شناسایی می کند و بطور عموم عربی گویی اقوام مختلف را بیان می کند. وی می گوید اگر سندی پنجاه سال میان قبایل تمیم، قیس و هوازن اقامت کند، باز جیم را «زا» تلفظ می کند، نبطی خالص زا را سین، (بجای زورق می گوید سورق)، و عین را

همزه تلفظ می کند. جاحظ می گوید که ابو مسلم خراسانی نمیتوانست قاف را تلفظ کند، وی بجای «قُلت» می گفت «کُلت» و به جای قمر می گفت کمر. زیاد اعجم، سین را شین تلفظ می کرد و طا را با آوای غیر مطبق، مثل ابو مسلم تلفظ می کرد. به همین ترتیب اینان میان دال و ذال تمایز نمی آوردند. در بسیاری از لهجه های آرامی، دال و ذال دو واج جداگانه نبوده؛ یعنی کاربردی یکی به جای دیگری، سبب تفاوت معنایی نمی شد. جاحظ به این نوع تفاوتِ لکنت می گفت. علاوه بر این، جاحظ اصطلاحات حُبسه (سنگینی در کلام) و حُکله (نقص و عیب) را نیز به کار می برد که مربوط زبان شناسی نیست، بلکه به روانشناسی زبان مربوط می شوند.

۵.۱.۳) از بدویت به مدنیت: در شهر های اسلامی، تا اواسط قرن دوم، بدویان به دلیل فصاحت کلامشان مورد احترام بودند. بعضی از این افراد واژگان غریب را به نحویان و لغویان می فروختند. بعضاً اختلاف نظر میان نحویان بصره با کوفه را، به دلیل اختلاف راویان بدوی آنها می دانند. اما در دوره ی عباسی ها، فرزندان بادیه به شهر ها و قصرها می آمدند تا عربی فصیح بیاموزند.

اما از آنچه که به نام لغزش به ادبای این عصر نسبت داده می شود، در حالی که آنها از لهجه ی محلی گرفته شده بودند، معلوم می شود که در این دوره، زبان فصیح به زبان نوشتار گفته می شده است. در حالیکه پیش از این، شیفتگی به زبان بادیه، ادبا را وادار به اظهار اختلاف با زبان و تلفظ مردم شهر، و تظاهر به فصاحت (Over Correctness) می کرد. ادبا و لغویون به جمع آوری کلمات غریب و نادر رغبت فراوان نشان می دادند و منشای این الفاظ بَدَویان بودند.

زبان عربی در اواخر عصر بنی امیه وارد مرحله ی تالیف شد. پیش از این در حد شعر و ضرب المثل و خطابه ی شفاهی خلاصه می شد. تا این زمان یگانه تالیف قرآن کریم بود. به قول محققین عرب، ابن مقفع اولین

کسی است که عربی را به عنوان زبان نوشتار به کار بست. از این زمان به بعد، زبان عربی منزلت جدیدی پیدا کرد. سیبویه با وضع اصطلاحات حرف، اسم و فعل، به این کلمات مقام علمی بخشید. اصطلاحات دیگر او چون «همس» (آهسته سخن گفتن)، «جهر» (جوهر سخن را گفتن) و «مخارج» (واجگاهها) تا امروز کاربرد دارد. به همین ترتیب، خلل از کلمات عامیانه ی چون بسیط، طویل و مدید... اصطلاحات جاودانی را در علم عروض ایجاد کرد. به همین ترتیب متکلمین اصطلاحات جوهر، عرض ماهیت، وحدت و غیره را وضع نمودند؛ و نحویان از حال و ظرف و غیره سخن گفتند. اینها در ساختار جدید بودند مثل ماهیت، ویا در معنا مثل بسیط و کامل.

با این مقدمات در عصر عباسی زبان عربی پا به عصر فرهنگ اسلامی گذاشت. در این مرحله زبان بحث و تدریس شد، و در عین حال با گسترش فتوحات، تغییر زبانی به وجود آمد، و چنانکه گفتیم تقابلی بود با آنانی که به دنبال عربی فصیح در میان بدویان بودند.

نخستین تالیف علمی، درباره ی آموزش زبان عربی « لحن العامه» بود که کسایی کوفی آنرا نوشت. چند رساله در جمع آوری واژگان نوشته شد که- پیش از این- زبان شناسان آنان را به عنوان واژگان غیر فصیح طرد کرده بودند. پیش از کسایی، ثعلب در کتاب «الفصیح» چنین کاری را کرده بود؛ با این تفاوت که ثعلب واژگان فصیح را (به زعم خودش) نقل و توصیه می کند. اما کتاب «ادب الکاتب» ابن قتیبه به کار گیری زبان فصیح به صورت روایت شده ی آن را آموزش می دهد. ظهور این کتاب ها، تحول آموزش زبان از طرق شفاهی به شکل کتابی (از گفتاری به نوشتاری) را نشان می دهد؛ یعنی شکل و صورت تغییر کرد و زبان عربی خود منبع آموزش شد.

بدین ترتیب در قرن چهارم راهکار آموزش، نه آمیزش با اعراب، بلکه آموزش از کتاب شد. مهمترین کتاب های این قرن «جواهر الالفاظ» قدامه

بن جعفر، «الالفاظ» ابن سکت، و «الاالفاظ الکتابیهٔ» عبدالرحمن همدانی است. مضمون این کتاب ها آموزشی گزینشی، و زبان آن ها زبان نوشتار است که از تظاهر به فصاحت و غریبی دور، و از سخن عامیانه هم برتر است. اینان واژگان و تلفظ آنها را نه از زبان بدویان، بلکه از کتب و دواوین شعرا نقل می کنند. تحول و تکامل زبان، با کاربرد آن در سطح اداری و فرهنگی مرتبط گشت. ابن جنی در کتاب «الخصائص» فصلی را به «أغلاط ألاعراب» اختصاص داد. این نگرش با نگرش نیمه ی اول قرن دوم در تقابل قرار دارد؛ به جای سفر به صحرا، اصطلاحات و تعبیر مورد نیاز را اشتقاق می کردند. کار به جایی رسید که متنبی شاعر معروف، ساخت های جدیدی را ایجاد کرد: »آخاء» جمع «أخ»؛ از عدد سادس(شش) بر وزن فعال «سداس» ساخت؛ این در حالی بود که نحویان این وزن را فقط تا عدد چهار جایز می دانستند؛ توراب به جای «تراب» (خاک)....

اما حیات زبان شبه جزیره را در قرن چهارم، همدانی در کتاب «لغات اهل هذ الجزیره» به رشته ی تحریر آورد. او لهجه ها و زبان های متعدد رایج در جزیره را، با زبان فصیح محک زد. همدانی از قبایلی نام می برد که هنوز با زبان مهری و حمیری سخن می گفتند.

اما تحقیق مقدسی در کتاب«احسن التقاسیم فی المعرفت الاقالیم»، فراتر از کار همدانی است؛ مقدسی با جغرافیای جهان اسلام (و فراتر از آن) سروکار داشت. از این رو، او زبان ها و لهجه های فراوانی را ضبط و تحلیل کرده است.

مقدسی نمونه های از لهجه ی عدن را تذکر می دهد: به جای رجلَیه، رجلَینه؛ به جای یَدَیهِ، یَدَینه...؛ یا این که جیم را به کاف تبدیل می کنند: رَجب، رکب؛ رحل، رکل. چیزی که در لهجه ی امروز مصر دیده می شود. گفته می شود که این نوع تلفظ در اصل سامی، و پس از آن در عربی جنوب موجود بوده است. علاوه بر این به قول مقدسی بیشتر مردم عدن

ایرانی بودند. مقدسی در مقام مقایسه ی لهجه های موجود میان قبایل عرب در قرن چهارم با آنچه که نحویون و لغویون در قرون نخستین ضبط کرده بودند پرداخت. او لهجه ی مردمان هذیل، نجد، و افراد برجسته ی حجاز را «فصیح» یافت. با این حال او کاربرد زبانی در مشرق دولت اسلامی را بهتر از جا های دیگر یافت. زیرا آن را فرا گرفته از راه تدریس و کتاب می خواند. وی لهجه ی عراق را نیکو (از حیث تلفظ) و فاسد (از نظر نحو) می خواند. اهل کوفه به دلیل نزدیکی به بادیه و دوری از لهجه های آرامی دارای زبان سالم بودند. زبان مردم بطائح را نبطی می داند (بطائح مناطق قابل زرع بین النهرین را گویند). بغداد را به مقتضای مرکزیتش، دارای لحن و لهجه ها می داند. مقدسی ضمن سفر به مصر و مغرب و اندلس، دریافت که در این مناطق علاوه بر عربی، زبان های دیگری نیز وجود دارد؛ قبطی را زبان مردم مسیحی آنجا یافت و زبان عربی مردم آنجا را مبهم، پیچیده و مخالف آنچه در منطقه های دیگر ذکر کرده بود، وانمود ساخت. مقدسی به وجود زبان بربری نیز اشاره کرد.

۵.۱.۴) از سقوط بغداد تا اوایل قرن بیستم در شرق با ظهور دولت های ملی، جلو تعریب گرفته شد؛ به زودی جای عربی را زبان فارسی- تا اقصای کشور اسلامی- گرفت. عربی تنها در حوزه ی تدریس و دین محدود ماند. بر علاوه کار تالیف به زبان فارسی، و سرایش شعر به این زبان، عربی را در موقعیتی قرار داد که زبان لاتین بعد از رنسانس قرار گرفته بود.

اما در قلمرو «عرب زبان» حکومت اسلامی، فتور در اقبال زبان عربی، از زمان اقتدارسلاجقه آغاز گردید. سلاجقه به رشد فارسی رغبت تمام داشتند. در این دوره ضمن رشد تالیف به فارسی، دانشمندان دو زبانه نیز ظهور کردند(مثل غزالی و دیگران). نظام الملک با تاسیس نظامیه ها، جایگاه علمی و دینی زبان عربی را تثبیت کرد. در این دوره نصاب های

تدریس زبان عربی تهیه شد که یکی از آنها شرح دیوان الحماسه توسط ابو زکریای تبریزی است.

سقوط بغداد به دست هلاکو، عملاً به شش و نیم قرن امپراطوری عرب زبان خاتمه داد. عربی از رسمیت و اداره بر افتاد. از قرن پانزده ی میلادی، ترکان عثمانی بر سرزمین های اسلامی عرب زبان دست یافتند. به اعتبار حضور مقتدرانه ی آنان در دستگاه حکومت، زبان ترکی، زبان اداره و حکومت شد. نمونه های به ظاهر عربی را از کشور مصر نقل می کنند: الأغا(سرنگهبان)، الدفتردار(مدیر امور مالی)، الروزنامجی(یعنی حافظ اسناد)، با توجه به این که همه ی مراکز قدرت در دست غیر عرب ها- مخصوصاً ترک ها- بود، وضعیت زبان عربی روشن می گردد: حضور در سطح ادارات محلی.

سخن گفتن به زبان عربی، نمایندگی از وابستگی به طبقات پایین جامعه می کرد. این وضع تا فروپاشی امپراطوری عثمانی- اواخر قرن نزده، اوایل قرن بیست- ادامه یافت. تا اینکه دولت های ملی عربی به وجود آمدند.

۵.۲) زبان عربی در قاره ی افریقا

بیش از نیمی از مردمان افریقا با همدیگر به زبان عربی صحبت می کنند؛ زیرا همراه به روزگار و ترویج اسلام، زبان عربی در قاره ی افریقا تداول یافت.

۵.۲.۱) تعریب مصر، نوبه و سودان: با انقلاب اسلامی و مهاجرتهای بشری همراه آن، عربی شدن مصر آغاز گردید. گفته می شود که قبایل هجرت کرده به مصر و سایر نواحی افریقا، پس از مدتی اصل و نسب قبیلوی خود را فراموش کردند و در جامعه ی مدنی آن نواحی حل شدند. گویا نخستین قبیله ی عربی که وارد مصر شد، جُذام بود که با عمروالعاص سفر کردند. این قبیله، مدتها قبل از جنوب به شمال رفته بود و مشکل زبانی برای شان باقی نمانده بود؛ یعنی زبان شان عربی شده بود. با اینحال، قبایل

جنوب نیز به مصر آمدند، اما در جوّ حاکم زبان عربی حل شدند. قبلیه ی قضاعه که مقیم مصر بود، در زمان عمر بن خطاب به مصر آمدند. البته بعضی ها، قضاعه را از جنوب می دانند که با شکستن سد مآرب به شمال کوچیدند. اموی ها، قبایل شمالی را به کوچیدن به مصر ترغیب و تحریص نمودند، و این امر در تعریب مصر و ایجاد توازن میان شمالی ها و جنوبی ها نقش داشت. قبایلی که به حکم هشام بن عبدالملک به مصر کوچیدند عبارت بودند از «سلیم» و چند قبیله از «قیس» از جمله «عدوان» و «فهَم». اینان در جنوب شرقی پراکنده ساخته شدند. تشابه لهجه های جنوب و شمال مصر باهم، به دلیل دو بخش شدن همین قبیله است. بعداً (در عصر طولونی) قبایل از یمامه در صعید جابجا شدند. در عصر فاطمی، قبیله ی «جهینه»، بنی هلال و بنی سلیم به مصر آمدند. اینان در تعریب مصر و مغرب نقش مهم ایفا کردند. جهینه همان است که امروزه قبایل عربی سودان را تشکیل می دهند. دلیل ورود قبایل بنی سُلَیم و بنی هلال به مصر را، تمایل آنها به قرمطیان می دانند. قسمتی از بنی هلال راهی مغرب شدند. در عصر صلاح الدین گروهی از ثعلبیان و جرهم به مصر آمدند.

عواملی که باعث شد که گروههای مختلف قومی و زبانی، در یک مجموعه ی واحد ذوب شوند، و گروههای زبانی متمایز ایجاد نشود، یکی این بود که عمر بن خطاب به قبایل جنگجو اجازه نداد که صاحب ملکیت شوند؛ آنان را در پایگاههای نظامی ویژه ای جابجا کرد. اینان به سرعت خصلت قبایلی را از دست دادند. ساکنان بومی که به اسلام گرویده بودند، آموزش عربی را وجیبه ی دینی انگاشته به آموختن آن رغبت داشتند. علاوه بر این بعد از سال ۷۸ هـ ق، عربی زبان رسمی و اداری قلمرو اسلامی نیز گردید. این امر باعث شد که دیگران برای نزدیکی به طبقه ی حاکم، به آموختن عربی همت گماشتند. در قرن دوم به عرب های مهاجر اجازه ی داشتن زمین داده شد، این امر آنان را با اهالی بومی نزدیک تر کرد، یعنی

به قول مقریزی، صد سال بعد، بومی های مصر به اسلام گرویدند. زمانیکه موقعیت عرب ها بهتر شد، به روستاها روی آوردند و سبب تعریب آنجاها شدند. درعهد عباسی- مخصوصاً در عصر معتصم(۲۱۸- ۲۲۷ هـ ق)- قدرت به غیر عرب منتقل گردید. بسیاری از اعراب و بدویان سبک دوش گردیدند. این امر باعث شد که آنان به روستاها -غرض امرار معاش- روی آوردند؛ در حالیکه زبان اداره کماکان عربی بود؛ این امر بازهم در تعریب مصر و سودان و مغرب نقش مهم داشت. مهاجرت به جنوب منطقه ی چاد، ناشی از این امر بوده است. دولت طولونی، قبایل ربیعه را در برابر قوم بومی بجّه (که در جنوب باعث اذیت مسلمانان می شدند، هم به راههای دریایی، و هم به راههای بری شبیه خون می زدند) فرستاد. ربیعه با سرکوب بجّه، در جنوب جابجا شد و میان آنان اختلاط خونی به نام«فرزندان گنج» (اسرهٔ الکنز) بوجود آمد که منصوب به «کنزالدوله» شخصیت با نفوذ عصر فاطمیان هستند. اسکان ربیعه در منطقه ی میان وادی نیل و دریای احمر، در تعریب منطقه نقش بسیار داشت.

در مورد تعریب نوبه باید گفت که اسلام در مرز میان بجّه و نوبه متوقف شد؛ تا اینکه به موجب پیمانی مسمی به «بقط» (مأخوذ از کلمه ی لاتینی pactum) در سال ۱۶۵هـ ق. نوبی ها با مسلمانان شمال رابطه پیدا کردند. این پیمان متعهد به عدم اقامت اعراب در نوبه، در برابر تعهدات متقابل نوبی ها است. هرچند این پیمان جریان تعریب نوبه را صدمه زد، در ۳۶۵ هـ ق که ابن سلیم اسوانی از نوبه دیدن کرد، این واقعیت را که عرب ها به اثر آمیزش از عربی دور شده و به زبان نوبه راغب شده اند، بیان نمود. فقط در قرن سیزدهم بود که نوبه به منطقه ی حاکمیت مصر درآمد و خاندان کنز بر آن حاکم شد. با اینحال به قول ابن بطوطه (قرن چهاردهم م) حاکمشان مسلمان، و خودشان مسیحی بودند. یعنی جریان مسلمان شدن و تعریب نوبه به کندی پیش می رفت.

اما تعریب در مناطق میان وادی نیل و دریای سرخ، باعث رشد نفوذ دولت فاطمی بر سواحل سودانی بحیره ی احمر گردید. تجارت به شیوه ی قدیم آن از این سواحل به سوی شام رایج گردید. این امر باعث مهاجرت تعداد زیاد از عربها به سواحل مذکور شد. در نیمه ی دوم قرن چهاردهم میلادی، قبایل جهینه (از اصل قضاعه) به جنوب نوبه رخنه کردند، و نوبی ها را شکست دادند و با حبشی ها به داد و ستد پرداخته سهیم ملک آنان شدند. گروههای بنام رفاعه، کبابیش، دارحامد و بقاره در «کوردفان» و «دارفور» و مناطق غربی سودان، در همین دوره جابجا شدند. اینان تبارهای مختلط قبایل عرب و بومی های محل بودند. به عموم این نسل که از حبشه تا چاد پراگنده هستند، و نسل دوم عرب را تشکیل می دهند، «جعلی ها» می گویند.

۵.۲.۲) تعریب بربرها: فتح اسلامی در مناطق ساحلی مدیترانه (از لیبی تا مغرب)، و مهاجرت قبایل بنی هلال و بنی سلیم در قرن یازدهم عامل موثری در تعریب مغرب به شمار می رود. وجود دو گونه لهجه در مغرب را ابتدا زبانشناس فرانسوی «ویلییم مارسه» بیان کرد: لهجه ی شهرهای ساحلی چون قیروان، تونس، تلمسان و فاس؛ و لهجه ی بدوی منطقه های روستایی و دشت های «برقهٔ» و جنوب تونس و روستاهای الجزایر و جنوب مغرب و سواحل غربی. مجموعه ی اول ره آورد زبان مشترکی است که در قرنهای دوم، سوم و چهارم هجری با ایجاد شهرهای عربی در مغرب شکل گرفت؛ اما مجموعه ی دوم ره آورد لهجه های بنی هلال و سلیم اند. مجموعه ی اول لهجه ی شهرهاست. البته این مجموعه خود شامل لهجه های متعدد است: ساحل تونس، شمال قسطنطنیه، منطقه یی تراره، بلندیهای جباله در شمال فاس.... ویژگی دوم مجموعه ی اول، وجود واژگان بربری به کثرت است، و این نمایانگر آن است که مجموعه ی نخست قدیمی تر از مجموعه ی دوم است. گویشوران این لهجه ها، مخلوطی از عربهای فاتح

قرون نخستین و بربرهای بومی هستند. این نشان می دهد که تحت تاثیر دو عامل حکومت ودیانت، تعداد بسیاری از بربرها، زبان عربی را آموختند. شهر فاس که در ۱۹۳ هـ ق تاسیس گردید، یکی از نمونه هایی است که اهالی آن از این اختلاط خونی بوجود آمده اند.

چنانکه گفتیم، گروه دوم لهجه ها مربوط به اخلاف قبایل بنی هلال و بنی سُلَیم است. هلالی ها از صعید مصر آغاز به حرکت کردند. چون مردم جنگجو و مضر تشخیص شدند، فاطمیان آنان را به سوی مغرب گسیل کردند تا در برابر بربر «منهاجه» بایستند. برای تشویق آنان در رفتن به مغرب، به هر یکی از آنها شتری و دیناری و اجازه ی گذر از نیل داده شد؛ به آنها ملک منهاجه را فرمان داد و به قول ابن خلدون، همه ی تیره های بنی هلال همچون ملخهای پراگنده به جانب مغرب حرکت کردند و در ۴۴۳ هـ ق به مغرب رسیدند. و پس از مدتی درگیری میان بنی هلال و بربرها آشتی و خون شریکی بوجود آمد. چون بربرها از نظر خلق و خو به عربهای فاتح – آنهایی که در قرن اول و دوم مغرب را تسخیر کرده بودند- نیز آمیختند. بدینترتیب، بسیاری از قبیله های بربر میان قرن یازدهم- مهاجرت بنی هلال (و قرن پانزدهم (عصر نوشتن کتاب العبر توسط ابن خلدون) عرب شدند. یکی از آن قبایل قبیله ی کتامه است که مذهب شیعی داشته اند و با دولت های بعد از فاطمیان درگیر بوده اند. هواره از تیره های برانس (بربر) است که عرب شد، اینان در برقع و طرابلس زندگی می کردند. اینان به تجارت اشتغال داشتند: هم به اسکندریه رفت و آمد می کردند و هم با سودان از طریق صحرا. این امر باعث پراگندگی ایشان در قلمرو وسیعی گردید. اینان از همین طریق با بنی سلیم نیز آمیزش یافتند. تیره های بنی سلیم نیز منطقه ی طویل از اسکندریه تا برقع را آباد کردند و هواره را در خود هضم نمودند و از این طریق عرب شدند. لواته، قبیله ی دیگر بربر بود که عرب شد. قبیله ی دیگر بربر که عرب شد «زناته»

خوانده می شود. این قبیله در سایر گروهها کاملاً به تحلیل رفته اند، و اثری از آنها باقی نیست، چون تمام آنها خود را منصوب به بنی هلال یا بنی سلیم می دانند.

۵.۲.۳) تعریب جنوب مغرب: خارج از محدوده ی دولتهای عربی نیز، عربی گویان وجود دارد. در کشوری موریتانی، که اخیراً به «جامعه ی عرب» پیوست، بیش از پنجاه درصد مردم به عربی حرف می زنند. این تعریب گسترده نیز نتیجه ی آمیزش عرب ها با بربرهاست. این در حالی است که بخشی از مردم به لهجه های بربری حرف می زنند، اما زبان رسمی کشور، زبان فرانسوی است.

کشورهای سنگال و مالی نیز وضعیت شبیه به موریتانی دارند. دانشمندان عقیده دارند که در جنوب صحرا از منطقه ی شمال سنگال و منطقه ی نیجر، تا تیمبکتو(Timbukta)، و از بورنو (Bornu) تا دارفور منطقه ی انتشار عرب است؛ اما منطقه ای که در آن عربی گویی وجود ندارد از بورنو تا تیمبکتو است.

« ذوحسان» بزرگترین گروه بشری است که در این مناطق زندگی می کنند، و با لهجه ی عربی «حسانیه» حرف می زنند. این ها را حسانی ها، بنی حسان و عرب معقل نیز گفته اند. نظر دیگر این است که حسان به یکی از سه طایفه ی معقل اطلاق می شود. عرب این بخش افریقا را به قبیله های شاهین، هلال و معقل تقسیم می کنند. گویا عرب معقل همزمان به ورود بنی هلال به مغرب به این مناطق آمده است. آثار نوشته شده به به عربی «حسانیه» که معروف ترین آنها «وصف افریقیه» است که متاسفانه اصل عربی آن مفقود شده، ولی ترجمه های ایتالیای، فرانسوی، لاتینی و انگلیسی و هلندی آن (که از روی ایتالیایی ترجمه شده اند در دست است. نویسنده ی این کتاب «حسن الوزان» معروف به «لیو» ی افریقایی (Leo Africanus شیر افریقایی) است که در قرن شانزدهم می زیست. کتاب

دیگر به نام «اخبارالاخبار باحنارالادبار» نام دارد که به قلم محمد بن احمد یور عاقل دیمانی نوشته شده است. نویسنده درباره ی نژاد عربی بنی حسان می گوید:« بین دانشمندان ما و نسب شناسان گذشته همچون سید محمد والد صاحب أنساب، مردم صحرا و شیخ او محمد السید، در این که بنی حسان نژادشان عرب است، اختلافی نیست». حسانی ها خود را از نسل جعفر بن ابوطالب می دانند. محمد بن احمد یور، سال ورود بنی حسان به منطقه را ۱۰۴۰ میلادی می داند. کتاب دیگر «الذهب الابریز فی التفسیرالکتاب الله العزیز» از محمد بن سعید الیدالی (م. ۱۱۶۶ هـ ق)؛ نیز کتاب « حلهٔ السیری فی انساب خیر الوری» از هموست. کتاب دیگر «طرهٔ الفیه ابن مالک» از علامه مختار بن بون؛ کتاب «شرح ملیح علی عقیدهٔ محمد بن یوسف السنوسی المسماهٔ بأم البراهین یدل علی بناهتها فی المعقول» از خدیجه بنت محمد عاقل (خواهر سید محمد بن سعید الیدالی).

در منطقه ی چاد، عربهایی از قبیله ی جهینه زندگی می کنند. قدیمترین اشاره به این مردم را در کتاب «المسالک والممالک» تالیف بکری (م. ۴۸۷ هـ ق/ ۱۰۹۴ م) می بینیم. جاییکه بکری اینان را از حامیان بنی امیه در مقابل بنی عباس معرفی می کند. البته این به زمانی بر می گردد که این قوم در مصر بود. با اینحال حتا در قرن یازده اینان را مخلص خاندان بنی امیه می یابیم. گویا عربهای جذام که با فتح اسلامی وارد مصر شدند، از اسلاف همین اعراب باشند؛ چون در کتاب صبح الاعشای در شکایت حاکم «بورنو» از اعراب جذام سخنی در میان است.

گفتیم که علاوه بر اینها، در چاد از قبایل جهینه نیز سکونت داشتند. جهینه از قبایل جنوب است که در روزگار فاطمیان به مصر آمده اند و از آنجا راهی جنوب چاد گردیدند. از اینرو این عربها، به اعراب شرق افریقا منسوب اند، نه به اعراب مغرب. تیره های از قبیله ی بنی هلال در دارفور، «وادای» و بورنو جابجا اند که گفته می شود از تونس به اینجا آمده اند.

قبایل این منطقه را بنی حسن، بنی وائل، بنی راشد و محامید(محمودیان) خوانده اند. این در حالی است که وادای خود را از یمن می داند. بالاخره بعضی لهجه های ناخالص عربی، در مرکز افریقا (جنوب چاد، سودان و اوگندا) بوجود آمده که زبان شناسان آنرا «عربی ناخالص» یا (Piding-Arabic) می گویند. این لهجه متاثر از زبانهای افریقایی اطراف خویش - مثل زبانهای سواحلی - است. این لهجه برای سایر اعراب، بدون فراگیری قابل فهم نیست.

VI. تاریخ خط عربی

۶.۱) خطوط قبل از اسلام

پیش از این دیدیم که هم اعراب جنوب (معینیان، سبائیان و حمیریان و فتبانیان) صاحب خط بودند؛ و هم نبطیان و آرامی ها (سریانی ها) که در شمال شبه جزیره قرار داشتند. خط آرامی مأخوذ از فنیقی، و آن مأخوذ از مصری قدیم استَ (به قول ویل دورانت از سومری ها). خط اعراب جنوب را «خط مسند» می گفتند، و اسنادی در دست است که نشان میدهد آنان هزار سال پیش از میلاد نیز صاحب خط بودند. برخی به این نظر اند که خط مسند نیز، در همان حدود، از خط فنیقی مشتق شده است. عده ای به این نظر اند که خط عربی از خط جزم و آن از مسند مشتق شده است. ۱۴ حرف جزم، با ۱۴ حرف مسند کاملاً همخوانی دارد.

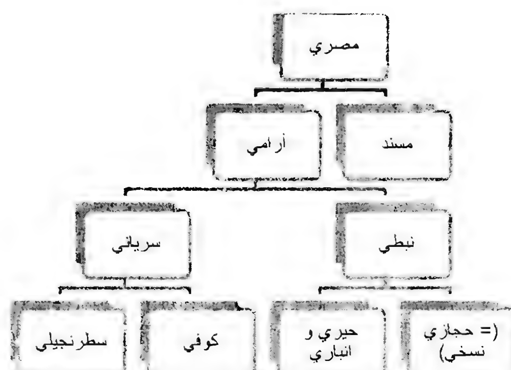
در میان خطوط شمال شبه جزیره، خط سریانی است که آن مشتق از اصل آرامی می باشد. اما عده ای خط زبان سریانی را مأخوذ از خط نبطی دانسته اند. ولی، از آنجائیکه در نگارش سریانی، بجای حرکات از حروف یونانی استفاده می شد، ازینرو بعید است که آنرا منشا خط عربی بدانیم؛ با آنکه عده ای، تاثیر عمیق آن را، بر انواع خط عربی، مسلم می دانند.

اما، خط نبطی با خط عربی شباهت تام دارد. نبطی ها را عده ی آرامی، و عده ی دیگر عرب می دانند. ولی، پیش از این در مورد نسب این قوم به تفصیل گفته ایم. در حال حاضر می خواهیم بدانیم که خط عربی، از کدام خط مأخوذ است؛ از خط جنوب، یا از خطوط شمال (که همه به یک خط و آنهم آرامی بر می گردند)؟ در حالیکه بهار و تقی زاده، منشاء عربی را نبطی گفته اند، جرجی زیدان می نویسد: «خطی که از آنان [نبطی ها] بر جای مانده، مانند خط حمیری خوانده می شود.»

نظر محققین متقدمین اسلامی در مورد منشا خط عربی



نظر مستشرقین



با وجود منشای واحد هر دو خط نبطی و مسند (فنیقی)، و با وجود شباهتی که جرجی زیدان ادعا می کند، امروزه اتفاق بر آنست که خطی که قرآن با آن نوشته شد، یعنی خط عربی شمالی یا خط حجازی، در حدود قرن دوم میلادی به صورتی در آمد که در اسناد قبل از اسلام می بینیم. کهنترین این اسناد کتیبه ی معروف به «لوح نماره» (شرق جبل الدروز) است که بر قبر امرئ القیس پادشاه لخمی حیره بنا کرده اند. تاریخ این لوح را ۳۲۸م تعیین نموده اند. عده ای آنرا نبطی متاخر گفته اند که حلقه ی وصل میان خط نبطی قدیم و عربی حجازی است. هم نسخ و هم کوفی همین منشا را دارند. به گفته ی انیس فریحه: انباط دو گونه خط داشتند: خط قدیم، خط متأخر. خط قدیم آنها منشای خط کوفی است که، نبطیان از آن در نوشتن اسناد تجارتی، در سنگ نبشته ها و در نقود استفاده می کردند. منشای خط نسخ، نبطی متأخر است که در آن به سرعت عمل اهمیت داده

شده است. قول انیس فریحه: «خط نسخ، خطی است که میل به تقویس دارد و این خط همان خط مدور است؛ و کوفی میل به تربیع دارد یعنی زاویه دار است و شکیّ نیست که عرب از ابتدا دو نوع خط را می شناخته است: مدور نسخی، و زاویه دار کوفی و این هر دو خط با هم نشأت یافته و یکی از دیگری مشتق نیست و ظاهراً عرب خط قدیم نبطی را می شناخته و نیز خط آرامی را که انجیل ها بدان نوشته می شده مربع می دانسته که به سطر نجیلی معروف بوده است. زیرا خط زاویه دار دارای زینت و جلال است و شایسته است که بر بناها کنده شود و یا کتب مقدس بدان نوشته شود.» فرق بین خط نسخ و کوفی، در مدور بودن اولی و زاویه دار بودن دومی است.

برای خط نبطی که منشای عربی شناخته شده، نمونه های دیگری نیز کشف شده که مقدم بر لوح نماره اند: یک از آنها سنگ نبشته ی ام الجمال است که سال کتابت آنرا ۲۵۰م گفته اند. دیگری از حجر (در شمال حجاز) است که در سال ۲۶۷م نوشته شده است. از قرن قبل از ظهور اسلام کتیبه ی سه زبانه ی «زَبَد» (حدود ۵۱۱م) در دست است که به زبانهای یونانی، سریانی و عربی نوشته شده است. دیگری «نقش حران» یا حوران در شرق اردن است که در حوالی ۵۶۹-۵۶۸م نوشته شده است. این نوشته با خط نسخ قدیم شباهت فراوان دارد.

علی رغم ادعای محققین اسلامی که منشای خط عربی یا خط حجازی را مسند می دانند، هیچ شباهتی میان آن خط با خط عربی (نسخ یا کوفی) دیده نمی شود. در حالیکه شباهت خط عربی با کتیبه های ذکر شده در بالا را، که از اصل نبطی اند، نمی توان انکار کرد.

عده ای در پی جمع بستن میان آرای محققین اسلامی و دانشمندان معاصر اند. اینان می کوشند، منشا خط نبطی را، مسند معرفی کنند (مولفان فرهنگ الوسیط، و ابراهیم جمعه مولف کتاب «دراسهٔ فی تطور الکتاب الکوفیه علی الاحجار»). مع الوصف، امروزه در دو نکته تردیدی وجود

ندارد: نخست اینکه منشای خط عربی، شبه جزیره‌ی طور سیناست که مملکت نبطیان بود؛ دوم اینکه عرب حجاز و ناحیه ای که اسلام از آن ظهور کرد، فاقد خط بود. گویا قدما، نه صاحبان خط جنوبی، و نه صاحبان خط شمالی، هیچکدام را عرب نمی گفتند. کلمه‌ی عرب را که واژه‌ی سامی است به معنای صحرا و صحرا نشین دانسته اند که هیچگونه معنای نژادی نداشته، و از قرن سوم میلادی به تمام ساکنان (بهتر است بگویم بدویان) شبه جزیره اطلاق می شده است. قرآن نیز کلمه‌ی اعراب را به همین معنا (بدوی) به کار برده (سوره های توبه و حجرات، آیات ۹۸ و ۱۵). گویا در تورات نیز- در سه جا- به همین معنا استعمال شده است. بدین ترتیب، خط و کتابت در سرزمین حجاز، اندکی قبل از ظهور اسلام وارد شده؛ از میان قریش هفده تن نوشتن می دانستند. به این ترتیب، به قول «انیس فریحه»، خط عربی از لحاظ زمان، جدیدترین خطوط سامی است که بیشتر از هر خط سامی دیگر، انتشار و شیوع یافته است.

۶.۲) خط کوفی

با بسط سیطره ی اعراب، شهرهای بصره و کوفه احداث گردیدند. این دو شهر- در اصل- مراکز نظامی بودند که فرامین مدینه، و بعداً دمشق را به سایر بلاد مفتوحه، مخصوصاً خراسان و هند می رسانیدند. ازینرو در این دو شهر، به امر کتابت توجه فراوان به عمل آمد. خطی که منشای نبطی داشت، در این شهر کاربرد بیشتر یافت و در واقع تکمیل گردید. از همین راه، به «خط کوفی» شهرت یافت. به قول ابراهیم جمعه، عرب خطوط را بنام شهرها می شناختند. نبطی، حیری، انباری، مکی و مدنی. کوفی نیز از همین مبداست، چون اسلام با این خط از همین مبدا منتشر گردید. به قول او، این نامگذاری، در دوره‌ی شگوفایی علمی کوفه بوده، نه در دوره ی سوق و اداره‌ی لشکر کشی ها.

ولی عده ای، برای هر یک از خطوط کوفی و نسخ، منشاء جداگانه قایل اند؛ کوفی از خط سریانی، و نسخ از نبطی. گفته می شود که قبل از اسلام، خطِ کوفی را خط حیری می خواندند. چه اعراب حجاز آنرا از آن شهر عراق (حیره) فرا گرفته بودند؛ بعد از احداث شهر کوفه (سال۱۷هـ)- به دلایلی که گفته شد- این خط، کوفی خوانده شد. اما خط نبطی و نسخ را از شام (ناحیه‌ی حوران) گرفتند. خط سطر نجیلی را از انبار به حجاز آوردند. همانست که خط حجازی و انباری خوانده می شود؛ و همین خط است که بعداً کوفی خوانده شد.

پس هر دو خط (نسخ و کوفی)، از دو منشا، با فاصله‌ی زمانی اندک وارد حجاز شدند. از نسخ در نوشتن نامه ها و امثال آن استفاده می شد؛ از کوفی برای کتابت مصاحف، تزئین مساجد و کتیبه‌ی سکه ها. اسناد و شواهدی که از اوایل اسلام در دست است، نشان می دهد که این دو (کوفی و نسخ) یکی نیستند. قدیم ترین نمونه به خط نسخ، به سال ۲۳ هـ بر می گردد؛ یعنی شش سال پس از احداث کوفه. این نمونه، نامه ای است که از طرف یکی از عمال عمرو بن عاص، که برای **اهناسیه**- در مصر- صادر شده است. این نامه دو زبانه (عربی و یونانی) است. پس در کنار خط کوفی، خط نسخ نیز مورد استفاده بوده، چه بعید است که در فاصله‌ی زمانی شش سال خط نسخ از کوفی مشتق شده و مورد استفاده قرار گرفته باشد.

به این ترتیب، در اوایل، مصاحف را با خط کوفی می نوشتند. مشهورترین نویسنده ی مصاحف در عصر اموی، قطبه نام داشت. او خط کوفی را با چهار قلم می نوشت. پس از او- در عهد عباسی· ضحاک بن عجلان بود؛ ضحاک چیزی بر چهار قلم قطبه افزود. پس از ضحاک، اسحق بن حماد و دیگران اند که تا دوازده قلم به وجود آوردند؛ تا اینکه در عصر مامون به ۲۰ قلم رسید. اما فضل بن سهل ذوالریاستین- وزیر مامون- آنها را به ۲۴ رسانید که یکی از آن جمله «پیر آموز» یا فیر آموز بود. این رشد

اقلام ادامه یافت، تا ۳۰ (و به گفته‌ی بعضی) به هفتاد قلم رسید. اما حقیقت اینست که اینها در حکم اشکال خط و احد کوفی بودند. مبدع اصلی در این خصوص ابن مقله است که در قرن چهارم می زیست. او شش خط را از خط کوفی استخراج کرد.

در واقع سه گونه‌ی خط کوفی وجود داشت: کوفی تذکاری، کوفی تحریری و کوفی مصحفی. به تدریج استفاده از خط کوفی- مخصوصاً از نوع تذکاری و مصحفی آن- کاسته گردید (به ویژه در شرق قلمرو خلافت). اما تا قرن دهم میلادی استفاده از کوفی در بلاد مصر و سوریه و عراق ادامه داشت. این به دلیل صعوبت و تشریفاتی بود که در نوشتن این خط به کار می رفت. به عباره‌ی دیگر خط کوفی یک اسلوب تذکاری و معماری است، در حالیکه خط نسخ دارای سهولت فراوان برای کتابت روی کاغذ است. ازینرو استفاده از خط کوفی، آهسته آهسته به نوشتن یادبودها، نوشته های آرایشی ساختمان ها، ظرف ها، سر فصل های کتابها، نوشته های رسمی و خوش نویسی، محدود ماند.

می دانیم که خط کوفی اولیه فاقد اعراب و نقط بود؛ نقطه گذاری برای آسان سازی خواندن خط را، اعجام- یعنی رفع گنگی- گفته اند. اما اعراب که به علایمی گفته می شود حروف مصوت یا عله را متمایز می سازد. اولین کسی که به این کار دست زد، ابوالاسود دوئلی بود. پیش از او، چنین علایمی در خطوط کلدانی و سریانی دیده می شد؛ پس امکان اینکه ابوالاسود این روش را از آنها اخذ کرده باشد، بعید نیست. نقطه گذاری را به ابوالاسود، و علامه گذاری را به خلیل بن احمد نسبت می دهند. این کار ادامه یافت تا نصر بن عاصم لیثی و یحیی بن یعمر- از شاگردان ابوالاسود- آنرا تکمیل کردند.

پس از اعراب و اعجام، مرحله ی تحسین و تزیین پیش آمد؛ این کار از پایان قرن دوم آغاز گردید. اصولی وضع شد و بنای علمیی بر خط

گذاردند؛ چندانکه در قرون پنجم و ششم به اوج تکامل خود رسید. در این راه از سادگی به پیچیدگی، تکلف و صعوبت گراییدند. خط کوفی که در ابتدا فقط اغراض دینی داشت، اینک بدست هنرمندان و هنر دوستان، از جنبه‌ی دایره‌ی استفاده‌ی عام پا را فراتر نهاد؛ وجودش به یک وسیله‌ی تزیینی، تفننی، غیر ضروری و تجملی تبدیل شد.

ابن مقله در تذهیب خط نسخ کوشید، و آنرا شایسته‌ی کتابت ساخت. عمر خط کوفی و تحول آن در جهت تکامل تا قرن ۱۲-۱۳ میلادی است؛ پس از آن، خط نسخ توسعه می یابد. با اینحال، در کارهای تزیینی و نوشتن سر صفحه ها و سوره ها، از آن استفاده می شد. از پایان قرن ششم، برای نوشتن قرآن نیز، نسخ را به کار می گرفتند. اخیراً در بعضی از کشورهای اسلامی به احیای آن پرداخته اند؛ از آنجمله در مصر توسط یوسف احمد (ملقب به استاد کبیر) به تجدید آن همت گماشته اند؛ در ایران نیز، پس از سال ۱۳۵۷هـ به این هنر باز گشته اند. در افغانستان بعضی خطاطان آنرا آموزش می دهند، و به ندرت در تزینات به کار می بندند.

سرچشمه ها:

۱- سیر خط کوفی در ایران، دکتر علی ایمانی؛ انتشارات ذوار تهران، ۱۳۸۵ ش.

۲- گلستان هنر، قاضی میر احمد منشی قمی؛ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ش.

۳- سهم ایرانیان در آفرینش خط، رکن الدین همایون فرخ؛ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران/ تهران، ۱۳۵۰ش.

۴- ارزش خط و سیر تکامل تاریخی آن، عزیز محمدپور؛ تابش فرهنگ، ۱۳۸۶ش.

۵- دستور خط فارسی، دکتر سلیم نیساری؛ سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۴ش.

۶- پیدایش خط و خطاطان، عبدالحمید ایرانی؛ انتشارات یساول فرهنگسرا، ۱۳۴۵ش.

۷- زبانهای مردم جهان،میشل مالرب/ عفت ملانظر؛ انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴ش.

۸- سبک شناسی، محمد تقی بهار؛ انتشارات امیر کبیر؛ چاپ نهم، ۱۳۸۲ش.

۹- در آمدی بر چگونگی شیوه‌ی خط فارسی، دکتر میر شمس الدین ادیب سلطانی؛ انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۴ش.

۱۰- فرهنگ املایی و دستور خط و املای فارسی، دکتر جعفر شعار؛ انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۷ش.

۱۱- زبان شناسی عربی، دکتر محمود فهمی حجازی/ دکتر سید حسین سیدی؛ انتشارات آستان قدس رضوی، تهران ۱۳۷۹ش.

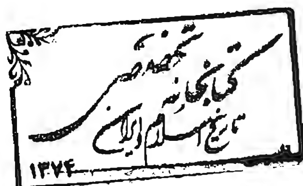
۱۲- تحفهٔ المحبین، یعقوب بن حسن سراج شیرازی؛ دفتر نشر میراث مکتوب فرهنگی، تهران ۱۳۷۶ش.

۱۳- املا و انشای زبان دری، پوهاند رسول رهین؛ سلسله‌ی نشرات شفا، اُسلو ۱۳۸۲ش.

۱۴- تاریخچه‌ی مصور الفبا و خط، ژرژ ژان/ اکبر تبریزی؛ شرکت انتشارات فرهنگی علمی، تهران، ۱۳۸۲ش.

۱۵- فرهنگ معاصر هنر، رویین پاکباز؛ فرهنگ معاصر چاپ چهارم، تهران ۱۳۸۳ش.

۱۶- اطلاعات عمومی معین، سعید قانعی و مینا احمدی؛ انتشارات ساحل، چاپ پنجم ، تهران ۱۳۸۲ش.



تاریخ زبان عبری

(ترجمه)

I_ مقدمه

۱.۱) عبری (Ivrit) زبانی از شاخه ی سامی، از خانواده ی زبان های آسیایی ـ افریقایی است. از نظر فرهنگی، عبری زبان قوم یهود است. حدود هفت میلیون نفر با گونه ی نو عبری، در داخل اسرائیل حرف می زنند، در حالی که عبری کلاسیک از دو هزار سال بدینسو، زبان نیایش و تحقیق جوامع یهودی در تمام جهان بوده است.

عبری یکی از دو زبان رسمی (در کنار عربی) کشور اسرائیل است. همچنین، عبری کهن زبان فرهنگی سامریی ها نیز بوده، چنانکه عبری جدید یا عربی فلسطینی زبان مادری یا بومی آنان است؛ امروزه حدود هفتصد سامره یی باقی است. به عنوان یک زبان خارجی، اکثراً توسط یهودیان و دانشجویان یهود شناسی و اسرائیل شناسی، باستان شناسان و متخصصین زبان شناسی و تمدن شرق میانه، دین شناسان و توسط پرورشگاه های مسیحی آموزش داده می شود.

واژه ی جدید «عبری» از واژه ی «ایوری» (Ivri) مشتق گردیده، که این به نوبه ی خود، بر ریشه ی «اَوَر» (Avar) بنا یافته که به معنای «عبور کردن» است. نام روایت شده ی «اِبَر = عبر» (Eber) که در سفر پیدایش (۲۱؛۱۰) محتملاً به معنای «کسی که عبور و مرور می کند» آمده است. در انجیل «هیبرو» (عبری) معادل یهودی (Yehudith) به کار رفته، زیرا «جوده» (Yehuda= Juda) احیا کننده ی سلطنت یهودی در قرن هشتم قبل از میلاد بود. هیبرو، در Isaiah به معنای «زبان کنعان» آمده است.

بخش درونی یا اصلی تنخ (یا تورات عبری) به زبان عبری کلاسیک نوشته شده است، و بخش اعظم صورت کنونی آن مخصوصاً به گویش «عبری توراتی» است که به نظر آگاهان در قرن ششم قبل از میلاد مقارن

به تبعید به بابل ویرایش یافته است. به همین دلیل، عبری به عنوان «زبان مقدس» نزد یهودیان، از ازمنه ی قدیم شناخته می شود.

II. تاریخ

۲.۱) عبری به عنوان زبان به گروه زبان های کنعانی ارتباط دارد که این گروه به نوبه‌ی خود، شعبه‌ای از خانواده‌ی زبان های سامی شمال غربی است. عبری (اسرائیل) و موآبی (اردن) مربوط به کنعانی جنوبی اند، در حالی که زبان فنیقی (لبنان) کنعانی شمالی خوانده می شود.

کنعانی به زبان آرامی نزدیک بوده، و قرابت کمتری با عربی جنوب ــ مرکزی دارد. در حالی که زبان های کنعانی منقرض گردیده بود، زبان عبری به عنوان یک زبان گفتاری در اسرائیل ــ از قرن دهم قبل از میلاد تا تبعید به بابل ــ مورد استعمال بود.

در حوالی قرن ششم قبل از میلاد که امپراطوری جدید بابلی، سلطنت کهن یهودا را مسخر ساخت، بخش اعظم یورشلیم را خراب نموده، اهالی آن را به شرق بابل تبعید نمود. در دوران اسارت بابلی که تعداد بسیاری از اسرائیلی ها در داخل امپراطوری بابلی به بردگی گرفته شده بودند، زبان آرامی (زبان نزدیک به زبان خود را) از بابلی ها فرا گرفتند. بابلی ها مقامات اصلی اداره ی اسرائیل را حین اقامت در آنجا به عهده داشتند تا از این طریق بتوانند بر جریان کار دهقانان و کارگران بر اراضی اشراف داشته باشند. بدینگونه برای یک دوره ی مهم [زبان] اشراف و اعیان یهود، از زبان آرامی تاثیر پذیرفت.

پس از غلبه ی کوروش کبیر بر بابلی ها، او مردم یهود را از اسارت آزاد کرد، شاه شاهان یا شهنشاه پارس، اندکی بعد به جوامع یهودی اجازه‌ی بازگشت به اسرائیل را صادر نمود. به این ترتیب، زبان عبری تبدیل به زبان گفتاری در کنار سایر گویش های عبری، و گونه ی محلی آرامی گردید. درینحال به زبان آرامی به عنوان زبان منفور عهد برده داری،

اسارت و اشغال دیده می شد؛ در حالی که عبری زبان بازمانده ی تاریخ و افتخار ملی اسرائیل شمرده می شد. بازمانده ی زبان عبری در اسرائیل، به طور وسیعی آماده ی ادامه ی حیات به عنوان یک زبان شکوفا و موفق ــ تا اندکی قبل از امپراطوری بیزانس ــ گردید.

عبری به عنوان زبان دین و ادبیات از آغاز هزاره ی اول تا قرن نزدهم به حیات خویش ادامه داد، از آن گاهی که به عنوان زبان گفتاری احیا گردید. پس از قرن دوم میلادی ــ که امپراطوری روم اکثرا یهودیان را اخراج و تبعید نمود، به دنبال شورش « برکوخبه»، یهودیان با جوامعی که در آن قرار گرفتند، توافق حاصل کردند تا این که زبان عبری، زبان نامه ها، قراردادها، تجارت، علوم، فلسفه، طب، شعر و قانون گردید؛ این زمانی حاصل شد که عبری با اصطلاحات و واژه های قرضی و اختراعی تطابق یافت.

عبری طی نسل ها، آماده گردید تا به عنوان زبان اصلی برای نگارش مسایل مختلف، توسط تمام جوامع یهودی در تمام دنیا، به پیمانه ی وسیع به کار گرفته شد.

البته این به آن معنا نیست که یهودیان دارای تحصیل برتر د رهر جای دنیا، از عبری به عنان یک زبان متقابلاً برای همه- قابل درک- استفاده می کردند، یا این که کتب و اسنادی قانونی که به این زبان منتشر می گردید و یا نوشته می شد، توسط همه ی یهودیان در اکناف عالم مطالعه می شد؛ اما اینک کلیه ی یهودی تحصیل کرده می توانست به ا کناف عالم سفر کند و با سایر یهودیان تماس و مفاهمه داشته باشد و همچون یک کشیش و دیگر تحصیلکرده های مسیحی که زبان لاتین واسطه ی تفاهم شان بود، از زبان عبری استفاده کند. عبری به عنوان زبان ادبی چند بار و به طور قابل ملاحظه ای در جنبش روشنفکری (هسکله =Haskalah) در اوایل و اواسط قرن نزده، احیا گردید. نزدیک به پایان قرن مذکور، یک فعال

جنبش یهودی به نام «الیزر ابن یهودا» به «احیای ایدئولوژی ملی» (Hibbat Tziyon سپس صهیونیسم)، عبری به عنوان زبان جدید گفتاری احیا گردید. سرانجام، به عنوان یک دست آورد، او جنبشی را بوجود آورد، اما حرکت اصلی پس از مهاجرت موج هایی جدیدی از یهودیان زیر نام آلیه ی دوم (Second Aliyah) آغاز گردید؛ این جبنش در همان زمان یک زبان گفتاری را توسط یهودیان جاگزین ساخت. زبان هایی که گویش های یهودی محسوب می شدند مثل لادینو (که «جودیزمو» نیز خوانده می شد)، یدیش، عربی ـ یهودی و زبان بوخارین، یا زبان های گفتاری محلی در مناطقی که یهودیان در آن متفرق شده بودند، چون روسی، فارسی و عربی.

دست آورد مهم ادبی روشنفکران عبری زبان در طول قرن نزده، یک زبان عبری واژگانی نوسازی شده بود. واژه های جدید، اصطلاحات و عباراتی که به طور منطقی با مجموعه ی وسیع نوشته های عبری تا تورات عبری، هماهنگی داشت. واژه ها و اصطلاحات مزبور، عمدتا از زبان های عربی و آرامی غالباً توسط الیزر بن یهودا وام گرفته شده بودند. همینطور واژه های انگلیسی، روسی، جرمنی و فرانسوی نیز وارد عبری جدید گردیدند. عبری جدید یک زبان رسمی در قلمرو فلسطینی انگلیس گردید (۱۹۲۱ م)؛ در حالیکه انگلیسی وعربی نیز رسمی بودند. سپس در سال ۱۹۴۸ زبان رسمی کشور مستقل اسرائیل شناخته شد. امروزه در کشور اسرائیل، عبری زبان پر گوینده و وسیعاً قابل استفاده است.

III. منشای زبان عبری

۳.۱) عبری زبانی از شاخه ی سامی خانواده ی بزرگ افریقایی ـ آسیایی است. در داخل شاخه ی سامی، زبان های سامی شمال غربی در

هزاره های سوم قبل از میلاد شکل گرفت؛ این پروسه همزمان با جدا شدن زبان های عربی به عنوان سامی مرکزی، از اصل سامی صورت گرفت. گروه کنعانی، شامل زبان هایی است در شاخه ی زبان های شمال غربی که در هزاره ی دوم قبل از میلاد پدیدار گردیدند، و در خاور نزدیک به طور تدریجی از آرامی و اوگریتی جدا شدند.

در داخل گروه کنعانی، عبری به زیر گروهی تعلق می گیرد که در آن زبان های موآبی (منسوب به سرزمین موآب در کنار بحر المیت)، ادومی (منسوب به ادوم برادر یعقوب و منسوب به کشور قدیم ادوم) و امونیت نیز وجود دارد. زیر گروه دیگر کنعانی شامل زبان های فنیقی و ادامه ی آن یعنی زبان پونیک (منسوب به کشور کارتاژ و مردم آن) است.

۳.۲) تقویم غزر (Gezer) و سایر سنگنوشته های باستانی:

نخستین مدرک نوشتاری زبان عبری، تقویم غزر است. این سند که به نام شهری به همین نام خوانده می شود، به قرن دهم قبل از میلاد می رسد، به دوره ی آغاز سلطنت مطلقه، زمان سنتی سلطنت داود و سلیمان. زبان این سند عبری توراتی باستانی خوانده می شود. سند، فهرستی از فصول و فعالیت های کشاورزی مربوط به آنها را نشان می دهد. این سند با یک نوع خط سامی قدیم مشابه به خط فنیقی نگارش یافته است. گویا خط یونانی و اتروسکی (که بعداً رومی خوانده شد)، از این خط مشتق گردیده اند. خط تقویم غزر مصوت ندارد؛ همچنین از صامت ها نیز برای ادای این وظیفه استفاده نمی کند، حتا در مواردی که الفبای عبری چنین اقتضایی را داشته باشد.

در جولای ۲۰۰۸م باستان شناس اسرائیل به نام «یوسی گرفینکل» نبشته ای را کشف کرد که خود آن را قدیمی ترین نبشته ی شناخته شده ی عبری خواند. یک پارچه ی سفال با عمر سه هزار ساله که در خویش پنج سطر از حروف صدمه دیده را جا داده، در خرابه های یک شهر کهن در

جنوب اورشلیم به دست آمد. گرفینکل ضمناً تذکر داد که یافته ی او بیان می دارد که محاسبات توراتی پادشاهی قدیم یهودی حضرت داوود، بر قیاس همین نوشته بوده باشد.

از قبر یک مهماندار شاهی، سنگ سردروازه ی «شیبنا» در سیلوم کشف شد که مربوط به قرن هفتم قبل از میلاد است. تعدادی از لوایح قدیمی در منطقه پیدا شد که با خطی شبیه به خط دیگر زبان های سامی نوشته شده اند؛ بطور مثال خطوط «قبل السینایی». این باور وجود دارد که شکل اصیل این نوشته ها به هیروگلیف مصری شباهت دارد، چنانکه ارزش آوایی آنها با اساسات «aorophonic» تعیین می شود. زبان کنعانی که نیای مشترک زبان های عبری و فنیقی است، با خطی متمایز از خط مصری نوشته می شده است که نخستین خط سامی خوانده می شود.

یکی از نوشته های باستانی کتیبه ی مشهور «سنگ موآبی» است که با گویش موآبی نوشته شده؛ کتیبه ی سیلوم که از نزدیکی یورشلیم به دست آمده، مثال متقدمی ازعبری است. نمونه های کمتر قدیمی عبری باستانی به شمول ostraka که در نزدیکی لیچیش بدست آمده؛ این نوشته حوادث مقدم بر اشغال نهایی یورشلیم توسط بخت النصر در ۵۸۶ ق.م را شرح می کند.

۳.۳) عبری کلاسیک:

در یک دیدگاه وسیع، عبری کلاسیک، به زبان گفتاری اسرائیل قدیم گفته می شود که در ازمنه ی میان قرن دهم قبل از میلاد وقرن چهارم میلادی متداول بوده است. این زبان ازگویش های شبیه به هم و در حال تشکل عبارت بوده است. مراحل عبری کلاسیک، اکثر با کارهای نمایان ادبی انجام شده با آن زبان نامگذاری می شود:

۳.۳.۱) عبری توراتی باستانی که میان قرن های ده تا شش قبل از میلاد، موافق به عصر سلطنت مطلقه ی یهود تا تبعید بابلی، که با نمونه

های تورات عبری (تناخ = Tanach)، سرود قابل ملاحظه ی موسی (خروج ۱۵) و سرود دبوره (کتاب داوران ۵). عبری توراتی باستانی را «عبری کهن» یا «عبری آغازین» نیز می خوانند. متون مذکور با نوعی خط که خط کنعانی خوانده میشود، نوشته شده است (گویا ادامه ی همین خط هم اکنون توسط سامره یی ها استفاده می شود ــ نک. عبری سامره یی).

۳.۳.۲) عبری توراتی که در حوالی قرن ششم قبل از میلاد- مقارن به تبعید بابلی- رایج بود، نمونه ی مکتوب آن تورات هایی است که در همین دوره به نگارش درآمده است. عبری توراتی را «عبری توراتی کلاسیک» (یا «عبری کلاسیک» در یک فهم محدودتر) نیز می گویند.

۳.۳.۳) عبری بابلی متأخر که در قرن شش تا قرن چهار قبل از میلاد، مقارن با استیلای پارس ها رایج بوده است، با نمونه هایی تورات عبری و کتابهای قابل توجه عزرا و Nehemiah شناخته می شود. زبان این متون اساساً شبیه به «عبری توراتی کلاسیک» است، به استثنای تعداد اندکی از واژه های خارجی که عمدتاً به مقاصد کارهای دولتی استفاده شده اند. علاوتاً بعضی از نوآوریهای نحوی از قبیل کاربرد علامت معرفه ی شیل «shel» (از، متعلق به) نیز دیده می شود. نگارش این متون با نوشته های «امپراطوری نوشتاری آرامی» مطابقت دارد.

۳.۳.۴) عبری اسرائیلی که یک گویش شمالی عبری توراتی است که از تمام دوره ی زبان گواهی می دهد و در بعضی موارد با عبری توراتی متاخر مقایسه می شود: برای بیان نمودهای غیر معیاری زبان متون توراتی.

۳.۳.۵) عبری طومار بحر المیت که میان قرون سوم قبل از میلاد تا قرن اول میلادی، مقارن با استیلای هیلینستی ورومی قبل از تخریب معبد یورشلیم است که «طومارهای قومران» بخشی از زبان عبری این دوره را نمایندگی می کند. عبری طومار بحر المیت اکثراً با «عبری DSS»

(Death Sea Scrols) نمایانده می شود. عبری طومار بحر المیت را «عبری قومران» نیز می خوانند. امپراطوری نوشتاری آرامی طومارهای متاخر در قرن سوم قبل از میلاد، به شکل نوشته های مربعی عبری تکامل یافته و به شکل نوشته های طومارهای قرن اول میلادی درآمده است. این شکل نگارش که «نگارش آشوری» نیز خوانده می شود، تا امروز مورد استعمال دارد.

۳.۳.۶) عبری مثنایی که زمان تداول آن به قرون اول تا سوم چهارم میلادی، مقارن به استیلای دوره ی رومی پس از تخریب معبد یورشلیم است که نمونه های چون انبوهی از شنا و توسیفتا (Tosefta) به شمول تلمود و DSS، نامه های قابل ملاحظه ی «برکوخبه» و «طومار مسی». عبری مثنایی را «عبری تناخی» یا «عبری خاخامی متأخر» نیز می گویند.

در مواردی مراحل ذکر شده ساده ساخته شده و فقط «عبری توراتی» خوانده می شود (به شمول گویش های گوناگونی که از قرن دهم تا قرن دوم قبل از میلاد رایج بوده، همچنین طومارهای بحر المیت) و «عبری مثنایی» (شامل گویشهای گوناگون متداول در قرون سوم قبل از میلاد تا قرن سوم میلادی و طومارهای دیگر بحر المیت). با این حال، امروزه اکثر زبان شناسان، عبری DSS را به عنوان یک مجموعه ای از گویش های در حال تکامل، بیرون از «عبری توراتی متأخر» و در داخل عبری مثنایی، همچنان به شمول عناصری از هر دو، اما متمایز از هر یک می دانند. با شروع دوره ی بیزانتین در قرن چهارم میلادی، عبری کلاسیک به عنوان یک زبان قانونمند گفتاری از فعالیت بازماند، تقریباً یک قرن بعد از انتشار مثنا، ظاهراً تا رونما شدن عواقب فاجعه ی «جنگ برکوخبه» در سال ۱۳۵ میلادی، راه انحطاط در پیش گرفت.

IV. مثنا و تلمود

۴.۱) اصطلاحی که عموماً دلالت به گویشهای عبری می کند «تلمود» است، البته به استثنای نقل قول هایی که از تورات به عمل می آید. گویش هادر چارچوب «عبری مثنایی» تنظیم می شوند (عبری مثنایی را «عبری تناخی»، «عبری خاخامی متقدم» یا «عبری مثنایی یک» نیز می گویند). عبری مثنایی یک زبان گفتاری بود، اما «عبری امورایی» (که «عبری خاخامی متأخر» یا «عبری مثنایی دو» نیز خوانده می شود)، زبان ادبی محسوب می شد. کهنترین بخش تلمود «مثنا» است که در حدود ۲۰۰ میلادی نوشته شده است. زبان این بخش کهنترین گویش مثنایی است. این گویش را در بخش قطعی طومارهای بحر المیت نیز می توان یافت. به نظر می رسد که عبری مثنایی یکی از گویش های عبری کلاسیک است که به عنوان یک زبان زنده در قلمرو اسرائیل مورد استعمال است.

یک شکل انتقالی زبان، در کارهای دیگر ادبیات تناخی یافت می شود؛ این شکل با مقایسه به مثنا، از آغاز قرن پیدایش آن، تاریخ گذاری می شود. اینان به شمول قوانین میدراشی (سفرنگ تورات) مثل سیفرا، سیفری، میچیلتا و غیره، مجموعه و مواد گسترده ی مربوط به مثنا (مثنایی) که بنام «توسیفتا» خوانده می شوند.

تلمود حاوی گزیده ی این کارها، و مواد تناخی است که در جای دیگر دیده نشده اند؛ اصطلاح اصلی برای این قطعات «بَرَیتوت» (Baraitot) می باشد. گویش تمام قطعات، بسیار شبیه به عبری مثنایی است.

حدود یک قرن بعد از انتشار مثنا، عبری مثنایی به عنوان یک زبان گفتاری غیر قابل استفاده سقوط کرد. بخش متأخر تلمود که «گمَره»

(Gamara) خوانده می شود، عموماً تفسیر یا تحشیه بر مثنا و بریتوت است به زبان آرامی.

علی رغم این، عبری به عنوان یک زبان دینی و ادبی در گونه ی «عبری اموراییک متأخر» زنده ماند؛ اخیرالذکر گاهی در متون مسمی به گمره نیز دیده می شود.

V. عبری قرون وسطا

۵.۱) پس از تلمود، گویشهای گوناگون ادبی محلی تشکل یافت که مهمترین آنها «عبری طبری» یا «عبری ماسوری» است. ماسورا مجموعه ی اطلاعات درباره ی متن صحیح کتاب مقدس است که از سده ی دوم تا دهم میلادی گردآوری شده است. عبری طبری یا ماسوری، گویش محلی طبریه واقع در جلیله است که معیار تلفظ عبری توراتی قرار گرفت و چنان که هنوز هم بر همه ی گویشهای منطقوی عبری تاثیر گذار است. همین عبری طبری را که از قرن هفت تا دهم میلادی متداول بوده، گاهی عبری توراتی می خوانند، زیرا این زبان به عنوان معیار تلفظ تورات عبری استفاده می شود؛ با این حال این زبان باید به طور کامل از عبری توراتی تاریخی متمایز گردد. اخیر الذکر متعلق به قرن ششم قبل از میلاد است، آنکه تلفظ اولی آن باید بازسازی شده باشد.

عبری طبری در برگیرنده ی دانش قابل توجه در باره ی ماسورا (سنن) است. در این زبان علایم مصوت و دستوری به حروف عبری علاوه می شود تا بخش عظیمی از گونه های متقدم عبری را غرض قرائت تورات عبری بازگو نماید. ماسوراها وارث یک متن تورات اند که حروف آن به طور قابل ملاحظه ای ـ متبرکاًـ غیر قابل تغییر بود؛ از این رو آنها در شکل نقطه دار ـ در میان و در اطراف حرف ـ علامت گذاری شده بودند.

الفبای آشوری پیشینه ی الفبای عربی است، همچنین در همین دوره نظام خطی مصوت دار رشد کرد. قوانین یا دستنویس های حلبی (Aleppo codex)، در قالب یک نسخه ی تورات عبری توأم بانقطه گذاری ماسوراها، در قرن دهم ــ غالباً ــ در طبریه ساخته شد و تا امروز زنده است. این یک البته یکی از مهمترین دستنویسهای عبری است که هنوز در دست است.

در دوره ی طلایی فرهنگ یهود در اسپانیا، کار مهم توسط دستور نویسان ــ در خصوص تبیین دستور و فرهنگ لغات زبان عبری توراتی ــ با نمونه گیری از دستور زبان عربی کلاسیک انجام پذیرفت. دستور نویسان معروف زبان عبری عبارت بودند از «جوده بن داوود هیوج»، «جناح ابن جناح» و بعداً (در پرونس ــ فرانسه) «داودو کیمهی». مسئله ی مهم وزن شعر عبری بود. شاعرانی چون «دولش بن لبرت»، «سلومون ابن گبیرول»، «جوده هاــ لیوی» و دو «ابن ایزرس»، در بستر یک زبان عبری « سره» که توسط دستورنویسان فوق ایجاده شده بود، و نیز روی معیارهای کمی و کیفی شعر عربی، آن را به نگارش در آوردند، عبری ادبی بعداً توسط شاعران یهودی ایتالیایی مورد استفاده قرار گرفت.

ضرورت بیان مفاهیم علمی و فلسفی از زبان های یونانی و عربی قرون وسطا، تحریکی برای زبان عبری قرون وسطا بود تا اصطلاحات و دستور را در زبان های مذکور وام گیرد، یا به اصطلاح سازی و وضع برابرهای لازم از ریشه های عبری موجود مبادرت نماید؛ زمینه ی ظهور یک زبان متمایز عبری فلسفی بوجود آمد. این زبان در ترجمه هایی که خانواده ی «ابن طیبون» ارائه کردند، تبارز نمود (کارهای فلسفی خالص یهودی معمولا به زبان عربی نوشته می شد).

تاثیر گذار دیگر «ابن میمون» بود؛ کسی که یک سبک ساده ی را بر مبنای عبری مثنایی بنا نهاد و آن را در نگارش مجموعه ی قوانین خویش

به نام «تورات مثنایی» به کار بست. بعداً ادبیات خاخامی (rabbinic literary) در یک سبک میان سبک نوشته های ابن میمون، و عبری خاخامی آرامی به کار رفته در تلمود نوشته شد.

۵.۲) کاربرد دینی:

زبان عبری همواره کاربرد دینی داشته، زبان دعا و نیایش و مطالعه بوده، نظام های متعدد تلفظ ازاین راه ایجاد شده است:

عبری اشکنازی، که از اروپای مرکزی و شرقی سرچشمه گرفته، هنوز هم به طور وسیعی میان یهودیان مذهبی اشکنازی در نیایش ها و مطالعات، در اسرائیل و بیرون از آن ـ مخصوصاً در جوامع قشری و سنتی همچون هاردی ها (Harede) ـ متداول است. این تلفظ از زبان یدیش متاثر می باشد.

عبری سیفاردی تلفظ سنتی یهودیان اسپانیا، پرتگال و یهودیان سیفاردی کشورهای داخل امپراطوری عثمانی است. گونه ی تلفظی که توسط جوامع سیفاردی یورشلیم بکار می رود، اساس آوا شناسی زبان عبری گویشوران اصلی اسرائیل را تشکیل می دهد. این تلفظ متاثر از زبان لادینو (عبری یهودیان اسپانیا و پرتگال) است.

عبری میزرهی یا شرقی که در واقع مجموعه ای از گویشهاست که در مراسم دینی و نیایشها توسط یهودیان کشورهای عربی و جهان اسلام بکار می رود. این تلفظ احتمالاً از زبان های آرامی و عربی ـ و در مواردی از عبری سیفاردی ـ متاثر می باشد؛ بعضی از زبان شناسان، این تلفظ را میراث مستقیم عبری توراتی، و نماینده ی زبانی که مستقیماً به گویش عبری منتهی می شود می دانند. ادعای همگونی، گاهی در مورد عبری یمنی یا تمنیت (Temanit) نیز ابراز می شود، عبریی که از سایر میزرهی ها با داشتن نظام صوتی متفاوت، متفاوت می باشد. همچنان این گویش با داشتن علایم و نشانه هایی غرض نشان دادن حرکات و غیره در صامت ها، از

دیگر گویش ها متمایز است. همان صامت ها در گویشهای دیگر همسان تلفظ می شوند؛ مثلاً gimel و «ghimel».

تلفظ های فوق هنوز هم در کنشت ها به طور تشریفاتی و در مطالعات مورد استعمال دارد؛ مخصوصاً میان کسانی که (چه در اسرائیل و چه در جاهای دیگر) زبان عبری زبان اول شان نیست. همچنان بعضی از اسرائیلی ها بطور سنتی دو گویشه هستند.

برخی از کنشت ها در هنگام پراگندگی، حتی کنشت های اشکنازی، توسط تشریفات یا ترکیب قومی، خود را با تلفظ سیفاردی تطابق داده اند؛ در حالی که آن گویش، با عبری اسرائیل اختلاف دارد. با این حال در بسیاری از مکاتب و کنشت های بریتانیا و امریکا، این تلفظ بسیاری از عناصر و گوهر مایه های اشکنازی را حفظ کرده، مخصوصاً تمایز میان tsere و segol را.

۵.۳) عبری در آئین یهود:

بنابر بعضی روایات یهود، عبری زبان خلقت بود. همچنین، به نظر می رسد که زبان عبری یکی از گویش هایی بوده که توسط بشریت واحد تکلم می شده و قبل از پراگندگی با حادثه ی برج بابل ارتباط داشته است. بنابر تعلیمات رمزی یهود، حروف عبری خیزش حیاتی تمام مخلوقات و معرف اصل و اساس آنهاست.

VI. عبری جدید

۶.۱) در دوره ی جدید، از قرن نزده بدینسو، ادبیات سنتی عبری، براساس تلفظ یورشلیم بعنوان زبان گفتار اسرائیل جدید احیا گردید. این گویش را به نامهای متعددی چون عبری اسرائیلی، عبری اسرائیلی جدید، عبری جدید، عبری نو، عبری معیاری اسرائیل، عبری معیار و غیره یاد می

کنند. عبری اسرائیل بسیاری از ویژگی های عبری سیفاردی ـ از نوع محلی یورشلیمی آن ـ را نشان می دهد؛ با اینحال این گویش با واژه سازی های بی شمار، و با قرض گیری های اصطلاحات و برابرها (اکثراً فنی) از زبان های اروپایی (اکثراً فنی) تطابق حاصل کرده؛ علاوتاً این گویش اصطلاحات و برابرهای محاوره ای از زبان عربی را نیز پذیرفته است.

با آغاز جنبش «هسکله» (روشنفکری)، کاربرد ادبی و قصه گویی زبان عبری احیا گردید. نخستین نشریه ی موقوت به زبان عبری بنام «گردآورنده» (The Gathere=Hameassef) توسط ادبای «مسکلیم» (Maskilim) در شهر «کونیگسبرگ» تاسیس گردید که از ۱۷۸۳ بدینسو انتشار می یابد. در اواسط قرن نزدهم، نشراتی با گویش های مختلف زبان عبری اروپای شرقی پا به میدان گذاشت؛ از جمله روزنامه ی «Hamagid» که در سال ۱۸۵۶ در شهر «لیک» (Lyck) پروس بنیان گذاری شد. شاعران شناخته شده ی این دوره «حیم نچمن بیالیک» (Chaim Nachman Bialik) و «شاول تچرنیچوفسکی» بودند؛ علاوتاً در این دوره قصه ها و ناولهایی هم به زبان عبری نگاشته شد.

احیای زبان عبری به عنوان زبان مادری با تلاشها و فعالیت های «الیزر بن ـ یهودا» (۱۹۲۲ ـ ۱۸۵۸) آغاز گردید. او به جنبش ملی یهود پیوست و در سال ۱۸۸۱ به فلسطین مهاجرت نمود، در حالی که فلسطین بخشی از قلمرو امپراطوری عثمانی بود، تحریک وتاثیر اندیشه های بازسازی و نوسازی محیط مجاور و طرد و نکوهش «پراگندگی» (Shtelt) و بطور عموم شیوه ی زندگانی [در حال مهاجرت]، بن ـ یهودا را بر آن داشت تا ابزار و معیارهای ایجاد یک زبان ادبی و دینی را در درون زبان گفتاری روزمره، انکشاف دهد.

به هر حال، گونه ی عبریی که او به دنبال معیارهای آن بود، همان بود که در اروپای شرقی با دستور و سبک دیگر قبلاً جاگزین شده بود. نوشته

های کسانی چون «اچادها ـ آم» (Achad Ha-Am) و د یگران با همین سبک بیرون آمده بود. تلاش های سازمان یافته ی او، و اشتغال و گرفتاری اش در امر تاسیس مکاتب و نوشتن و انتشار کتب مرجع، توسط یک جنبش پذیرفته شده ی بومی، به تدریج حمایه گردید. جنبش او را میان سالهای ۱۹۱۴ ـ ۱۹۰۴، موجهای جدید مهاجرت یهودیان به فلسطین امپراطوری عثمانی، با تاسیس «الیهه ی دوم» (Second Aliyah) و با پشتکار سازمان یافته ی عالی و فراوان تقویه کردند؛ و بدینترتیب عبری در قلمرو فلسطین عثمانی اقتدار و تحرک در خور را به دست آورد. حینی که اداره ی قیمومیت بریتانیا بر فلسطین، عبری را به عنوان یکی از سه زبان کشور به رسمیت شناخت (انگلیسی، عربی، عبری ۱۹۲۲ م)، موقعیت رسمی جدید زمینه ی همکاری برای نشر و ترویج بیشتر آن را فراهم آورد.

یک زبان ساختاری مدرن با ذخیره ی لغاتی با ریشه ی حقیقی سامی و نماد نوشتاری ظهور کرد، در حالی که مخصوصاً در بخش آوا شناسی، امکان جاگزینی بعضی از زبان های اروپایی به عنوان زبان ملی، محتمل به نظر می رسید.

در حالیکه عده ای به کار او بعنوان یک عمل خیالبافانه و حتا کفر آمیز نگاه می کردند، عده ای دیگر به زودی ضرورت داشتن یک زبان ملی برای یهودیان در فلسطین زیر قیمومیت انگلیس ـ در اوایل قرن بیستم ـ را درک کردند. اما آنان که کار بن یهودا را حرام دانستند، استدلال می کردند که عبری زبان مقدس و زبان تورات است، نباید با آن درباره ی مسایل روزمره حرف زد. در آن هنگام مجموعه ای به نام «کمیته ی زبان عبری» تاسیس گردید. این کمیته سپس به آکادمی زبان عبری تبدیل گردید، نهادی که تاکنون فعال است. نتایج کار بن ـ یهودا و کمیته در

یک فرهنگ یا واژه نامه بنام « The complete Dictionary of Ancient and Modern Hebrew» منتشر گردید.

بذر کارهای یهودا در زمین بارور ریخته شد و با آغاز قرن بیستم، زبان عبری آماده ی تبدیل شدن به زبان اصلی یهود ــ چه در فلسطین عثمانی و چه در فلسطین انگلیسی ــ گردید. همزمان با این، اعضای «یوشوی باستان» (Old Yishuv) و تعداد اندکی از فرقه ی خاسدی (Hasidic sects فرقه ی عرفانی یهود) و آنان که بطور قابل توجهی مورد حمایه ی ستمار (Satmar) قرار داشتند، از پذیرش این رویداد سرباز زدند و از سخن گفتن به عبری خودداری نمودند و به جای آن ترجیح دادن که زبان یدیش را گسترش دهند.

به هر حال، با وجود این مقاومت و ایستادگی با انگیزه ی دینی ربع اول قرن بیستم، تقریباً تمام اعضای گروه های مذکور، شروع به آموختن زبان عبری کردند، بدون آن که مکالمه و گفتگویی با خارجی های داشته باشند.

روسیه اصطلاح جداگانه ای برای عبری باستان داشت: «زبان یهودی باستان» Ancient Jewish Lang)) و نیز برای عبری جدید: «Ivrit» که مستقیماً از نام عبری وام گرفته شده است.

اداره ی شوروی به طور واپسگرایانه و ارتجاعی استعمال عبری را مورد توجه قرار داد، درست پس از آن که موسسات تعلیمی صهیونیسم و یهودیت آغاز به کار کردند، در اوایل سال ۱۹۱۹ تدریس و آموختن زبان عبری در مکاتب ابتدایی و متوسطه توسط «نارکوم پروس» (کمیساریای آموزش و پرورش» به عنوان بخشی از برنامه ی غیر مذهبی سازی تعلیمات، قدغن شده بود (اما مطالعه ی زبان به عنوان موضوع زبان شناسی و تاریخی متوقف نگردید). فرمان رسمی آن بود که یدیش یعنی زبان گفتاری یهودیان روسیه، به عنوان تنها زبان ملی آنان شناخته شود، در حالی

که عبری را زبان خارجی قلمداد می کرد، مانع انتشار کتب عبری و مواد موقوت و دوره ای گردیدند؛ همین طور کتب موجود در کتاب خانه ها را بیرون انداختند و یا مصادره کردند، چنان که پس از دهه ی ۱۹۳۰ کتب مرجع دینی انتشار نگردید. علی رغم اعتراضات بی شمار، یک سیاست سرکوب گرایانه ی تدریس عبری از ۱۹۳۰ برنامه ریزی گردید. بعدتر، در شوروی دهه ی ۱۹۸۰، تدریس و آموزش عبری، برای کسانی که عزم مهاجرت به اسرائیل را داشتند، از سر گرفته شد. تعدادی از معلمین به جرم برنامه ریزی شبکه ی آموزش عبری برای شهرهای مختلف شوروی، زندانی شدند؛ از آن جمله اند «افرایم خولمینتسکی» (Ephraim Kholmyansky)، «افگنی کوروستی شیفسکی» (Yevgeny Korostyshevsky) و دیگران.

با همکاری یهودیان ناحیه ی «بیروبیدزان» (Birobidzhan)، دانشگاه ملی یهودی بیروبیدزان تاسیس گردید. این دانشگاه برای شرق دور روسیه اختصاص دارد. اساس برنامه ی آموزشی دراین دانشگاه، مطالعه ی زبان عبری، تاریخ و منابع مرجع کلاسیک یهود است. در سال های اخیر بخش های خود مختار یهودی توجه خود را به ریشه های یهودی خود افزایش دادند. شاگردان زبان عبری و یدیش را در مکاتب و دانشگاه ملی یهودی بیروبیدزان مطالعه می کردند. در ۱۹۸۹ «مرکز یهود»، «مکتب یکشنبه» را تاسیس کرد که در آنجا کودکان علاوه بر آموزش یدیش، رقص بومی یهودی و تاریخ اسرائیل را نیز می آموختند. دولت اسرائیل این برنامه را کمک مالی می کرد. «شینر ربی مود رخای» ریاست و رهبری «مکتب نمبر ۲»، «مکتب عمومی یهودیان، بیروبیدزان» با ۶۷۰ شاگرد را که ۳۰ درصد آنان یهوداند، به عهده داشت. شاگردان درباره ی تاریخ یهود، و زبانهای عبری و یدیش آموزش می بینند.

VII. عبری اسرائیلی جدید

۷.۱) عبری معیاری، آن طوری که توسط الیزر بن ـ یهودا انکشاف یافت، بر مبنای تهجی مثنایی و تلفظ عبری سیفاردی ریخته شده با این حال، زبان مادری گویشوران اولی عبری جدید، زبان یدیش بود؛ آنان اکثراً در جریان تکلم با عبری، اصطلاحات و معانی تحت اللفظی یدیش را می آوردند. به طور مشابه، زبان به عنوان وسیله ی گفتار در اسرائیل، در موارد آتی با تلفظ عبری اشکنازی انطباق حاصل کرد:

- حذف تلفظ حلقومی حروف chet (جیم) و ayin (عین)؛

- تبدیل /r/ از زنشی لثوی ([r]) به سایشی نرمکامی واکدار ([کا]) یا لرزشی ([R]) (نک. R گلویی یا حلقومی).

- تلفظ tzere چون [el] (در تلفظ بسیاری از گویشوران) در بعضی همبافت ها teysha) و(sifrey به جای sifré و tésha سیفاردی؛

- حذف تدریجی schwa (   ) واکدار (zman) به جای zéman سیفاردی؛

- تکیه ی هجای ما قبل آخر در اسامی کامل (در سخن عوام): Dvóra به جای Děvorá، Yehúda به جای Yěhuda.

- تکیه ی هجای ما قبل آخر دراسم ها و فعل ها دارای پسوند دوم یا سوم شخص جمع: Katávtem (شما نوشتید) به جای Kětavtém.

۷.۲) وامواژه ها

زبان عبری جدید واژه های فراوانی را از آرامی، یدیش، جرمنی، روسی، عربی و انگلیسی و زبان های دیگر وام گرفته است:

اکثریت بزرگی از دانشمندان، عبری جدید را ادامه ی مستقیم عبری توراتی و عبری مثنایی می دانند، همچنین اینان تصدیق می کنند که این زبان تعدادی از واژه های اروپایی و ویژگی های نحوی آن زبان ها را به

پیمانه ی بسیار مانند عربی معیار مدرن (و بیشتر شبیه به عربی مراکشی) پذیرفته است. به نظر می رسد که تعداد مخالفان این عقیده در اقلیت باشند و نه تنها طرف تایید دانشمندان نیستند که قابل نقد نیز می باشند، آنان به دو دسته تقسیم می شوند:

۷.۲.۱) پاول ویکسلر (Paul Wexler) مدعی است که زبان عبری جدید نه یک زبان سامی، بلکه یک زبان یا گویش «یهودی ـ صربی» (Judeo – Sorbian) است. او دلیل می آورد که شالوده ی ساختمان زبان عبری جدید «سلاوی» است؛ اما این زبان «بازسازی واژگانی» (re-lexified) شده تا بتواند واژگان بسیار و نظام تصریفی را ـ شبیه به آن چه که در زبان کریول (Creole) صورت می گیرد ـ جذب کند. این دیدگاه بخشی از نظریات پیچیده و وسیعی را شکل می دهد که معتقد است که یهودیان اشکنازی ادامه ی قبایل ترک و سلاوی هستند تا از اسرائیلی های باستان؛ چیزی که جریان دانش پژوهی آن را تایید نمی کند.

۷.۲.۲) غیلاد زوکرمن (Ghilad Zuckermann) میان دیدگاه عمومی و نظر ویکسلر آشتی می آورد؛ بنا به گفته ی او «اسرائیل» (اصطلاح او به جای عبری اسرائیلی) یک زبان مختلط سامی ـ اروپایی است، طوری که آن نه تنها ا دامه ی زبان ادبی عبری است، بلکه همچنان ادامه ی زبان های پولندی، روسی، جرمنی، انگلیسی، لادینو، عربی و دیگر زبان هایی که توسط احیا کننده های عبری تکلم می شد. «یدیش اولین اعانه دهنده به زبان عبری اسرائیلی است، زیرا این زبان، زبان مادری اکثریت عظیم ا حیا کنندگان و نخستین پیش کوچگران به ارض موعود «Eretz Yisrael» در دوره ی حیاتی آغازین عبری اسرائیلی است». به عقیده ی نوکرمن، چنانکه ا حیا کننده ها آرزو داشتند که به عبری سخن گویند که دستور و تلفظ سامی داشته باشد،

آنان نمی توانستند از ورود اندیش سازه (mindset) های خود که از پیشینه ی اروپایی آنان بر می خاسته، اجتناب نمایند. او دلیل آورد که تلاش آنان برای انکار ریشه های اروپایی شان، انکار «پراکندگی» و اجتناب از مختلط بودن (چنانکه در یدیش منعکس یافت) می باشد. به اعتبار آن که احیاگران عرب زبان بودند یا بربر زبان (مثلاً از کشور مراکش)، عبری اسرائیلی آنان در مجموع زبانی دگرگونه می بود ــ از هر دو لحاظ موروثی و گونه شناختی ــ بیشتر سامی می نمود. تاثیر اجتماع اساس گذار بر زبان عبری اسرائیلی منحصر به فرد است، نظر به آنانکه بعدا عودت کردند.

تا حال هیچ کدام از این نظریات مورد تائید جریان اصلی زبان شناسی قرار نگرفته است و هر دو به دلیل نداشتن شواهد زبان شناسی مورد نقد صاحب نظران بوده است؛ صاحب نظران چه حامی و چه مخالف صهیونیسم. با این حال، از بعضی زبان شناسان ــ از جمله «دوید کتز» (Dovid Katz)، یدیش شناس امریکایی، به شیوه ی پیشنهادی نوکرمن در مورد چگونگی انشعاب زبان ــ به قول او-«اسرائیلی» تعمق نبوده و ا ندیشه ی مختلط بودن زبان مذکور را تایید نموده است. عده ی قلیلی بر این امر که زبان عبری در مرحله ی شکل گیری نخستین خویش برخی از ویژگی ها را از زبان های اروپایی حین آموزش آن به عنوان زبان دوم توسط عودت کنندگان اخذ کرده است می پذیرند؛ هویت گوهر مایه ی اروپایی زبان عبری متنوع بوده: در دوره ی قیمومیت و دولت متقدم (قبل از تاسیس رسمی)، اعانه دهنده ی اصلی زبان یدیش بوده، و اکنون انگلیسی امریکایی است. علاوتاً، برخی از تاثیرات زبان عربی، به اضافه ی تاثیر بر ساختار، بر ذخیره ی لغات نیز هویدا است. هر دو گونه ی عربی ــ هم عربی فلسطینی و هم سایر لهجه های آن حین عودت وسیع یهودیان از شمال افریقا و یمن در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ ــ اثر گذار بوده است.

یهودیان برگشته از جهان اسلام را یهودیان میزرهی (Mizarhi Jews) می گویند، بعضی تاثیرات از زبان روسی نیز قابل ملاحظه است: هم در دوره ی اقامت در روسیه، و هم حین مراجعت آنان از شوروی سابق تا فروپاشی آن در ۱۹۹۱.

VIII. لهجه های منطقوی

۸.۱) حسب گفته ی نژادشناسان، لهجه های گفتاری موجود زبان عبری عبارتند از «عبری معیار» (عبری اسرائیلی جدید) و «عبری (شرق) میزرهی». اخیر الذکر یعنی عبری (شرقی) میزرهی لهجه ی از عبری اسرائیلی است، که نباید با لهجه های دینی چون عربی سیفاردی، عبری میزرهی و عبری یمنی مغالطه شود). اینان به دو گونه ی مورد استفاده ی گویشوران بومی بر می گردند؛ تفاوت این دو گونه اساساً در تلفظ و ندرتاً در موارد دیگر است.

عودت کنندگان به اسرائیل، به سخن گفتن به عبری معیاری به عنوان زبان روزمره ترغیب می شدند. از نظر آواشناسی عبری جدید می تواند به دقت ـ به عنوان یک زبان مختلط ـ تشریح شود؛ این آمیزه صداهای مصوت های سیفاردی، صداهای صامت های اشکنازی و تاثیرات سبک یدیش را در خویش حفظ کرده است؛ ویژگی تجدید یابنده‌ی آن ساده بودن تفاوت ها میان آرایش وسیع تلفظ هاست. این تمایل به ساده سازی، همچنین در مورد صامت های [t] و [s] اشکنازی که واجگونه های (/t/) در داخل صدای ساده و منفرد [t] اند، قابل محاسبه است. در این ویژگیها اکثر لهجه های سیفاردی و میزرهی شریک اند؛ گرچه بعضی اختلافها میان این دو (چنانکه میان عبری یمنی و عراقی) از قبیل تفاوت /t/ و /θ/ وجود دارد. در داخل اسرائیل به هر حال تلفظ عبری بیشتر بازتاب دهنده‌ی تلفظ

فردی سخنگویان ـ نظر به محل زیست قبل از عودت شان می باشد تا، آنچه راکه سفارش ها و تجویزهای مشخصی که از جانب آکادمی به عمل می آید. به همین دلیل بیشتر از نصف نفوس را چون [R] (ملازی لرزشی کما اینکه در یدیش و فرانسوی است) یا همچون [کا] (سایی ملازی واکدار کما اینکه در جرمنی معیاری است)، به جای [r] (لثوی لرزشی) چنانکه در اسپانوی و ایتالوی است، تلفظ می کنند. تلفظ این واج، در میان اسرائیلی ها به عنوان یک واژه ی ممیز یا مشخص کننده ی محل یا کشوری است که فرد از آن به اسرائیل عودت کرده است.

در مورد وضع اجتماعی دو لهجه، دیدگاه های آمیخته ای وجود دارد. از یک طرف، اسرائیلی های شناخته شده ی سیفاردی و شرقی، برای پاک و خالص بودن زبان خود آن را می پسندند، و یهودیان یمنی آن را به عنوان خوانندگان خبرنامه به کار می گیرند؛ از جانب دیگر در گفتار اشکنازی های متوسط، به عنوان یک شاخص مهارت از اروپای مرکزی در خور ملاحظه است، و بسیاری از گویشوران میزرهی (شرقی) به سمت این لهجه معیاری عبری در حرکت اند، و در برخی موارد حتا با «رای نرمکامی» (R) مطابقت پیدا می کند.

یک بحث این بود که اهالی شمال اسرائیل حرف بیت (beth) را مانند /b/ به جای /v/، مطابق لهجه ی سیفاردی های محافظه کار استعمال می کردند. این مورد مانند لهجه ی روستایی ها بود که حالا ناپدید شده است. این بدان معنا است که می توان واژه ی مآتائیم (Ma'atayim) را که به معنای «دوصد» است، به جای «یک باشنده ی یورشلیم» بکار برد (ماتائیم با متائیم «Matayim» که در جاهای دیگر اسرائیل شنیده می شود، فرق دارد). امروزه زبان عبری اسرائیلی کما بیش متحد الشکل است، یگانه گونه ی قابل توجه، در مرزهای نژادی به مشاهده می رسد. به طور وسیعی این

نکته محسوس است که تفاوت های مذکور در میان نسل های جوان بیشتر نمایان می باشد.

IX. زبان آرامی یهودی

۹.۱) آرامی مانند کنعانی یک زبان سامی شمال غربی است. نام این زبان اشتقاقی است از یکی از دو مورد: «آرام نهریم» ـ موضعی در بخش های علیای بین النهرین- یا از «آرام»- یک نام باستانی برای سوریه. گویشهای فراوان آرامی، در طول تاریخ زبان عبری، با آن همگویی د اشته اند، چنانکه اکثریت زبان ها در منطقه واژه هایی که از زبان های یونانی و عبری ـ در عین حال ـ با کلمه‌ی «عبری» (Hebrew) مطابقت می کنند، از واژه ی آرامی συριστισυριακη اشتقاق یافته اند.

امپراطوری هخامنشی، اندکی پس از اشغال بابل، زبان بین المللی آرامی را به حیث زبان رسمی آن امپراطوری پذیرفت. معمولاً یهودیانی که از یورشلیم و نواحی مختلف منطقه‌ی یهودیه رانده شده بودند و اجازه‌ی بازگشت به یورشلیم را ـ به شرط تشکیل ولایت هخامنشی ـ پیدا کردند، «یهودیه» خوانده می شدند. در همین دوره زبان آرامی، زبان اداری ایالت «یهودیه» نیز شناخته شد.

خط آرامی ـ چنانکه ـ از خط سامی متقدم (Paleo-Simitic) مشتق گردیده، اما خود به طور مستقل راه تکامل در پیش گرفته است. در قرن اول میلادی، خط آرامی به خط عبری دارای گونه های مربع شکل تحول یافت، همین خط است که به خط آسوری و کتَف آشوری شهرت پیدا کرد. نمونه های باقی مانده در طومارهای بحر المیت، شبیه به آن چیزی است که امروزه مورد استعمال دارد.

یکی از چندین زبانی که برای حضرت مسیح (Jesus) قابل فهم بود، این یک لهجه‌ی آرامی بود. این لهجه از آن لهجه هایی بود که در شمال اسرائیل، در جلیله، در میان جوامع گویشوران آرامی گفتگو می شد، به شمول استفاده در تجارت. حین اشغال روم، اینان همچنین با زبان یونانی و بعضی لهجه ی بسیار نادر لاتینی گفتگو می کردند. در جنوب، در اطراف یورشلیم، یهودیان به زبان عبری گفتگو می کردند.

۹.۲) جابجایی

در نیمه ی اول قرن بیستم، بسیاری از متخصصین نظریات گایگرو و دالمان را تعقیب می کردند؛ آنان به این باور بودند که با آغاز سلطه ی یونان بر اسرائیل (عصر هیلینستی) در قرن چهارم قبل از میلاد، زبان آرامی، زبان گفتاری این سرزمین شد، و همزمان با این، به عنوان یک نتیجه، عبری از مقام زبان گفتاری بر افتاد و تکلم با آن متوقف گردید.

دانشمندانی چون سیگال، کلوسنرو بن یهودا، استثنائاتی اند که با این نظر موافق نبودند. در طول نیمه ی دوم قرن بیستم، انبوهی از نشانه ها و یافته های باستان شناسی، مخصوصاً تحلیل های زبان شناسی طومارهای بحر المیت، نادرستی این نظریه را به اثبات رسانید. طومارهای بحر المیت در سال های ۴۸ـ۱۹۴۶ در نزدیکی «قمران» کشف گردیدند، آنان متون فوق العاده عظیم کهن یهودی را معرفی نمودند نه آرامی را. طوماهای مذکور نشان دادند که متون عبری به سهولت برای طبقه‌ی متوسط یهودی قابل فهم بوده و این زبان بیشتر از زبان عبری توراتی، به عنوان زبان گفتاری شناخته شده است. متخصصین جدید به این باور اند که تکلم جوامع یهود به آرامی، گواه چند زبانه بودن آن جوامع است، نه لزوماً زبان گفتاری اولیه بودن آن. عبری موازی با آرامی، به عنوان زبان گفتاری زیست با همی داشت.

برخی نشانه های بیشتر و فراتر برای این استدلال، در انجیل یافت می شود، در برخی اتفاقات نادر گفتار شخصی به زبان ارامی، دقت و توجه

خاصی به طور همیشگی مبذول می گردد. به جای این که، این مکالمه اساساً به آرامی ــ با استثنائات عبری باشد، عهد جدید مکالمه ی عبری را نقل می کند، و گفتگوهای آرامی را به طور استثناء ــ در گفتار عادی نشان می دهد.

پاول، به گونه ی مشابه، قطعه ی یونانی «têi hebrïdialéκ tôi» به معنای «در لهجه ی عبری» می داند. پیشنهاد همگانی تر برای ترجمه ی این قطعه «به آرامی بومی فلسطین» است. به عنوان یک بی توجهی در ترجمه، البته این حقیقت که الفاظ آرامی συριακη/ συριτι و اسامی مکان اند که عبری شناخته می شوند؛ اینان بر مبنای فقه اللغه ی آرامی صرف می شوند. گرینتنر در یک مقاله ی متقدم پیشنهاد کرد که عبری، به جای آرامی، در کنار ترکیب چهار کتاب اول انجیل متی قرار می گیرد. گرینتنر، زمان نابودی عبری را به حیث یک زبان گفتاری، پایان دوره ی رومی می داند. علی رغم این، عبری به عنوان یک زبان ادبی، ازعهد بیزانس یعنی قرن چهارم میلادی بدینسو، به حیات خویش ادامه داد.

نقش اصلی زبان آرامی و لهجه های باقیمانده عبری مورد مناقشه است. یک نمایشنامه ی سه زاویه ای برای سرزمین اسرائیل پیشنهاد شده است. عبری به حیث زبان بومی مادری ایفای نقش می کرده، البته با پیوند پر قوت خویش با تاریخ اسرائیل و به عنوان عصر طلایی و اصلی و زبان دین یهود؛ آرامی به عنوان زبان بین المللی در بقیه ی قلمرو ایفای وظیفه می کرده است. و سرانجام زبان یونانی به حیث زبان بین المللی دیگر در بقیه ی مناطق شرقی تحت نفوذ روم، ایفای وظیفه می کرده است. اجتماعات یهود و غیر یهود این زبان ها را می دانستند، آنانی که به یهودیه مهاجرت می کردند (از مناطق دیگر)، به سخن گفتن به زبان های آرامی یا یونانی ادامه می دادند.

بسیاری از عبری شناسان بقای عبری را به عنوان زبان گفتاری تا عهد بیزانس تکامل، امر بدیهی می دانند، ولی برخی از مورخین این عقیده را تائید نمی کنند. زبان عبری طومارهای بحر المیت یافته ی گویش های متعدد عبری توراتی اند که بیرون از آنچه تورات به آن نوشته شده است. چه، عبری توراتی تاکید بر انحراف عبری توراتی کلاسیک دارد. فرهنگ کلیسای مسیحی آکسفورد که در سال ۱۹۵۸ گفته بود «عبری به عنوان یک زبان گفتاری، در قرن چهارم قبل از میلاد، ازحرکت باز مانده بود»، درچاپ سال ۱۹۹۷ (چاپ سوم) خود نوشته است که عبری «به عنوان زبان گفتاری و نوشتاری در عهد جدید مورد استفاده بوده است». دستور مقدماتی عبری می نویسد: «باور عمومی این است که طومارهای بحر المیت، مخصوصا، طومار مس و نامه های بار کوخبه، نشانه های روشنی را از پر طرفدار بودن و اعتبار زبان عبری مثنایی (M.H) فراهم می کند. به همین ترتیب در میان متخصصین اسرائیلی این امر که عبری در عصر استیلای روم، زبان گفتاری بوده و یکی از نمادهای یهودیه شناخته می شود پذیرفته شده است.

۹.۳) لهجه ها

زبان بین المللی آرامی به لهجه های مختلف منطقوی منشعب گردید. در داخل و در اطراف یهودیه، تعداد زیادی از لهجه های آرامی غربی کهن پدیدار گشتند، از آن جمله است آرامی یهودی کهن که لهجه ی یهودی زبان آرامی در دوره ی استیلای روم است. جوزیفوس فلاویوس بدواً شرح خویش پیرامون «جنگ یهود» را به زبان آرامی یهودی کهن نوشت اما بعدتر آن را به گویش یونانی کواینه Koine (گویشی که انجیل عهد جدید به آن نگاشته شده) در آورد تا به دربار روم تقدیم کند. با تاسف که گونه ی آرامی جوزیفوس زنده نماند.

به دنبال خرابی یورشلیم و معبد دوم در سال ۷۰ میلادی، یهود به تدریج از یورشلیم به کشورهای بیرونی پراگنده گردید؛ مخصوصاً بعد از جنگ بارکوخبه در ۱۳۵ م، وقتی که روم شهر اورشلیم را بصورت شهر کافری به نام آلیه کپیتولینا (Aelia Capitolina) در آورد.

پس از جنگ بارکوخبه در قرن دوم میلادی لهجه ی آرامی فلسطینی یهود، از تاریکی بیرون آمده از محدوده ی جلیله به گونه ی یکی از لهجه های اصلی در تشعب غربی آرامی متوسط در آمد. تلمود یورشلیمی (قرن پنجم میلادی) به همین لهجه ی آرامی فلسطینی یهود نوشته شد. سفر تورات میدراش دربه نیز با همین لهجه در قرون ۶ تا ۱۲ نوشته شد. این گویش احتمالاً از تلفظ عبری طبریه در قرن هشتم تاثیر پذیرفت. با همین گویش است که کتاب مقدس علامه گذاری گردید.

در این ضمن، آن سوی بابل، در تلمود بابلی (قرن هفتم) گویش آرامی بابلی یهودی بکار گرفته شد، گویشی یهودی در انشعاب شرقی آرامی میانه. برای قرن ها یهودی بابلی به حیث زبان گفتاری یهودیان بین النهرین و لیشانادینی (Lishana Deni) باقی ماند. در ناحیه ی کردستان ادامه ی همین گویش وجود دارد که توسط چند هزار یهودی و غیر یهودی تکلم می شود؛ این گویش را لهجه ی آرامی جدید می گویند که با عربی قرابتهای فراوان پیدا کرده است.

عبری اثر گذاری خویش بر گویشهای آرامی یهودی را تقریباً ادامه می دهد.

X. سایر زبانهای یهودی

۱۰.۱) در کنار گویش های آرامی یهودی، برخی از زبان های دیگر نیز از عبری متاثر گردیده اند، مثل یدیش، لادینو، عربی ــ یهودی و

کرایتی یا کاریته (فرقه ی یهودی که در سده‌ی هشتم میلادی در خاورمیانه به وجود آمد). در حالیکه هیچ کدام اینان ـ به طور کامل ـ از عبری منشعب نگردیده اند، همه ی اینان از واژگان عبری مشبوع اند و با واموازه های این زبان مورد استعمال اند.

احیای عبری اکثرا با فرهنگ واژگان بین المللی صورت گرفته است؛ مهمترین دلیل برای احیای یک زبانی که از مرگ آن مدت طولانی می گذرد، و زبانی که جامعه ی انسانی کمتری را احتوا می کند، یا بهتر شده و یا به طور مصنوعی ساخته شده، می تواند مانند زبان های زنده، توسط کتله های عظیم انسانی مورد استعمال قرار گیرد.

XI. آواشناسی زبان عبری اسرائیلی جدید

۱۱.۱) واج های مصوت

واژه ی عبری برای مصوت «tnúot» است. نمایش هندسی یا املای واکه ها را «نیقود» (Niqqud) می گویند. عبری اسرائیلی پنج مصوت دارد که توسط «علایم ـ نیقود» ذیل نمایش داده می شوند:

phoneme	pronunciation in Modern Hebrew	approximate pronunciation in English	othographic representation		
			"long" *	"short" *	"very short" / "interrupted" *
/a/	[á]	(as in "spa")	kamats ( )	patach ( )	chataf patach ( )
/e/	[e̞]	(as in "bet")	tsere male ( ) or tsere chaser ( )	segol ( )	chataf segol ( ), sometimes shva ( )
/i/	[i]	(as in "ski")	khirik male ( )	khirik chaser ( )	
/o/	[o̞]	(as in "gore")	kholam male ( ) or kholam chaser ( )	kamatz katan ( )	chataf kamatz ( )

/u/	[u]	(as in "flu" but with no diphthongization)	shuruk (ו)	kubuts (ֻ)
* The severalfold orthographic representation of each phoneme attests to the broader phonemic range of vowels in earlier forms of Hebrew. Some linguists still regard the Hebrew grammatical entity of Shva na—marked as Shva (ְ)—as representing a sixth phoneme, /ə/.				

نمایش املای چند گانه ی هر یک از واجها، گواهی می دهد که ساحه ی کاربرد مصوت های عبری کهن بسیار وسیع بوده است. بعضی از زبان شناسان هنوز هم بر وجود دستوری shva-na (:) به عنوان واج مصوت ششم ملاحظه دارند.

درعبری توراتی هر مصوتی دارای سه شکل است: کوتاه، دراز و منقطع (قطف). بااین حال، فاصله ی قابل شنیدن میان این سه، در عبری جدید و جود ندارد: فقط tsere در عبری اشکنازی اکثرا [ei] تلفظ می شود.

Shva (۱۱.۱.۱

علامه ی نیقود «shva» چهار مقوله ی دستوری را نمایندگی می کند: وقف (nakh=Resting)؛ حرکت ná=moving؛ سیار یا جنبان (merahef=floating) و نعره زدن (ˋgaˋyaˋ=bellowing) یا داد زدن (bleating) . در گونه های قدیم تر عبری، مقوله های مذکور از نظر آواشناختی و واج شناختی قابل تشخیص بودند. به هر حال، در عبری جدید این فاصله قابل ملاحظه نیست. به طور مثال shvaی اول (Nakh) در واژه ی «قیمتت» ki-mate t (تو «زن» تکه تکه کردی) همچون [e] تلفظ می شود با این که این واج حتماً صامت باشد، در حالی که shvaی دوم (Na) در واژه ی «zman» به معنای وقت یا زمان که از نظر تئوری باید تلفظ شود، معمولاً صامت می باشد. بعضی اوقات shva مانند یک tsere (ص) ـ حین تکیه ـ تلفظ می شود، مثلاً در پیشوند «ve» به معنای «و».

۱۱.۱.۲) پیشوندهای یک حرفی

در زبان عبری تعدادی از پیشوندهای یک حرفی برای مقاصد مختلف به کار گرفته می شوند. به اینان «حروف استعمال» (Otiyot Hashimush) می گویند. فقره هایی چون: حرف تعریف ha – (the=/ha/) حرفهای اضافه be- (/b∂/) (در)، le (/l∂/) (=به)، mi (/mi/) (=از؛گونه ی کوتاه شده ی حرف اضافه ی min «مِن»)؛ حرف های ربط- ve(/v∂/) (=و)؛ she (/çe/) (=آن)؛ ke (/k∂/) (=چنانکه، مانند).

مصوت هایی که توسط حروف فوق نمایش داده می شوند، ممکن است با مصوت های نشان داده شده در جدول فرق کنند، این امر وابسته به حرف اول یا مصوتی است که بعد از آن می آید. قوانین که این تحول را اداره می کنند، بر گفتار محاوره ای و غیر رسمی سخت نظارت دارند، ولی اکثر گویشوران یا سخنگویان، گرایش به بکارگیری گونه های قانونمند دارند. گونه ی صحیح ممکن است در موقعیت های بسیار رسمی شنیده شود. مثلاً، هر گاه یک حرف اضافه قبل از کلمه ای که با shvaی متحرک آغاز می گردد، واقع شود، حرف اضافه مصوت /i/ می گیرد (صامت اولیه ممکن است ضعیف شده باشد)؛ صورت محاوره ای be-kkfar (در یک دهکده) با صورت بسیار رسمی bi-khfar مطابقت می کند.

حرف معرفه ممکن است در میان یک حرفه اضافه یا حرف ربط، و کلمه ای که معرفه می شود واقع گردد، مثلا برای ایجاد کلمات مرکب چون me'-ha-kfar (از قریه). آخری تحول مصوت mi را نیز نشان می دهد. همراه با be و le حرف معرفه در پیشوند مدغم گردیده، سپس به ba و یا la تبدیل گردیده است. چنانکه be-ha-matos تبدیل به ba-matos می شود (در داخل هواپیما). قابل یادآوری است که این تحول در

me` واقع نمی گردد (گونه های min «من» یا mi «مه» قبل از حرف he «هـ» استعمال می شوند). بنابراین me`-ha-matos یک گونه ی معتبر و قانونی است که معنای «از هواپیما» را دارد.

۱۱.۲) صامت ها:

واژه ی عبری ایتسوریم (=itsurim) به معنای صامت است. جدول زیر صامت های عبری را با تلفظ آنان مطابق الفبای آواشناسی بین المللی (IPA) نشان می دهد.

Consonants									
Note: The voiceless consonants in left, and The voiced consonants in right.	**Labial**		**Coronal**			**Dorsal**			**Laryn-geal**
	Bilabial	**Labio-Dental**	**Dental**	**Alveolar**	**Post-alveolar**	**Palatal**	**Velar**	**Uvular**	**Glottal**
Nasal	m			n					
Plosive	p b			t d			k g		ʔ
Affricate				ts					
Fricative		f v		s z	ʃ			χ ʁ	h
Approximant						j			
Lateral Approximant				l					

جفت های /b.v/ ، /k.x/ ، /p.f/ از نظر تاریخی واجگونه ای اند، به عنوان یک نتیجه یا پیامد پدیده ی سایشی شدگی شناخته شده اند. همچون «begadkefat» در عبری جدید، به هر حال، هر شش صدا واجی اند، به خاطر درگیر بودن ادغام شونده ها در گذشته صداها متمایز بودند. (/v/ با /w/ ادغام می شد، /k/ با /q/ و /x/ با /h/)، از بین رفتن دو تاشدگی صامت (germination) (آنچه اعضای متوقف جفت های سایشی را حین قرار گرفتن میان دو واکه برجسته و متمایز می ساخت)، ومعرفی هجای اولیه ی /f/ از میان واماژه ها.

حرف (a`)y همچون صامت واکبر سایشی حلقومی تلفظ می شد. اکثر یهودیان اشکنازی جدید میان حرفN (a) و (a`)y تفاوت قایل نیستند. به هر حال میزرهی و عرب، این واجها را تلفظ می کنند. یهودیان گرجستان واجهای مذکور را همچون q چاکنایی شده تلفظ می کنند. سیفاردی های اروپای غربی و اشکنازی های آلمان به طور سنتی آن را همچون [ŋ] تلفظ می کنند (مثلا ng در sing) – تلفظی که در سنت ایتالیایی، به نام «Yankl» و «Yanki» یافت می شود، گونه های مصغر و خرد Jacob «یعقوب»).

عبری دارای یک فرایند آواشناختی بنام «dagesh» است؛ طوریکه با گذاشتن نقطه هایی باعث تقویه ی صامت ها می شود که در متون کاملاً علامه گذاری شده دیده می شود. دو گونه تقویه ی صامت دیده می شود: سبک و سنگین. نوع سبک آن را Kal یا dagesh lene نیز می گویند. نوع سبک بر واج های /p/، /k/، /b/ (از نظر تاریخی همچنین بر /g/، /d/، /t/) قابل اجرا است. به همین دلیل اینان مانند صامت انسدادی تلفظ می شوند تا سایشی، و وقتی dagesh در ابتدای واژه یا بعد از یک صامت قرار گیرد عمل می کند (مثلا یک shvaی خاموش). نوع سنگین که آن را hazak یا dagesh forte می گویند. این dagesh بعد از

مصوت ها واقع می شود و بر تمام صامت ها به استثنای پسکامی ها و /r/ قابل اجرا است، به همین دلیل به طور اصلی ایان همچون صامت های دو تایی (doubled) تلفظ می شوند؛ dagesh سنگین ـ همچنین ـ در واجگونه های انسدادی /b/، /k/، /p/ و غیره عمل می کند. (در عبری جدید، پدید ی دوتایی ناپدید گردیده، بنابراین dagesh سنگین تاثیر آوا شناختی تنها بر /b/, /k/, /p/ دارد، آنان از طریق مشابه به dagesh سبک، تاثیر می پذیرند). دستور سنتی عبری دو زیر مجموعه ی dagesh سنگین را بر مبنای سوابق تاریخی شان، از هم متمایز می سازد: سنگین ساختاری (hazaktavniti) و سنگین مسندی (hazak mashlim). Dagesh سنگین سا ختاری شباهت به دو تایی شدگی صامت دارد که آن میراث زبان «قبل السامی» (Proto-simitic) است که در برخی از تعریف های فعلی و نمونه های اسمی واقع می گردد (binyanim mishkalim). Dagesh سنگین مسندی به صامت دو تایی شده مطابقت دارد که آن از همگون سازی صامت در داخل عبری ناشی گردیده است، بسیار معمول یک /n/ به یک صامت بعدی (/atta/ «تو، مذکر عبری توراتی در مقابل /anta/ عربی قدیم).

۱۱.۳)   تاریخ تحول آواها

عبری اسرائیلی معیاری (غیر شرقی) (SIH) دستخوش تعدادی از انشقاق ها و ادغام ها ـ در ضمن تحول خویش از عبری توراتی ـ گردیده است.

-/b/ عبری توراتی (BH) دارای دو واجگونه ی [b] و[v] بود؛ واجگونه ی [v] با /w/ در /v/ (SIH) مدغم گردیده؛

-/k/ عبری توراتی دارای دو واجگونه ی [k] ,[x] بود؛ واجگونه ی [k] با /q/ در /k/ (SIH) مدغم گردید، در حالی که واجگونه ی [x] با /h/ در /x/ SIA مدغم گردیده؛

-/t/ عبری توراتی و / $t^{ʕ}$ / در /t/ SIA مدغم گردید؛

-/ ʕ / BH و / ʔ / معمولا در / ʔ / SIH مدغم گردیده، اما این تمایز شدید در گفتار آموزش دیده ی بسیاری از سیفاردی ها و بعضی اشکنازی ها مورد حمایه قرار گرفته؛

/BH /p دارای دو واجگونه است، [f]، [p] ضمیمه کردن وامواژه ها در عبری جدید شاید نتیجه ی یک انشقاق باشد، لذا /p/ , /f/ واجهای جداگانه اند.

۱۱.۴) تکیه

زبان عبری دارای دو نوع مکرر تکیه ی واژگانی است، درهجای آخری (milrá)و درهجای ماقبل آخر (mil`él)، اولی آن بسیار متداول است. به طور غیر رسمی، برخی از واژگان تکیه ای در سومین هجا ازآخر یا حتا عقب تر نشان می دهند، این اکثراً در وامواژه ها (مثلا /politika/ «سیاست») و گاهی در واژه های بومی عبری (مثلا /exfehu/ «یک قسمی») واقع می گردد.

قوانین خاص، وابسته به موقعیت یا عدم حضور تکیه در یک هجا همراه با نمایش نوشتاری طول مصوت است، چه آن که هجا با مصوت ختم شود یا با صامت. تا وقتی که عبری اسرائیلی گفتاری میان مصوت های کوتاه و بلند تمایزی قایل نیست، قواعد مذکور در گفتار ظاهر نخواهد شد. اینان معمولاً نمی توانند از متون نوشتاری فهمیده شوند، چون معمولاً علایم مصوتی در آنها حذف شده است. در نتیجه، اخیراً تکیه ارزش واجی یافته، چنانکه در جدول ذیل نمایش داده شده است: از نظر شنود شناسی (acoustic) جفت واژه های زیر تنها از روی موقعیت تکیه قابل تمیز اند؛ از نظر ارتانگاشتی (=Orthagrophic ، املای صحیح)، اینان از روی طول مصوت که در نمودارهای نوشتاری نشان داده می شوند، قابل تفکیک

اند، با این حال اگر علایم مصوتی حذف شده باشند (چنانکه معمولا در مورد عبری اسرائیلی جدید واقع می شود) اندکی ابهام پیش می آید.

تکیه ی هجای آخر			تکیه ی هجای ماقبل آخر		
ترجمه	تلفظ	املا با علایم مصوتی	ترجمه	تلفظ	املا با علایم مصوتی
ولادت دادن	/yeˈled/	יָלֵד	پسر	/ˈyeled/	יֶלֶד
خوردن	/oˈχel/	אוֹכֵל	غذا	/ˈoχel/	אֹכֶל
گاو نر	/boˈkeʁ/	בּוֹקֵר	صبح	/ˈbokeʁ/	בֹּקֶר

با این حال، مطابق قرینه و شواهد نحوی؛ واژه ی انگلیسی «conduct» را در گونه های فعلی و اسمی آن مقایسه باید کرد.

دستور زبان عبری

دستور عبری قسما تحلیلی است. بیان گونه های چون حالت برایی، حالت ازی، و حالت مفعولی استعمال ادات وابسته به حرف اضافه بیشتر از حالت های دستوری مورد استعمال دارند. با این حال، تصریف در شکل دهی اسم و فعل نقش اساسی را ایفا می کند. مثلاً اسما یک وضع ساختاری دارند که «smikhut» خوانده می شود و آن حاکی از داشتن روابط «تعلقیت» چیزی است: این امر عکس آن چیزی است که در زبان های بسیار تصریفی وضعیت یا حالت ملکی خوانده می شود. واژه ها در smikhut اکثرا با «خط پیوند» (hyphen) ترکیب می شوند. در گفتار جدید، استعمال ساختاری گاه گاه با حرف اضافه ی «shel» به معنای «از»

قابل معاوضه است. در این مورد صورت های گوناگون وجود دارد، درهر حالت جایی که گونه های کاهش یافته و رو به زوال حفظ شده اند (مخصوصاً در گونه ها، وعبارت های اصطلاحی و مانند آن)، و در «شخص» ـ پیواژ به طور وسیعی حروف اضافه ی در حالت کاهش را استعمال می کنند.

XII. نظام نوشتاری

۱۲.۱) عبری جدید با الفبای عبری نوشته می شود که آن از راست به چپ تحریر می یابد. الفبای جدید عبری بر حروف مربع شکل بنا یافته که به نام الفبای آشوری شناخته شده که صورت تکامل یافته ی الفبای آرامی است. نوعی از الفبای عبری شکسته برای دستنویس وجود دارد، اما حروف آن حین شکسته نویسی بیشتر تمایل به دایروی شکل بودن دارند که با نوع چاپی هم ارز و برابر خویش تفاوت فراوان دارد. نوع قرون وسطایی خط شکسته، اساس خطی دیگر که «رشی» (Rashi) خوانده می شود و هم ارز «خط برجسته» (Italic) است که برای نگارش تفسیرها و حواشی متون دینی استفاده می شود.

۱۲.۲) علایم مصوتی (Vowel Signs)

متون اصلی عبری توراتی حاوی هیچ علامه ای برای مصوت ها نیستند اما صامت ها و فاصله های میان حرفی، واژه ای و سطری وجود دارد؛ موضوع نبود علامه ای برای مصوت هنوز از مسایلی است که در طومارهای تورات که در کنیسه ها استفاده می شود مطرح است. نظامی از نگارش که نیقود (Niqqud یا نقطه گذاری) خوانده می شود، در حوال قرن پنجم میلادی انکشاف یافته است. این نظام امروز در چاپ تورات و در برخی از آثار دینی، شعر ادبیات کودک و در متونی که برای مبتدیان آموزش

عبری تهیه می شود، کاربرد دارد. اکثر متون عبری جدید، فقط شامل حروف صامت اند، فاصله ها و سبک علامه گذاری غربی و ایجاد تسهیلات برای خوانش بدون مصوت، به مواد درسی و «مادر خواندن» (Mothers of reading = matre lecticronis) اکثراً واژه های علاوه شدند که می توانست بدون آنها، اما با افزودن نقطه ها آنان را نوشت. نظام نیقود گاهی به منظور رفع ابهام در درک معنا به کار می رود (چنانکه وقتی هم بافت برای تمایز معنا ـ به دلیل همسان بودن املا ـ میان دو کلمه ناکافی باشد، نیز در موارد ترجمه ی اسامی خارجی).

۱۲.۳) علایم صامت ها (Consonant letters)

تمام واجهای همخوان عبری توسط یک حرف مجرد نمایش داده می شود (اما چند استثنا در عبری جدید وجود دارد). همچنان ممکن است یک حرف دو صامت را نشان دهد. حرف «bet» از واج /v/ و/b/ همزمان نمایندگی می کند ـ دو صوت همواره مرتبط به نوع های «سخت» (انسدادی، انفجاری) و «نرم» (سایشی) می باشد، تلفظ اینان از سیاق کلام معلوم می شود. در متن هایی که به طور کامل علامه گذاری شده اند، نوع سخت معمولا یک نقطه دارد، که آن را همچون یک dagesh در مرکز می شناسیم.

در عبری ۲۷ نمود یا سمبول وجود دارد که توسط ۲۲ حرف الفبای عبری نمایش داده می شود؛ همین نمودها را به خاطر حروف اول و دوم آن، «الف با» می گویند. حروف عبری اینهایند: aleph ، vet/bet، jimel، dalet، he، vav، zayin، chet، tet، yod (که توسط اسراییلی ها yud تلفظ می شود)، chaf/kaf، lamed، mem، nun، samekh، ayin، fe/pe، tzadi، qaf (که توسط اسراییلی ها koof تلفظ می شود)، resh، sin/shin، tav.

حروف pay, kaf, bet (همچنین از نظر تاریخی Tav, Dalet, Gimel) وقتی پس از یک مصوت بیاید دچار نرم شدگی (Soften) می شوند تا به سایشی تبدیل شوند (به استثنای حالت دو تایی شدگی). در یک متن کاملاً علامه گذاری شده، این تمایز توسط استعمال dagesh نشان داده می شود تا دلالت بر سختی صدا داشته باشد. (گهگاه یک خط افقی که در بالای حرف می آید و Rof خوانده می شود بر صدای نرم شونده دلالت می کند).

این نکته ما را به یک غلط فهمی رهنمایی می کند، و آن این که این جا حروف جداگانه ی Chaf،Fay و Vet وجود دارد.

-حروف shin/sin معمولاً «sh» تلفظ می شود، اما گهگاه «S» تلفظ می شود. در متون کاملاً علامت گذاری شده، این تمایز توسط یک نقطه در بالای چپ قوس (برای sin) یا در بالای راست قوس (برای shin) نشان داده می شود. این عملیه ممکن است این را نیز نشان دهد که تلفظ حرف مذکور حینی که املای صامت، تثبیت می شد، از تلفظ آن حین ابداع نظام علامت گذاری فرق می کرد، لذا نقطه ی sin یک بازمانده ی پایدار این گفته است: «این حرف شین (Shin) تهجی می شود اما samech تلفظ می گردد (در عبری سامره ای Shin، sh تلفظ می شود، هر گاه که پیش بیاید، تلفظ sin وجود ندارد). دیگران به sin به عنوان یک واج اصیل، جدا از هر دو shin و samech نگاه می کنند و باور دارند که این یک قطعا تلفظ متمایزی داشته است.

-دو گونه ی نوشتاری حروف tzadi, pe, Nun, Mem, Chaf/Kaf وجود دارد. هر یک از اینان وقتی در پایان یک واژه بیایند، یا وقتی که در آغاز یا میان کلمه بیایند شکل نگارش دیگری می یابند. گونه ای که در پایان واژه استعمال می گردد ناشی می شود از kaf پایانی، و غیره. استثنای مورد Mem این است که گونه ی آخری دارای نقطه

گذاری دم مانند مستقیم به طرف پائین دارد، در حالی که در گونه ی عادی ،این نقطه گذاری به طرف چپ حرف قرار دارد تا حرف بعدی را نشان داده باشد.

حروف yod, Vav, he می توانند نمایندگی از آواهای صامتی داشته باشند (به ترتیب: /h/، /v/ و /j/) یا همچون نشانگر مصوت ها به کار گرفته می شود، در بحث حروف، حروف مذکور را «emotqiria» (مادران خواندن) یاد می کنند.

حرف he در پایان یک واژه معمولا نشانگر /a/ پایانی است که معمولا نمایانگر علامت تانیث است، یا /e/ که معمولاً نشان دهنده ی علامت تذکیر است. در موارد نادر این علامت توسط /o/ نیز نمایش داده می شود: Solomon ،Shlomo این علامت همچنین نشان دهنده ی یک پسوند ملکی برای سوم شخص مونث مفرد نیز هست، اما در این صورت حرف he یکی از مادران خواندن نیست بلکه صامت /h/ است که در عبری گفتاری ندرتا تمایز واقع می شود. در متون علامت گذاری شده، he با یک «ترانگاشت» (mappiq) نوشته می شود و نقش حرف را ایفا می کند. تلفظ صحیح قطعا از سیاق کلام فهمیده می شود و علامت گذاری برای احتراز از ابهام به کار می رود.

حرف Vavمی تواند /o/ یا /u/ را نمایش دهد؛ و حرف yod نمایانده ی /e/ و /i/ می باشد. گاهی تکرار حرف yud برای /ej/ یا /aj/ به کار می رود (این سنت مشتق از زبان یدیش است). در برخی از متون جدید عبری ،حرف الف، صدای الف ممدوده /ā/ در نام های خارجی را نمایش می دهد، مخصوصاً اسامی دخیل از عربی.

در برخی از کلمات می توان میان استعمال مادران خواندن و عدم استعمال آن انتخاب کرد؛ در بعضی متون جدید مادران خواندن، حتا در مصوت های کوتاه نیز استعمال می گردد، چیزی که از نظر دستوری غلط

به نظر می رسد. چنانکه نمونه های آن به عصر تلمودی می رسد. املای توام با عملیه ی «مادران خواندن» را male (کامل) می گویند. درحالیکه املای بدون عملیه ی مذکور را «hasor» (ناقص. پراکنده) می گویند. در متون عصر تلمودی که از فلسطین به دست آمده، به طور قابل ملاحظه گرایش بسیار به املای male نسبت به متونی که از بابل کشف شده اند دیده میشود، این امر تاثیری یونان را نمایان می سازد، چیزی که دارای الفبای کامل بود. شبیه به این، در عصر اشکنازی متوسط تمایل به استعمال املای male تحت تاثیر زبان های اروپایی دیده می شود. در حالیکه متن سیفاردی تمایل به استعمال haser دارد، این گرایش متاثر از عربی است.

۱۲.۴) علایم تکیه

کسی وجود علامت تکیه ی هجایی را به طور گسترده در عبری تایید نمی کند. معمولا تکیه ها بدون علامت می باشند. در برخی از متون صدا دار شده مثل کتب دعا، وقتی تکیه در هجای آخری نباشد، توسط حرکت کوچک قلم در بخش پایین صامت اول هجایی تکیه دار در چپ علامت مصوت، نشانه گذاری می شود (گاهگاهی علامت جداگانه ای استفاده می شود تا از اختلاط با meteg اجتناب شود). در متون توراتی صدا دار تکیه توسط علایم «تلاوت» نشان داده می شود.

هر گاه تکیه ی دومی در یک واژه موجود باشد، با یک خط قلمی عمودی نشانه گذاری می شود؛ به این علامه «meteg» می گویند که در چپ مصوت جا می گیرد؛ این سمبول در Unicode دستیاب است. قبل از تکیه ی اصلی اکثراً دو تکیه ی دیگر وجود دارد که آن را meteg می گویند: چنانکه وقتی در صامت بعدی حامل shva باشد، این نشان می دهد که همان shva صدا دار است (ochlah به معنی غذای او مانند ōchěla او (زن) خورد، اما meteg در هجای اول نشان می دهد که āchěla معنا می دهد.

منابع و مآخذ:

- ^ CIA's World Fact Book
- ^ Ethnologue: Statistical Summaries
- ^ הספריה של מט"ח ^
- ^ Ross. Allen P. Introducing Biblical Hebrew. Baker Academic. ۲۰۰۱.
- ^ BBC News. ۳۰ October ۲۰۰۸, 'Oldest Hebrew script' is found. Retrieved ۳ March ۲۰۱۰
- ^ Mail Online, ۳۱ October ۲۰۰۸, Daily Mail. Retrieved ۳ March ۲۰۱۰
- ^ Oldest Hebrew inscription' Discovered in Israelite Fort on Philistine border. Biblical Archaeology Review. March/April ۲۰۱۰. p. ۵۲.
- ^ William M. Schniedewind. "Prolegomena for the Sociolinguistics of Classical Hebrew", The Journal of Hebrew Scriptures vol. ۵ article ٦
- ^ M. Segal. *A Grammar of Mishnaic Hebrew* (Oxford: Clarendon Press. ۱۹۲۷).
- ^ Elisha Qimron. *The Hebrew of the Dead Sea Scrolls*. Harvard Semitic Studies ۲۹ (Atlanta: Scholars Press ۱۹۸٦).
- ^ Nicholas Ostler. *Empires of the Word: A Language History of the World*. Harper Perennial, London, New York. Toronto, Sydney ۲۰۰٦ p۸۰
- ^ a b c Spolsky, Bernard and Elana Goldberg Shohamy. The languages of Israel: policy, ideology and practice. P.۹
- ^ a b c Sáenz-Badillos. Ángel and John Elwolde. ۱۹۹٦. A history of the Hebrew language. P.۱۷۰-۱۷۱
- ^ a b Miguel Perez Fernandez. *An Introductory Grammar of Rabbinic Hebrew* (Leiden. Netherlands: Koninklijke Brill ۱۹۹۷).

- ^ "Hebrew" in *The Oxford Dictionary of the Christian Church*, edit. F.L. Cross, first edition (Oxford, ۱۹۵۸), ۳rd edition (Oxford ۱۹۹۷). *The Oxford Dictionary of the Christian Church* which once said, in ۱۹۵۸ in its first edition, that Hebrew "ceased to be a spoken language around the fourth century BCE", now says, in its ۱۹۹۷ (third) edition, that Hebrew "continued to be used as a spoken and written language in the New Testament period".
- ^ *An Introductory Grammar of Rabbinic Hebrew* (Fernández & Elwolde ۱۹۹۹, p.۲)
- ^ *a b* The Cambridge History of Judaism: The late Roman-Rabbinic period. ۲۰۰٦. P.٤٦۰
- ^ Borrás, Judit Targarona and Ángel Sáenz-Badillos. ۱۹۹۹. Jewish Studies at the Turn of the Twentieth Century. P.۳
- ^ *a b* Spolsky, B., 'Jewish Multilingualism in the First century: An Essay in Historical Sociolinguistics', Joshua A. Fishman (ed.), Readings in The Sociology of Jewish Languages, Leiden: E. J. Brill, ۱۹۸۵, pp. ۳۵-۵۰.. Also adopted by Smelik, Willem F. ۱۹۹٦. The Targum of Judges. P.۹
- ^ Spolsky, B., 'Jewish Multilingualism in the First century: An Essay in Historical Sociolinguistics', Joshua A. Fishman (ed.), Readings in The Sociology of Jewish Languages, Leiden: E. J. Brill, ۱۹۸۵, p. ٤۰. and *passim*
- ^ Huehnergard, John and Jo Ann Hackett. The Hebrew and Aramaic languages. In The Biblical World (۲۰۰۲), Volume ۲ (John Barton, ed.). P.۱۹
- ^ E.g.Acts ۲۱:٤۰; ۲۲:۲; ۲٦:۱٤: *têi hebraïdi dialéktôi*, lit.'in the Hebrew dialect'
- ^ Fitzmyer, Joseph A. ۱۹۷۹. A Wandering Armenian: Collected Aramaic Essays. P.٤۳

• ^ Geoffrey W.Bromley (ed.)*The International Standard Bible Encyclopedia*, W.B. Eerdmans, Grand Rapids, Michigan ۱۹۷۹, ٤ vols. vol.۱ sub.'Aramaic' p.۲۳۳: 'in the Aramaic vernacular of Palestine'
• ^ J.M.Griatz, 'Hebrew in the Days of the Second Temple' QBI, ۷۹ (۱۹٦۰) pp.۳۲-٤۷
• ^ Languages of the World (Hebrew)
• ^ Safrai, Shmuel, Shemuel Safrai, M. Stern. ۱۹۷٦. The Jewish people in the first century. P.۱۰۳٦
• ^ Fox, Marvin. ۱۹۹٥. Interpreting Maimonides. P.۳۲٦
• ^ Shalom Spiegel,*Hebrew Reborn*,(۱۹۳۰) Meridian Books reprint ۱۹٦۲, New York p.٥٦
• ^ Eliezer Ben Yehuda and the Resurgence of the Hebrew Language by Libby Kantorwitz
• ^ Rosen, Rosén (۱۹٦٦). *A Textbook of Israeli Hebrew*. Chicago & London: The University of Chicago Press. pp. ۰.۱٦۱. ISBN ۰۲۲٦۷۲٦۰۳۷.
• ^ Shisha Halevy, Ariel (۱۹۸۹). *The Proper Name: Structural Prolegomena to its Syntax - a Case Study in Coptic*. Vienna: VWGÖ. pp. ۳۳.
• ^ The Transformation of Jewish Culture in the USSR from ۱۹۳۰ to the Present (in Russian)
• ^ Nosonovski, Michael (in Russian)
• ^ Protest against the suppression of Hebrew in the Soviet Union ۱۹۳۰-۱۹۳۱ signed by Albert Einstein, among others.
• ^ Rashi, Genesis ۲, ۲۳
• ^ [a] [b] "A brief history of Hebrew". Christian Friend of Israel. Retrieved ۱٦ August ۲۰۰۹.[dead link]
• ^ Rashi, Genesis ۱۱, ۱
• ^ Shneur Zalman of Liadi. "Tanya". Chabad.org. Retrieved ۱٦ August ۲۰۰۹.

Bibliography

- Hoffman, Joel M, *In the Beginning: A Short History of the Hebrew Language*. New York: NYU Press. ISBN ٠-٨١٤٧-٣٦٥٤-٨.
- Izre'el, Shlomo, "The emergence of Spoken Israeli Hebrew", in: Benjamin Hary (ed.), *The Corpus of Spoken Israeli Hebrew (CoSIH): Working Papers I* (٢٠٠١)
- Kuzar, Ron, *Hebrew and Zionism: A Discourse Analytic Cultural Study*. Berlin & New York: Mouton de Gruyter ٢٠٠١. ISBN ٣-١١-٠١٦٩٩٣-٢. ISBN ٣-١١-٠١٦٩٩٢-٤.
- Laufer, Asher. "Hebrew", in: Handbook of the International Phonetic Association. Cambridge University Press ١٩٩٩. ISBN ٠-٥٢١-٦٥٢٣٦-٧, ISBN ٠-٥٢١-٦٣٧٥١-١.
- Sáenz-Badillos, Angel, ١٩٩٣ *A History of the Hebrew Language* (trans. John Elwolde). Cambridge, England: Cambridge University Press. ISBN ٠-٥٢١-٥٥٦٣٤-١